

نور فاطمہ زہرا
سلام اللہ علیہا



کتابخانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org

توحید مفضل

ترجمہ علامہ مجلسی

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی

نویسنده:

علامه محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (ره)

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
مقدمه مصحح	۱۲
مقدمه آیت الله شوشتری (ره)	۱۳
دیباجة کتاب مستطاب	۱۸
اشاره	۱۸
اعلت پیدایش کتاب	۱۹
[اعتراض مفضل بر ابن ابی العوجاء]	۲۰
مجلس اول: ادر بیان شگفتی‌های آفرینش انسان	۲۱
اشاره	۲۱
امخفی ماندن اسباب و علل هستی برای شکاکان	۲۱
[مذمت پیروان مانی «۱»]	۲۱
[بیوگرافی مانی]	۲۲
[هیأت هستی و شکل‌گیری اجزاء آن]	۲۲
[خلقت انسان و تکون جنین در رحم]	۲۳
[کیفیت ولادت جنین]	۲۳
[غذای نوزاد]	۲۳
[روئیدن دندان کودک]	۲۳
[روئیدن مو در صورت مردان و حکمت آن]	۲۴
[اختلاف اغذیه آدمی در دوره‌های مختلف و علت آن]	۲۴
[برنیامدن ریش و راز آن]	۲۴
[اثبات خدا]	۲۴

۲۴	 اشاره
۲۴	 [سخن مترجم] توضیح دلالت نظام امور بر وجود صانع
۲۵	 [چرا نوزاد هنگام تولد فاقد عقل و قوه تشخیص است؟]
۲۵	 [منفعت گریه اطفال
۲۶	 [افایده و حکمت سرازیر شدن آب دهان اطفال
۲۶	 [آفرینش آلات توالد و تناسل
۲۶	 [حکمت در خلقت هر یک از اعضای بدن و فواید آنها]
۲۶	 [پندار واهی
۲۷	 [چگونگی هضم غذا «۱»]
۲۷	 [مرحله آغازین رشد بدن و کیفیت تکون آن در رحم
۲۷	 [شرافت انسان بر دیگر حیوانات
۲۸	 [احواس پنج‌گانه در انسان و اسرار آفرینش آن
۲۸	 [فقدان بینایی و خلل‌های آن
۲۸	 [فواید سامعه
۲۹	 [اراز محروم ماندن بعضی افراد از بینایی و شنوایی
۲۹	 [حکمت خلق برخی از اعضاء به صورت فرد یا جفت
۲۹	 [قدرت تکلم و عضوهای مربوط به صدا]
۲۹	 [فواید دیگر این اعضا]
۳۰	 [خلل‌هایی که فقدان برخی آلات مذکور پدید می‌آورد]
۳۰	 [ادستگاه فهم و ادراک
۳۰	 [قرارگاه چشم
۳۰	 [ساختمان دل
۳۱	 [مغز در لوله‌های استخوان
۳۱	 [وصف قلب

۳۲	[زوائد خوراکی‌ها]
۳۲	[لطف اختلاف اوضاع دندان‌ها]
۳۲	[حکمت در نموّ مو و ناخن]
۳۳	[حکمت تخصیص روئیدن مو به برخی اعضا]
۳۳	[ارد بر پیروان مانی]
۳۳	[حکمت در دوام جریان آب دهان]
۳۴	[شهوت‌ها و لطف در خلقت آنها]
۳۴	[اشاره]
۳۵	[سخن مترجم [نقل قول اطبا در شرح احوال قوای آدمی]
۳۵	[اشاره]
۳۵	[گفتار در قوای نباتی]
۳۵	[خادمان قوه غذایی]
۳۶	[مراتب چهارگانه هضم]
۳۶	[انقسام مدرکه به قوای ده‌گانه ظاهریه و باطنیه]
۳۷	[قوای باطن]
۳۷	[قوای ویژه انسان]
۳۷	[مراتب قوه عاقله]
۳۸	[مراتب قوه عملیه]
۳۸	[قوا و نیروهای درونی و باطنی]
۳۸	[فواید فراموشی]
۳۹	[منافع حیا]
۳۹	[الهام سخن]
۳۹	[فایده نوشتن]
۴۰	[تعلیم علوم]

۴۰	[حکمت در آنچه آدمی از داشتن آن ممنوع شده]
۴۰	[حکمت مخفی بودن زمان عمر]
۴۱	[منفعت امتزاج رؤیا با حق و باطل]
۴۲	[خلقت اشیا در جهت رفع نیاز انسان]
۴۲	[اصلاح احوال در گرو کار و تلاش]
۴۲	[اهمیت آب و نان و فراوانی آب]
۴۳	[فایده آلام و بیماری‌ها]
۴۳	[اراز ابتلای انسان به آلام]
۴۴	[مجلس دوم: [در شگفتی‌های خلقت حیوانات]
۴۴	[اشاره]
۴۵	[کیفیت بنای بدن حیوانات]
۴۶	[اراز عدم احتیاج فرزندان حیوانات به پرستار]
۴۶	[پای حیوانات و راه رفتن آنها]
۴۶	[انعمت فرمانبری حیوانات از انسان]
۴۷	[لطف در بی‌شعوری درندگان]
۴۷	[لطف هراس درندگان از انسان]
۴۷	[لطف در خلق سگ و مهربانی او بر صاحبش]
۴۷	[حکمت در خلقت روی دواب]
۴۸	[منافع دم حیوان]
۴۸	[فیل و اعضای آن]
۴۸	[حقیقت زرافه]
۴۹	[خلقت بوزینه]
۴۹	[پوشش حیوانات و حکمت آن]
۵۰	[حیوانات هنگام مرگ به اخفای جثه خود می‌پردازند]

۵۰	[هوش حیوانات]
۵۰	[حیله روباه]
۵۱	[حیله دلفین برای شکار]
۵۱	[خلقت مورچگان و مرغان]
۵۱	[کیفیت حیله شیر مگس]
۵۲	[عنکبوت و حیله‌اش]
۵۲	[کیفیت خلقت پرندگان]
۵۲	[اسب بر آمدن طیور از تخم]
۵۳	[چینه‌دان مرغان و منافع آن]
۵۳	[ارد بر ملاحده]
۵۳	[ارنگ آمیزی پرهای مرغان]
۵۴	[ساختمان پرهای طیور]
۵۴	[مرغان پا دراز و گردن دراز]
۵۴	[گنجشک و امثال آن]
۵۴	[حقیقت بوم و شب‌پره]
۵۵	[امتیاز شب‌پره از طیور]
۵۵	[منافع خفاش]
۵۵	[ابن تّمّره و حیله‌اش در کشتن مار]
۵۶	[ازنبور عسل]
۵۶	[حقیقت ملخ و قوت و هجوم آن]
۵۶	[خلقت ماهی و حکمت در بسیاری نسل آن]
۵۷	[مجلس سوم: [در شگفتی‌های طبیعت]
۵۷	[اشاره]
۵۷	[ارنگ نیلی آسمان]

۵۷	[فواید طلوع و غروب خورشید]
۵۸	[حکمت فصول چهارگانه سال]
۵۹	[تابش ماه و برخی فواید آن]
۵۹	[کیفیت حرکات ستارگان]
۶۰	[حکمت در ثوابت و سیارات]
۶۰	[شرح مترجم نسبت به اوضاع ثوابت]
۶۱	[ستارگان پنهان و حکمت اخفای آنها]
۶۱	[منافع بی‌شمار ستارگان]
۶۱	[شرح حرکات افلاک توسط مترجم]
۶۲	[تصادف، نه]
۶۲	[مقدار شب و روز]
۶۲	[توضیح سخن حضرت در «طولانی‌ترین ایام»]
۶۳	[طلوع و غروب جدی و فرقدین در بعضی امکانه]
۶۳	[اسرما و گرما و منافع آن دو]
۶۴	[منافع وزش باد و نسیم]
۶۴	[هوا و اصوات]
۶۵	[عناصر اربعه]
۶۵	[طبع زمین و سنگ]
۶۶	[حکمت وسعت هوا]
۶۷	[منفعت ابر و صافی هوا]
۶۷	[منافع نزولات آسمانی]
۶۸	[حکمت خلق کوهها]
۶۸	[معادن و منافع آنها]
۶۹	[علت کمی جواهر]

۷۰	[فوائد نباتات
۷۰	[لطف در ریع حبوبات
۷۰	[احکمت در نمو بعضی حبوب غلات
۷۱	[خلقت نباتات و کیفیت وصول غذا به آنها]
۷۱	[احکمت در برگها و وصف آنها]
۷۱	[احکمت در هسته میوه‌ها و گیاه‌ها]
۷۲	[احکمت‌های نهفته در بهار و خزان درخت‌ها]
۷۲	[اشگفتی انار]
۷۲	[میوه‌های بزرگ از بوته‌های کوچک و ضعیف
۷۳	[شدت گرما برای رسیدن میوه‌ها در زمان نیاز]
۷۳	[ادرخت خرما و فایده‌های آن
۷۳	[لطف وجود گیاهان دارویی
۷۳	[ملهم شدن حیوان عذیم العقل به مداوای خود]
۷۴	[منافع اخس اشیا]
۷۴	[خاتمه مجلس سوم
۷۴	[مجلس چهارم: ادر مصالح وجود ناملازمات و مصایب
۷۴	[اشاره
۷۵	[آفات و بلاها]
۷۵	[مفاسد عدم آفات
۷۶	[اشکال‌هایی بر تدبیر آفرینش و پاسخ آنها]
۷۶	[اشکال دیگر]
۷۷	[شبیه دیگر]
۷۸	[اشکال دیگر]
۸۲	[درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ف ۳۷۲۰ سرشناسه : مجلسی محمدباقر بن محمدتقی ۱۰۳۷ - ق ۱۱۱۱ عنوان و نام پدیدآور : ترجمه توحید مفضل نسخه خطی [محمدباقر بن محمدتقی وضعیت استنساخ : ق ۱۱۴۲ آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز نسخه " بسملة الحمد لله الذی هدانا الی توحیده بصفوته محمد المفضل علی عبیده و عترته الاکرمین " ...انجام نسخه " مفضل گفت پس برگشتیم از نزد مولای خود با نعمت و کرامتی که هیچ کس با چنین حالی برنگشته بود : " ...معرفی کتاب " توحید مفضل روایت مفصلی است در خداشناسی و یگانگی ذات اقدس الهی که امام صادق ع بر مفضل بن عمر املا نموده است نسخه حاضر ترجمه ای است از این اثر که مترجم گاهی مطالبی تحت عنوان " مترجم گوید " بر آن افزوده است این اثر بارها در ایران به چاپ رسیده است مشخصات ظاهری : ۹۱ برگ ۱۵ سطر ، اندازه سطور ۱۴۵X۸۰ ، قطع ۱۹۲X۱۴۲ یادداشت مشخصات ظاهری : نوع کاغذ : فرنگی نخودی خط : نسخ خوانا تزئینات جلد : تیماج اناری مقوایی ضربی مجدول عطف با جلد یکی است اندرون جلد روکش کاغذی نخودی تزئینات متن عناوین با مرکب قرمز ، بالای آیات قرآنی با مرکب قرمز خط کشیده شده فرسودگی ناقص بودن صفحات ۶ برگ اول الحاقی آثار آب افتادگی و وصالی در نسخه دیده می شود منابع اثر ، نمایه ها ، چکیده ها : منابع دیده شده مرعشی (۱ : ۲۱۰) ، ذریعه (۴ : ۹۱) ، مشار فارسی (۱ : ۱۲۸۵) موضوع : توحید شماره بازیابی : ۸۵۴-۲۱۷ دسترسی و محل الکترونیکی :

<http://dl.nlai.ir/UI/۰۵۱۹AF۹۳-D۶۴۴-۴A۰۸-۹۶F۳-A۰۶۱۹۲DF۹۲۲۰/Catalogue.aspxs>

مقدمه مصحح

[تصویر نسخه خطی] تصویر نسخه خطی سِتْرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِی اَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَبْیِّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ سوره فصلت ، آیه ۵۲. امام حق ، پیشوای مؤمنان ، نور بخش هدایت طلبان و دلیل رهروان طریق حق و وارث انبیا و مصداق اتم و اکمل عباد الرحمن است. امام ، ابر پر باران و ماه تابان و خورشید درخشان هدایت است و راه روشن سعادت. امام ، رهبر سیاسی و فکری جامعه و خلیفه خدا در روی زمین و حاکم و ولی امر مؤمنان است. امام ، معدن قداست و طهارت و پارسایی و زهد و علم و عبادت است. امام علیه السلام ، مخزن علوم الهی و از راسخان در علم است که همه تشنگان علوم و معارف اسلامی از آبشار خروشان دانشش سیراب می شوند. امامان پاک به دلیل وسعت علمی که داشتند ، خاصه آن علمی که منشأ الهی داشته در جامعه اسلامی ، مرجعیت علمی داشتند و خلفا ، امرا ، فرهیختگان در بسیاری از مشکلات فقهی ، کلامی و دینی خویش به آنها رجوع می کردند. «۱» توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی ، ص : ۱۰ امام امیر مؤمنان علی علیه السلام بارها می فرمود : سلونی قبل ان تفقدونی. پیش از آن که مرا از کف دهید از من بپرسید. «۱» به شهادت تاریخ ، احدی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز علی بن ابی طالب علیه السلام چنین ادعایی نکرده بود. در روایتی در باره علوم گسترده و بیکران ائمه هدی علیهم السلام از لسان در باره حضرت صادق علیه السلام آمده است : من به آنچه در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم است ، علم دارم و از دقایقی که قبلا اتفاق افتاده ، و بعدا روی می دهد ، اطلاع دارم. «۲» با توجه به آنچه به عنوان نمونه ذکر شد ، جای هیچ تعجیبی نیست که ببینیم از آن مخزن علم الهی ، علومی تراوش کند که به اصطلاح این عصر ، جزو معارف تجربی است. از جمله آثاری که در این زمینه از لسان مبارک امام صادق علیه السلام صادر شده و هم اینک در دست است روایتی طولانی است در توحید ، معروف به «توحید مفضل» که به واسطه یکی از شاگردان ممتاز امام صادق علیه السلام به جای مانده است. راوی این کتاب یکی از تربیت یافتگان حوزه شکوفای شیعه ، مفضل بن عمر جعفری کوفی است. این دانشمند نامی کمال و فضیلت فراوان داشته و عمری با حضور در محفل امام صادق و امام کاظم علیهما

السلام از مکتب سعادتبخش ایشان درس معرفت آموخت. مفضل در زمره اصحاب خاص امامان بوده و در نزد آنان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. این راوی نور آثار ماندگاری داشته است. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱ بر اساس آنچه در کتب رجال و تاریخ آمده است، امامان شیعه در بزرگداشت و گرامی داشت مفضل سخن‌ها گفته و درها سفته‌اند. «۱» از مجموع این روایات بخوبی روشن می‌شود که مفضل مورد لطف و عنایت و وثوق ائمه علیهم السلام بوده است. با دقت در متن حدیث و معارف بلندی که امام علیه السلام بیان فرموده مقام علمی مفضل نیز آشکار می‌شود؛ زیرا پیامبران و امامان با هر مخاطبی به میزان فهم و دانش آنان سخن گفته‌اند. «۲» خوشبختانه توحید مفضل از دیر باز مورد توجه علما و بزرگان بوده و حتی به زبانهای دیگر ترجمه شده است. و برای بهره‌گیری فارسی‌زبانان دانشمند بزرگ و احیاگر میراث شیعه، علامه نامی محمد باقر مجلسی (قده) این کتاب پر ارزش را به فارسی ترجمه و در جای جای کتاب نکات ارزشمندی را تحت عنوان «مترجم گوید» بدان افزوده است. از این کتاب چاپهای متعدد نشر یافته است. از آنجا که اغلب چاپهای موجود دارای غلطها و اشتباهات چاپی و فاقد فهرست‌های فنی و حروفچینی و چاپ مناسب و درخور بود، به دلیل ویژگی ممتاز این کتاب به نظر رسید به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت علامه مجلسی، چاپ مصحح و تحقیق‌شده‌ای از این اثر عرضه شود. برای آن که متنی درست و درخور از ترجمه توحید مفضل در دسترس طالبان قرار گیرد از نسخه‌های خطی و چاپی خاصه نسخه‌ای که توسط توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲ عالم فرزانه عبد الصمد فیروزآبادی استنساخ شده و به شماره ۲۰۵۱ در کتابخانه عظیم مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نگهداری می‌شود، استفاده شده اما چون مخاطبان این اثر عامه مردم هستند از ذکر تفاوت نسخ و بحثهای مربوط به این امر ذکری به میان نیامد تا خوانندگان اثری روشن و پیراسته برای مطالعه داشته باشند. ما علاوه بر مقدمه و ویرایش صوری و تیتراژ گذاری و فهرست‌های فنی لازم و استخراج آیات و روایات در پانویست اعلام کتاب را به اجمال معرفی کرده و پاورقی‌های استاد علامه طباطبایی (ره) و مقدمه ارزنده محقق رجالی آیت الله حاج شیخ محمد تقی تستری را بر این کتاب افزوده‌ایم. هدف از این خدمت ناچیز نه اظهار کمال بوده و نه کسب عنوان، بلکه مراد مشارکت در گرامی داشت و ادای دین بود نسبت به علامه بزرگوار مجلسی و بقای اثر که سعدی شیرازی گوید: بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی غرض، نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی‌بینم بقایی مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعائی در پایان ضمن درود بر روان مؤلف بزرگ و بی‌همتای کتاب، و ستایش عظمت کار وی، به ناچیزی کار و قصور خود در تصحیح این اثر ارزنده اعتراف می‌کنم. امیدوارم که این کتاب مقبول دوستداران آثار علامه مجلسی واقع گردد و برای احیای نام و آثار زنده یاد مجلسی مؤثر و سودمند افتد. و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً - باقر بیدهندی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳

مقدمه آیت الله شوشتری (ره)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله الطاهرين. چون در این زمان مادیت بر مردم غالب شده و اسباب شهوت رانی زیاد گردیده و دیانت مانع از این دو است، لذا اشخاصی مغرض تا می‌توانند القاء شبهه می‌کنند و منکر وجود صانع که از آفتاب روشن‌تر است (چه آفتاب یکی از مصنوعات اوست) می‌شوند. و اگر چه دانشمندان هر کدام به سهم خود در این موضوع کتاب نوشته و دلائل متقن دندان‌شکنی برای خصم آورده ولی هیچ کتابی در این خصوص بهتر از کتاب توحید مفضل (که مطالب آن را حضرت صادق علیه السلام امام ششم شیعه بر مفضل املاء نموده) (در وقتی که جمعی از زنداقه: «۱» چون ابن ابی العوجاء و ابن مقفع «۲» و ابو شاکر توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴ دیصانی «۱» و عبد الملک بصری و جمعی دیگر پیدا شده بودند که ایشان را به آنچه فرموده منکوب سازد) نیست که البته اگر از کسانی نباشد که خدا در باره آنها فرمود: (وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا). یعنی: (اشخاصی هستند که نفوس خبیثه دارند

که اگر ملائکه از آسمان بر ایشان نازل گردد، و مردگان از قبرها بیرون آمده با ایشان سخن گویند، و هر چه هست به زبان آمده و به ایشان بگویند که ایمان به صانع عالم بیاورید حاضر نیستند ایمان بیاورند). خواه ناخواه با دیدن و خواندن این کتاب اعتراف به وجود صانع حکیم قادر لطیف علیم خبیری خواهد نمود و گذشته از آن که آن حضرت به مفضل تعلیم نمود که با مطالب این کتاب آن دهری‌ها را مفحم و مجاب نماید خودش در چند مجلس ایشان را منکوب فرمود. و نیز فرمایشات دیگر داشته که ثابت می‌کند به اهل عالم غیر از وجود صانع حقانیت اصل اسلام و از فرق آن امامیه شیعه اثنی عشریه را که چون مطالبی فرموده که محال است غیر از کسی که با مبدأ اتصال داشته باشد آن مطالب را بگوید. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵ اما آن مجالس را شیخ صدوق در کتاب توحیدش روایت می‌کند از ابی منصور متطبیب که گفت: یکی از اصحابم برایم نقل کرد که من و «ابن ابی العوجاء» و «ابن مقفع» در مسجد الحرام بودیم، ابن مقفع گفت: «این خلق را می‌بینید (و اشاره کرد به جماعتی که در مسجد دور خانه خدا طواف می‌کردند) در اینجا کسی نیست که لیاقت اسم انسانیت را داشته باشد مگر آن شخصی که آنجا نشسته (و اشاره به حضرت صادق علیه السلام نمود) و باقی همه این مردم حیوانات و حشرات‌اند!» رفیق او ابن ابی العوجاء به او گفت: چگونه برای این شخص این امتیاز را قائل شدی؟ گفت: چون نزد او دیده‌ام چیزهایی که نزد هیچ کس غیر از او ندیده‌ام. ابن ابی العوجاء در جواب گفت: باید او را امتحان کرد بینیم این طور است که می‌گویی یا خیر. ابن مقفع به او گفت: این کار را نکن می‌ترسم اگر نزد او بروی و محاجه کنی طوری به تو کند که تو دست از مسلک خود (یعنی دهری بودن) برداری. ابن ابی العوجاء به او گفت: بلکه می‌ترسی که من او را امتحان کنم و معلوم شود حرفی که در باره او زده‌ای درست نبوده. ابن مقفع به او گفت: حال که این خیال را کرده‌ای پس بلند شو و به نزد او برو و هر چه می‌توانی پاینده خود باش که تو را به زانو در نیارود، توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶ پس ابن ابی العوجاء به طرف آن حضرت روان شد. راوی می‌گوید: من و ابن مقفع ماندیم تا برگردد، طولی نکشید که برگشت و به ابن مقفع گفت: «این شخص از جنس بشر نیست و اگر در دنیا یک روحانی مجرد باشد که هر وقت خواسته باشد مجسم شده و آشکار گردد و هر وقت خواسته روح محض و در باطن باشد این شخص است که گفتی.» من رفتم و پهلوی او نشستم، جماعتی نزد او بوده گذاشت تا همه رفتند رو به من کرد و گفت: اگر مطلب این طور است که این مردم که دور خانه طواف می‌کنند می‌گویند که صانعی دارند - و البته این طور است -، پس اینها اهل سلامت و شما اهل هلاکتید که قائل به صانع خود نشده‌اید، و اگر مطلب این طور است که شما می‌گوئید - و البته این طور نیست - پس آنها ضروری نکرده‌اند. من به او گفتم: مگر ما چه می‌گوئیم و این مردم چه می‌گویند ما و این مردم حرفمان یکی است. گفت: چگونه حرفتان یکی است؟ اینها قائلند صانعی دارند که ایشان را آفریده و می‌میراند و دو مرتبه برای ثواب و عقاب بر حسب عمل، ایشان را زنده می‌کند و شما عقیده‌تان این است که عالم بی‌صانع است. ابن ابی العوجاء گفت: من این کلمه را از او غنیمتی دانسته، گفتم: فرصت را از دست ندهم. به او گفتم اگر این طور است که تو می‌گوئی، پس این صانع چرا خودش را برای خلقتش ظاهر نکرد که اختلاف از توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷ بین برداشته شود؟ چرا خود را از خلق پنهان کرد و رسول فرستاد؟ اگر خود را پنهان نکرده بود مردم بهتر به او ایمان می‌آوردند. یک مرتبه به من توپید و گفت: چگونه خدا خود را پنهان کرده؟ چگونه پنهان است از تو کسی که تو نیست بوده‌ای و تو را هست کرده، و کوچک بودی تو را بزرگ کرد، و ضعیف بودی تو را قوت داده، چگونه پنهان است از تو خدائی که تو تندرست بودی تو را بیمار کرده، بیمار بوده تندرست می‌کند، چگونه پنهان است از تو کسی که پیوسته هر طور بخواهد در وجود تو تصرفات می‌نماید از چیزی غضبناکی، تو را از آن خوشنود می‌کند، از چیزی خوشنودی تو را از آن غضبناک می‌کند و گاهی که شاد هستی تو را محزون می‌کند و گاهی که محزونی تو را شاد می‌کند، کسی را مبعوض داشته تو را به او محبت می‌دهد و کسی را که محبت داشته مبدل به بغض می‌نماید، و گاهی از کاری اباء و امتناع داشته تصمیم به جا آوردن آن به تو می‌دهد و به چیزی تصمیم داشته به تو اباء و امتناع از آن می‌دهد، گاهی از چیزی ترسیده تو را به آن رغبت می‌دهد،

گاهی به چیزی رغبت داشته به تو ترس از آن می دهد، گاهی به چیزی امیدوار بوده به تو یأس می دهد، گاهی از چیزی یأس داشته به تو امیدواری می دهد، گاهی چیزی که هیچ وقت در دلت نبوده در خاطرت ظهور می دهد و بر عکس چیزی که کاملاً آن را دانسته از خاطر تو محو می نماید که هر چه خواسته باشی آن را به خاطر خود بیاوری به خاطرت نمی آید. ابن ابی العوجاء گفت: این شخص (یعنی جعفر بن محمد علیه السلام) توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸ آن قدر از آثار قدرت خدای خود که در نفس خودم هست برایم شمرده و دیدم نمی توانم هیچ کدام را انکار کنم تا آن که به خود گفتم: الان است که خدای خود را ما بین خود و من مجسم می کند به ناچار از نزدش جستیم. «۱» و نیز در آن کتاب روایت کرده از هشام بن حکم که گفت: «ابن ابی العوجاء» و «ابو شاکر دیصانی» و «عبد الملک بصری» و «ابن مقفع» در خانه خدا جمع شدند و بنا کردند به استهزاء نمودن به حاجیان و طعن زدن بر قرآن، پس به ایشان گفت: ابن ابی العوجاء بیائید ما چهار نفر سعی کنیم هر یک ربع قرآن را نقض و باطل کنیم که همگی کل قرآن را باطل کرده باشیم. وعده گاه ما سال دیگر همین موقع همین جا باشد که جمع شده و قرآن را نقض کرده ایم، و قرآن که نقض شد نبوت محمد که آن را معجزه خود قرار داده نقض کرده ایم، و نبوتش که نقض شد اسلام باطل شده، و اسلام که باطل شد حرف ما که عالم را صانع نیست ثابت می شود. این قرار داد را با هم بستند و هر کدام به طرف وطن خود رفت. سال توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹ آینده هر چهار نفر نزد خانه خدا جمع شدند که هر یک بنا بود باطل کردن ربع قرآن را بیاورد ولی اولی آنها ابن ابی العوجاء گفت: اما من از پارسال تا الان تمام فکرم در این آیه بود در مورد برادران یوسف که وقتی که یوسف در مصر به آن تدبیر، برادر ابوینی خود یعنی «بنیامین» را از ایشان گرفت تمام هم خود را صرف چاره کردن نمودند و آیه این است. «فَلَمَّا اسْتِئْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا». «۱» گفت: هر چه فکر کردم که مانند آن بیاورم که دارای آن فصاحت و جمع معانی باشد نتوانستم و فکر در این یک آیه نگذاشته مرا فکر برای آیه دیگر بنمایم! دومی ایشان عبد الملک گفت: من هم از وقتی که پارسال از نزد شما رفته ام همه فکرم در این یک آیه بوده که می گوید: ای مردم! مثلی برای شما زده گوش دهید اینها را که شریک خدا قرار می دهید، اگر همه جمع شوند که یک مگس بیافرینند نمی توانند! و آن آیه این است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاذْكُمُو لَهُ إِنَّ الدِّينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ». «۲» هر چه فکر می کنم می بینم نمی توانم مثل این آیه درست کنم. سومی ایشان ابو شاکر دیصانی گفت من هم از وقتی که از نزد شما توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰ رفته ام همه فکرم در این بوده که می گوید اگر غیر از خدای یگانه خدایان دیگر که شما می گوئید بودند زمین و آسمان فاسد می شدند و این است آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». «۱» چهارمی ایشان ابن مقفع گفت: رفیقان این قرآن از جنس کلام بشر نیست من هم وقتی که از نزد شما رفته ام تمام فکرم در این آیه که پس از طوفان نوح و هلاک مردمان به غرق گفته شد به زمین که آب خود را بلع کن و به آسمان که از آب ریختن دست نگهدار و آیه این است. «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي». «۲». هر چه فکر کرده ام گذشته از آن که نمی توانم مثل آن بیاورم تمام نکات و محسنات آن را نفهمیده ام. هشام بن حکم راوی قصه می گوید: در این بین که آنها با هم مشغول این مذاکرات در امر قرآن بودند حضرت صادق علیه السلام بر ایشان گذشت و این آیه را برای ایشان خواند: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا». «۳». معنای آیه این است: یعنی: بگو اگر جمع شوند همه انس و جن بر آن که مثل این قرآن بیاورند نمی توانند این کار را بکنند و لو آن که پشتیبان همدیگر باشند. ایشان که حضرت را دیدند و این آیه را از او شنیدند نگاهی به توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱ همدیگر کرده و حالشان دگرگون شد و گفتند: اگر اسلام حقیقتی داشته باشد باید جانشینی محمد پیغمبر امروز به این شخص منتهی شود ما هیچ وقت نشده او را ببینیم که بدنهای ما از هیبتش به لرزه نیفتد! این را گفتند و از نزد هم متفرق شدند و اعتراف کردند که ما نمی توانیم مثل این قرآن بیاوریم. «۱» و اما آن فرمایشات، پس در کتاب مغز متفکر جهان شیعه امام جعفر صادق علیه السلام که بیست و پنج نفر از استادان دانشگاه اروپا و امریکا اصل انگلیسی

آن را نوشته‌اند و ذبیح الله منصوری به این اسم آن را ترجمه کرده و در صفحه ۹، ۱۰ آن کتاب اسم آن بیست و پنج نفر را که استاد دانشگاه چه شهر و مملکتی بوده ذکر می‌کند فقط دو نفر آنها ایرانی بوده آقای حسین نصر استاد دانشگاه تهران، و آقای موسی صدر مدیر مؤسسه علمی مطالعات اسلامی در صور لبنان. می‌نویسد: اول کسی که خبر به گردش زمین به دور خود داد جعفر صادق بود. آن وقت در صفحه ۱۱۷ کتاب می‌نویسد: گردش زمین به دور خود، به طور محسوس، ثابت نشد مگر بعد از آن که نوع بشر قدم به کره ماه گذاشت و از آنجا زمین را دید. حتی در اول سالهای فضانوردی فضانوردان، نمی‌توانستند گردش زمین را به چشم خود ببینند چون [در آن سالها فضانوردان پایگاه ثابت نداشتند در سفینه‌هایی بودند که هر یک از آنها در [هر] نود توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲ دقیقه یا قدری بیشتر اطراف زمین می‌گردیدند و نمی‌توانستند در حالی که خود با آن سرعت اطراف زمین می‌گردیدند به حرکت وضعی زمین پی ببرند. اما روزی که در کره ماه قرار گرفتند و در آنجا دوربین فیلم برداری خود را متوجه زمین کردند در عکسها دیدند که زمین آهسته، به دور خود می‌گردد و در آن روز گردش زمین به دور خود به طور مرئی به ثبوت رسید. تا آن که در صفحه ۱۲۰ می‌گوید: چه شد که جعفر صادق علیه السلام در دوازده قرن قبل از این توانست پی برد که زمین اطراف خود می‌گردد و در نتیجه روز و شب به وجود می‌آید؟ و در صفحه ۱۲۵ گفته: «در فیزیک امام جعفر صادق علیه السلام چیزهایی گفته که قبل از او، کسی نگفته و بعد از وی، تا نیمه دوم قرن هیجدهم و قرن نوزدهم و بیستم، به عقل کسی نرسیده که آنها را بگوید. یکی از قوانینی که جعفر صادق در فیزیک ابراز کرد قانون مربوط به کدورت اجسام و شفاف بودن آنها می‌باشد. او گفت هر جسمی که جامد و جاذب باشد کدر است و هر جسمی که جامد و دافع باشد کم یا بیش شفاف جلوه می‌نماید. از او پرسیدند جاذب چه می‌باشد؟ گفت: [جاذب حرارت. این نظریه فیزیکی که امروز می‌دانیم با یک الحاق، یک قانون توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۳ علمی است و بقدری جلب توجه می‌نماید که آدمی حیرت می‌کند چگونه در نیمه دوم قرن هفتم میلادی و نیمه اول قرن دوم هجری، مردی توانسته یک چنین نظریه بدیع را ابراز نماید. امروز اگر از یک صد نفر از افراد عادی بپرسند که چه می‌شود یک جسم کدر می‌گردد و جسم دیگر شفاف به نظر می‌رسد نمی‌تواند پاسخ بدهد یعنی بگوید به چه علت آهن تیره است و بلور درخشان [می‌باشد]. قانون فیزیکی امروز می‌گوید: هر جسم که امواج حرارت به سهولت از آن عبور کند. (یعنی هادی حرارت باشد) و امواج (الکترومانیة تیک) از آن عبور نماید (یعنی هادی الکتریسته و امواج مانیه تیزم باشد) تیره است. اما اجسامی که حرارت به خوبی از آنها عبور نمی‌کند. «۱» و امواج الکترومانیة تیک را عبور نمی‌دهد. «۲» درخشندگی دارند. منصوری مترجم در پاورقی گفته: امواج الکترومانیة تیک امواجی است که ما به کمک آنها صدای رادیو را می‌شنویم و تصاویر تلویزیون را می‌بینیم. نظریه کلی جعفر صادق در مورد علت تیره بودن اجسام و درخشندگی بودن آنها بر اساس جاذب بودن است و بعد از آن که از او توضیح خواسته‌اند گفته است اجسامی که جاذب حرارت توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۴ می‌شوند «۱» تیره می‌شوند و اجسامی که جاذب حرارت نمی‌شوند کم یا بیش شفافیت دارند. مسأله جاذب بودن، هم مثل دو قطب متضاد در نظریه جعفر صادق، خیلی جالب توجه است و همین موضوع سبب گردیده که نظریه‌اش با قوانین فیزیکی امروزی در مورد علت کدورت و شفاف بودن اجسام، مطابقت نماید. در صفحه ۲۶۶ در عنوان (نظریه جعفر صادق علیه السلام به ساختمان بدن انسان) گفته: جعفر صادق مثل سایر مسلمین می‌گفت که انسان از خاک آفریده شده [است]. فرق او با مسلمین دیگر این بود که راجع به آفرینش انسان از خاک چیزهایی می‌گفت که به عقل هیچ یک از مسلمین در آن عصر نمی‌رسید. در اعصار بعد هم هیچ مسلمانی نتوانست راجع به ساختمان بدن انسان، استنباطی چون امام جعفر صادق داشته باشد و اگر کسی چیزی می‌گفت، مستقیم یا غیر مستقیم از شاگردان جعفر صادق شنیده بود. او می‌گفت تمام چیزهایی که در خاک هست در بدن آدمی وجود دارد. اما به یک اندازه نیست و بعضی از آنها در بدن انسان خیلی زیاد است و بعضی از آنها خیلی کم و در بین چیزهایی که در بدن انسان کم و زیاد است، مساوات وجود ندارد بعضی از آنها از بعض دیگر کمتر می‌باشد. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص:

۲۵ او می گفت چهار چیز است که در بدن انسان زیاد می باشد و هشت چیز است که در بدن انسان کم می باشد و هشت چیز دیگر در بدن انسان خیلی کم است. این نظریه که راجع به ساختمان بدن آدمی از طرف آن مرد ابراز گردیده آن قدر غرابت دارد که گاهی انسان فکر می کند آیا همان طور که شیعه عقیده دارند جعفر صادق دارای علم امامت بوده و این نظریه را از علم امامت استنباط کرده نه از علوم بشری. زیرا ادراک ما نمی پذیرد که یک عالم عادی که از معلومات بشری برخوردار می باشد در دوازده قرن و نیم قبل بتواند به یک چنین واقعیت پی ببرد. تا آن که نوشته: جعفر صادق اعم از آن که به عقیده شیعه علم امامت داشته یا بنا بر نظریه قائلین به شعور باطنی با شعور باطنی خود مربوط بوده یا بنا بر نظریه «برگسون» (۱) از جهش حیاتی قوی خود استفاده می نموده چیزی گفته که ثابت می کند در بین مردم زمان خود، و مردم اعصار بعد، در علم بدن شناسی شخص منحصر به فرد، به شمار می آمده است. زیرا بعد از دوازده قرن و نیم، امروز نظریه جعفر صادق از لحاظ علمی به ثبوت رسیده و در صحت آن، تردید وجود ندارد (۲). تا آن که می گوید: آن هشت چیز که بنا بر گفته جعفر صادق در بدن توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۶ انسان خیلی کم است این عناصر می باشند: ۱- «مولیدن». ۲- «سیلیسیوم». ۳- «فلوئور». ۴- «کوبالت». ۵- «مانگانز». ۶- «ید». ۷- «مس». ۸- «روی». و آن هشت چیز دیگر که در بدن انسان نسبت به عناصر فوق النسبه زیادتانند عبارت اند از: ۱- «منیزیم». ۲- «سدیم». ۳- «پتاسیم». ۴- «کلسیم». ۵- «فسفر». ۶- «کلر». ۷- «گوگرد». ۸- «آهن». آن چهار عنصر که در بدن انسان خیلی زیاد می باشد عبارت اند از: ۱- «اوکسیژن». ۲- «کربن». ۳- «هیدروژن». ۴- «ازت». و پی بردن به این عناصر در بدن انسان، کار یک روز و دو روز نبوده از آغاز قرن هیجدهم میلادی این کار با کالبد شکافی شروع شده و دو ملت فرانسه و اطریش در کالبد شکافی پیش قدم گردیدند. (۱) تا آن که می گوید: و مطالعات و تجزیه های صد و پنجاه ساله یا بیشتر، صحت نظریه جعفر صادق را در مورد چیزهایی که بدن انسان را تشکیل می دهد تأیید می نماید. (۲) در صفحه ۷۰ می نویسد: جعفر صادق هزار و یک صد سال قبل از علمای قرن هیجدهم میلادی اروپا که اجزای هوا را کشف و از هم جدا کردند گفت که باد (یا هوا) یک عنصر نیست بلکه از چند عنصر به وجود آمده است. و در صفحه ۷۱ می گوید: بعد از آن که لائووازیه اوکسیژن را از گازهای دیگر جدا کرد و نشان داد آنچه سبب حیات جانداران توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۷ می شود اکسیژن است، دانشمندان گازهای دیگر را که در هوا وجود دارد از لحاظ حفظ حیات بی فائده دانستند. این نظریه مخالف با نظریه امام جعفر صادق بود که گفت: تمام اجزائی که در هوا هست برای تنفس ضروری است. اما در نیمه قرن نوزدهم میلادی دانشمندان نظریه خود را راجع به اکسیژن از لحاظ تنفس تصحیح کردند. چون مسلم شد که اوکسیژن گر چه مایه حیات جانداران است و بین تمام گازهای هوا یگانه گازی است که خون را در بدن تصفیه می نماید اما موجودات جاندار نمی توانند اوکسیژن خالص را برای مدتی تنفس کنند زیرا سلولهای جهاز تنفس می سوزد. اوکسیژن خود نمی سوزاند (۱) اما کمک به سوزاندن می کند و وقتی با جسمی که قابل سوختن باشد ترکیب گردد آن جسم می سوزد و هر گاه سلولهای ریه انسان یا جانداران (۲) دیگر مدتی اوکسیژن خالص تنفس کنند چون این گاز با آنها ترکیب می شود، می سوزند و انسان یا جانوری که ریه اش سوخته می میرد. بنا بر این بایستی در هوا گازهای دیگر هم با اکسیژن وارد ریه انسان و جانداران دیگر شود تا آن که ریه موجودات جاندار بر اثر تنفس از اکسیژن خالص، در مدتی طولانی نسوزد. بعد از آن که دانشمندان نظریه خود را در مورد اوکسیژن از لحاظ تنفس تصحیح کردند معلوم شد که نظریه جعفر صادق درست توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۸ است و تمام گازهایی که در هوا وجود دارد برای تنفس مفید می باشد مثلاً گاز موسوم به (اوزون) که خواص شیمیائی آن مثل اوکسیژن می باشد و هر مولکول آن از سه اتم اوکسیژن به وجود آمده به ظاهر در تنفس نقش ندارد در صورتی که اوکسیژن را در هنگام ورود به خون تثبیت می کند. و برای فهم مطلب می گوئیم که نگهبان اوکسیژن هنگام ورود آن گاز به خون می باشد و نمی گذارد که اوکسیژن شانه را از زیر بار [وظیفه خالی کند. این است که نظریه جعفر صادق علیه السلام مبنی بر آن که تمام اجزای باد (هوا) برای تنفس ضرورت دارد از نیمه قرن نوزدهم به بعد، تا امروز تأیید شده است. و می دانیم که

اوکسیژن در فضا در حال ترکیب نیست بلکه مخلوط با هوا می باشد و چون از هوا سنگین تر است بر حسب قاعده بایستی ته نشین شود. اگر این طور می شد، سطح زمین را تا ارتفاعی معین، اوکسیژن می پوشانید و گازهای دیگر که در هوا موجود است بالای اوکسیژن قرار می گرفت. در نتیجه جهاز تنفس تمام جانداران می سوخت و نسل جاندار منقرض می گردید، و نیز دیگر گیاه به وجود نمی آمد زیرا گرچه گیاه هم مثل جانداران برای زنده ماندن احتیاج به اوکسیژن دارد، لکن محتاج کربن هم هست و اگر سطح زمین را تا ارتفاعی معین، اوکسیژن می پوشانید چون کربن به سطح زمین نمی رسید گیاه به وجود نمی آمد. اما گازهایی که در هوا هست مانع از توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۹ این می شود که اوکسیژن ته نشین گردد و به زندگی حیوانی و گیاهی خاتمه داده شود. جعفر صادق اولین کسی است که عقیده به عناصر اربعه را که مدت یک هزار سال غیر قابل تزلزل به نظر می رسید متزلزل کرد آن هم وقت گفتنش این نظریه را هنوز یک نوجوان نشده طفل به شمار می آمد ولی نظریه مربوط به هوا را بعد از آن که به سن رشد رسید و به تدریس شروع کرد، بر زبان آورد. امروز این موضوع، در نظر ما عادی جلوه می کند برای آن که می دانیم یک صد و دو عنصر وجود دارد. اما در قرن هفتم میلادی و اول هجری، یک نظریه بزرگ انقلابی بود و عقول بشری در آن قرن، نمی توانست بپذیرد که هوا یک عنصر بسیط نباشد. و باز می گوئیم که در آن عصر و اعصار بعد، تا قرن هیجدهم میلادی اروپا، ظرفیت تحمل آن عقیده علمی انقلابی و چیزهای دیگر را که جعفر صادق گفته و در فصول آینده ذکر خواهد شد نداشت. تا آن که در اواخر صفحه ۷۳ می گوید: اول کسی که پی برد اوکسیژن مولد الحموضه است یعنی (تولید کننده ترشی) است جعفر صادق بود. تا آن که گفته: برای آن که شبهه ای تولید نشود می گوئیم که اسم (مولد الحموضه) از دهان جعفر صادق خارج نشد ولی در محضر درس خود گفت هوا داری چند جزء است و یکی از اجزای هوا در بعضی از اجسام دخالت می کند و آنها را تغییر می دهد و از بین اجزای توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۳۰ هوا همان است که کمک به سوزاندن می نماید و اگر کمک آن نباشد اجسامی که قابل سوختن اند نمی سوزند. این نظریه از طرف خود جعفر صادق انبساط پیدا کرد و او باز در دروس خود گفت: آنچه در هوا کمک به سوزانیدن اجسام می نماید اگر از هوا جدا شود، و به طور خالص به دست بیاید طوری از لحاظ سوزانیدن اجسام نافذ است که با آن می توان آهن را سوزانید بنا بر این هزار سال قبل از پرستلی و پیش از لاولوازیه جعفر صادق اوکسیژن را به خوبی وصف نمود و فقط نام اوکسیژن یا مولد الحموضه را روی آن نگذاشت. پرستلی با آن که اوکسیژن را کشف کرد نتوانست بفهمد که آن را می سوزاند. و (لاووازیه) با آن که قسمتهایی از خواص اوکسیژن را با آزمایش استنباط کرد نتوانست بفهمد که آن گاز، سوزاننده آهن است ولی جعفر صادق هزار سال قبل از او به این موضوع پی برد. امروز می دانیم که هر گاه یک قطعه آهن را به طوری داغ کنیم که قرمز بشود و بعد آن را در اکسیژن خالص فرو ببریم با شعله ای درخشان می سوزد، همان طور که در چراغهای روغنی یا نفتی قدیم، فتیله را با روغن یا نفت مشتعل می کردند و در نور آن شب را به سر می بردند، می توان چراغی ساخت که فتیله آن از آهن باشد و آن، در اکسیژن مایع فرو برود و اگر فتیله را طوری حرارت بدهند که قرمز بشود، با نور بسیار درخشان، شب را روشن خواهد کرد. و روایت می کنند که یک روز محمد باقر علیه السلام پدر جعفر صادق در توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۳۱ محضر درس گفت (با کمک علم به وسیله آب، که خاموش کننده آتش است می توان آتش افروخت) این گفته اگر چون یک تعبیر شاعرانه جلوه گر نمی شد بی معنی جلوه می کرد و تا مدتی آنهایی که آن روایت را می شنیدند فکر می کردند که محمد باقر تعبیری شاعرانه را بر زبان آورده ولی از قرن هیجدهم به بعد محقق شد که به وسیله آب با کمک علم می توان آتش افروخت آن هم آتشی که گرم تر از آتش چوب یا ذغال باشد زیرا حرارت (هیدروژن) که یکی

الحمد لله الذي هداانا الى توحيدہ بصفوته و نبوة محمد المفضل على عبیده و عترته الاكرمين المخصوص بلطفه، قدیمه و جدیده، علیه و علیهم من الصلوات و التحیات ما یلیق بلطفه و مزیده. اما بعد: قاصر از نیل معالی و مفاخر، ابن الواصل الى رحمة الله و غفرانه، محمد باقر ابن محمد تقی صانها الله من المعاصر بر الواح ضمائر خجسته سرایر برادران ایمانی می نگارد که چون حدیث شریفی در اثبات صانع قدیر و توحید و سایر صفات کمالیه اوجل شأنه و تعالی سلطانه و عظم برهانه، شیخ جلیل، مفضل بن عمر جعفری که از خواص اخیار سلاله اطهار، امام المغارب و المشارق، ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بوده و از آن حضرت روایت توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۴۴ کرده مشتمل است بر دلائل ساطعه بر ابطال مذاهب ملاحده «۱» قائلین به تعطیل و اهمال، و ثنویّه بد آمال، و براهین قاطعه بر اثبات وجود و علم و قدرت و لطف و حکمت قادر ذو الجلال و محتوی است بر بیان غرایب حکم و مصالح که حکیم علیم در خلق آسمان و زمین و کواکب و نیرات و عناصر و موالید از انسان و حیوان و جماد و نبات مرعی داشته و بنای نظام عالم کبیر و صغیر را بر آن گذاشته. و رشاق مضامین و وثاقت براهینش شهادت می داد و می دهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده، و از مطلع انوار علوم سید انام دمیده. و سید رفیع الشأن علی بن طاوس- نور الله ضریحه- بر حقیقت شهادت داده، «۲» و کافه شیعیان در تقویت یقین و ایمان به آن محتاج بودند، و اکثر اهل [دیار] عجم به اعتبار عدم معرفت لغت عرب از منافع بینه، و قواعد جلیله آن محروم بودند. و ایضا به فصلی از فقرات کثیر الثمراتش محتاج به تبیین بود، لهذا آن را به لغت فارسی ترجمه کردم و در بعضی از مطالب آن فی الجمله متعرض توضیح و تنقیح شدم تا از این خورشید سپهر هدایت که از افق امامت طالع گردیده و از جویبار اسرار که از منبع علوم سید ابرار و ائمه اطهار- علیهم صلوات الله الملك الغفار- جاری شد، کافه طالبان زلال تحقیق، و مقتبسان انوار توفیق را بهره شامل و نفع کامل حاصل گردد. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۴۵ و چون میسر این امر جلیل القدر را از برکات بلا نهایت عهد خجسته سلاطین زمان شایسته سلطان آفاق، و ملاذ «۱» «خواقین «۲» به استحقاق، مالک ممالک قلوب ارباب عرفان، سالک مسالک اصحاب ایقان، پادشاه معنی و صورت، بانی مبانی ملک و ملت، کشتار آمال هم کنان از جداول انامل سخایش سیراب، و از صغیر عندلیب خوش الحان خامه عدالت نگارش غم و الم در خاطرها نایاب، آب تیغش طراوت انهار خاطر دوستان جود بخش جوی ملت و دین، برق شمشیرش آتش حیات مخالفین بد آئین و به ذکر عطایش دهان صدف در افشان، و به وصف سخایش لب دریا تر و زبان لطف بی پایانش با قهر سوزان مانند خنده برق و گریه ابر توأمان، گشادگی کف دریا نوالش سحاب مزارع آمال خرم و خندان در عهد همایونش [هر که تیغ خلاف از نیام کین بر کشید چون بید بر خود بلرزید، و در جویبار انفاق کدام سرو بالا کشید که زمانه چون گل بروی نخندید و دستهای داعیان رفعتشان که در آستان رفیع البیانش بلند گردیده با کف الخضیب هم دستان صوفیان صافی جنان هر صبح و شام به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان با عندلیبان قدسی نشان اغصان سدره المنتهی هم داستان، تیغ آبدارش برای سرهای کفار نهی است به سوی دار البوار، و حسام آتش بارش برای خرمن حیات اشرار به توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۴۶ مصداق «يُؤْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاْظٌ مِنْ نَارٍ». سلیمان شأنی که طیور ارواح و وحوش قلوب ذوی ارتباج در دام تسخیر اطاعت اوست و ابواب ریاح صباح حبوب به امر علام غیوب متکفل الطیب و تطهیر رفعت و جلالت او أعنی السیطان، بن السلطان، الخاقان بن الخاقان، السلطان سلیمان الموسوی الصفوی بهادر خان- شد الله اطناب دولته باوتاد الخلود و زین سلطنته بدار العز و السعود به پایه سرایر اعلی مرفوع گردانید و به اوج رفعت و شرف رسانید. اگر عز قبول افتد از فضل نمایان و لطف بیکران سلاله رسول کریم و مبعوث به خلق عظیم چه عجب فقد ورث محاسن الاخلاق و مکارم الشریعه من آبائه الکرام، سادات العرب و العجم صلوات الله علیه ما نهار اضاء و اللیل اظلم. اکنون شروع می نمایم در ترجمه اصابه حدیث کثیر الفوائد بعون الملك الماجد.

روایت کرده است: محمد بن سنان، از مفضل بن عمر که گفت: روزی بعد از عصر نشسته بودم در روضه که میان قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و منبر آن حضرت است، و من تفکر می کردم در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است به آن سید ما محمد صلی الله علیه و آله را، از شرف و فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است، و مشرف ساخته است او را به آن از آنچه نمی داند آنها را جمهور امت و جاهلند و نمی دانند آن چه را حق تعالی به او عطا کرده است از فضیلت و عظم منزلت و توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۴۷ بزرگی مرتبت، در این فکر بودم که ناگاه «ابن ابی العوجاء» (۱) که یکی از ملاحده آن زمان بود آمد و نشست در جایی که من کلام او را می شنیدم، چون قرار گرفت مردی از اصحاب او آمد و نزدیک او نشست، پس ابن ابی العوجاء اشاره کرد به ضریح مقدس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و گفت: «به تحقیق که صاحب این قبر به کمال مراتب عزت رسید و جمیع خصلت های شرف که در او مجتمع گردید و در همه احوال منزلت او به تضاعف می انجامید». رفیقش گفت که: «او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه ها بلند و منزلت ارجمند کرد، و برای اثبات آن معجزه چند آورد که بر عقل ها غالب توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۴۸ آمده و فهم ها در آن کم شده و خردها در دریاهای تفکر فرو رفتند و باز مانده برگشتند و چون استجاب کردند دعوت او را عقلاء و فصحاء و خطباء، داخل شدند مردم در دین او فوج فوج، پس مقرون گردانید نام خود را به نام خدای خود در اذان که ندا می کنند به آن بر صومعه ها و مسجدها در جمیع شهرها و مواضعی که دعوت او به آنها رسیده است. و آوازه در آنجا بلند شده است، و حجت او ظاهر گردیده است در کوه و دشت و دریا و صحرا و در هر شب و روز پنج نوبت تکرار می کنند در اذان و اقامه تا آن که نامش هر ساعت تازه گردد و پیغمبریش پنهان نماند». ابن ابی العوجاء گفت: بگذار نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که عقل من در آن حیران است و فکر من در کارا و درمانده است و سخن بگو در اصلی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود را به او بلند کرده است. پس سخن در وجود صانع عالم تعالی شانه گفتند و حرف را به جایی رسانیدند که این عالم را صانع و این کارخانه را مدبری نیست، بلکه همه چیز به طبع خود متکون می شوند بی مدبری و صناعی و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود.

اعتراض مفضل بر ابن ابی العوجاء

مفضل: چون این سخنان واهی را از آن ملعون شنیدم، از غایت خشم و غیظ ضبط خود را نتوانستم کرد [خطاب به او] گفتم: ای دشمن خدا! ملحد شدی در دین خدا و انکار کردی پروردگاری را که توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۴۹ تو را آفریده است. در نیکوترین ترکیبی و صورت بخشیده است تو را به تمام ترین صورتی و تو را در احوال مختلفه گردانیده است تا به این حد رسانیده. اگر تفکر نمائی در نفس خود و رجوع نمائی به حس خود، هر آینه خواهی یافت که دلایل پروردگاری و آثار صنعت باری تعالی شانه در تو قائم است و شواهد وجود و قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح و لایح است. ابن ابی العوجاء گفت: ای مرد! اگر تو از متکلمانی با تو به آن طور سخن بگویم، اگر بر ما حجتی تمام کنی ما پیروی تو بکنیم. و اگر از ایشان نیستی با تو سخن گفتن سودی ندارد، و اگر از اصحاب جعفر بن محمد صادقی او خود با ما چنین مخاطبه نمی کند و به این نوع دلیل با ما مجادله نمی کند، و از سخنان ما زیاده از آن چه تو شنیدی مکرر شنیده است و دشنام نداده در خطاب ما و او از اندازه سخن به در نرفته و در جواب ما! و او صاحب حلم و رزانت و خداوند عقل و متانت است. او را طیش و سفاهت و غضب از جا به در نمی آورد گوش می دهد سخنان ما را و می شنود حجت های ما را تا آن که ما آنچه در خاطر داریم می گوئیم و گمان می کنیم که حجت خود را بر او تمام کردیم، آنگاه باطل می کند حجت های ما را به اندک سخنی و حجت بر ما تمام می کند به مختصرترین کلامی، و نمی توانیم سخنان معجز نشان او در مقام جواب بر آئیم، اگر تو از اصحاب اوئی به طور شایسته او با ما سخن بگو. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۰ مفضل گفت: از مسجد بیرون آمدم اندوهناک و متفکر در آنچه مبتلا شده اند به آن اسلام و

مسلمانان از کفر این گروه ملحد بی‌دین، و شبهات ایشان در انکار صانع آسمان و زمین، پس رفتم به خدمت مولای خود امام جعفر صادق- صلوات الله علیه-، چون مرا شکسته خاطر یافت، پرسید که چیست تو را؟ چون سخن آن ملحدان و دهریان را به خدمتش عرض کردم فرمود که: بیان خواهم کرد برای تو از حکمت حضرت صانع جلّ و علا در خلق عالم و درندگان و حیوانات و مرغان و حشرات و هر صاحب روحی از چهار پایان و گیاهها و درختان میوه‌دار و غیر میوه‌دار و سبزی‌های مأكول و غیر مأكول آنچه عبرت گیرند از آن عبرت گیرندگان و زیاده گردد به سبب آن معرفت مؤمنان، و متحیر گردند در آن ملحدان و کافران، فردا بامداد نیز به نزد ما بیا. مفضل گفت: از این مژده عدیم المثل «۱» شاد و خوش حال به منزل خود مراجعت نمودم و برای آن وعده دلنواز شب بر من دراز گشت. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۱

مجلس اول: [در بیان شگفتی‌های آفرینش انسان]

اشاره

مفضل گفت: چون صبح شد، بامداد به خدمت آن نقاوه امجاد شتافتم و بعد از رخصت داخل شدم، و در خدمتش ایستادم. پس داخل حجره دیگر شد و مرا به خلوت طلبید چون در خدمتش نشستم، حضرت فرمود: ای مفضل! گویا امشب تو دراز گذشت برای انتظار وعده ما؟ گفتم: بلی ای مولای من! گفت: ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود، و او باقی است و وجود او را نهایت نیست، و او است مستحق حمد و ستایش بر آنچه الهام کرد ما را، و مخصوص او است شکر و سپاس بر آنچه عطا کرد و مخصوص گردانید ما را به اعلاى علوم و ارفع معالی «۱»، و برگزید ما را بر جمیع خلق به علم خود، و گردانید ما را گواه بر ایشان به حکمت خود. پس رخصت طلبیدم که آنچه بفرمائید بنویسم. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۲

[مخفی ماندن اسباب و علل هستی برای شگاکان]

فرمود که ای مفضل! آنانی که شک می‌کنند در وجود صانع عالم، جاهلند به اسباب و اغراض که در خلق عالم به عمل آمده، و قاصر است فهم‌های ایشان از دریافت حکمت‌ها که باری تعالی مرعی داشته در آفریدن اصناف مخلوقات در دریا و صحرا و کوه و دشت. پس به سبب کوتاهی دانش خود طریق انکار پیموده‌اند و به جهت ضعف بصیرت خود راه تکذیب و عناد گشوده‌اند تا آن که منکر شده‌اند که موجودات را خالق هست و دعوی می‌کنند که عالم را مدبری نیست، و آنچه واقع می‌شود از روی صنعت و تقدیر و حکمت و تدبیر نیست. حق تعالی بلندتر است از آنچه ایشان وصف می‌کنند و خدا لعنت کند ایشان را [که راه حق واضح به کدام سو می‌روند. «۱» پس ایشان در ضلالت و کوری و حیرت خود مانند کوری چندند که داخل شوند در سرائی که در نهایت استحکام و نیکوئی بنا شده باشد و فاخرترین فرشها در آن گسترده باشند و آنچه در کار باشد از انواع مأكول و مشروب و پوشیدنی و سایر چیزها که آدمی به آن محتاج است در آن مهیا کرده باشند، و هر چیزی را در محل خود و جای مناسب خود قرار داده باشند به اندازه نیکو و تدبیر درست، پس آن کوران در آن سرای رفیع البیان به جانب راست و چپ تردد کنند و توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۳ داخل بیوت آن شوند با دیده‌های بسته که نه بنای سرا را مشاهده نمایند و نه آنچه در آنجا برای اهلش مهیا کرده‌اند و بسا باشد که کورانه پازند بر ظرفی یا چیزی که در موضع خود گذاشته، شده و غایت احتیاج به او داشته باشند و ندانند که به چه جهت در آن موضع گذاشته‌اند و برای چه مهیا کرده‌اند و به این سبب به خشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بناکننده سرا را.

[مذمت پیروان مانی «۱»]

بعینه همین است حال این گروه که منکرند از حسن تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون اذهان ایشان در نیافته است اسباب و علل و فواید اشیاء را می گردند در این عالم امکان، نادان و حیران و نمی فهمند، آنچه در این سرا به کار رفته از اتقان خلقت، و حسن صنعت و درستی نظام، و چون یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آن را نداند و عقلش به حکمت آن نرسد مبادرت می نماید به مذمت آن و وصف می کند آن را به خطا و قَلت تدبیر چنانچه اصحاب «مانی «۲» نقاش، و ملاحده فسقه «۳» که از دین به در توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۴ رفته اند و اشباه ایشان از اهل ضلال که به خیال محال ترک بندگی خداوند ذی الجلال کرده اند. پس لازم است بر کسی که خداوند بر او انعام کرده باشد به معرفت خود و هدایت کرده باشد به سوی دین خود و توفیق داده باشد او را که تأمل کند در تدبیری که در خلایق به کار رفته و دریابد که برای چه آفریده شد و تعبیر و تقریر نماید به براهینی که دلالت می کند بر صانع ایشان آن که بسیار حمد کند خدا را و مولای خود را بر این نعمت عظمی و تضرع کند به درگاه خدا که او را ثابت بدارد بر این موهبت کبری، و زیاده گرداند هدایت او را زیرا که حق تعالی می فرماید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. «۴» یعنی: اگر شکر کنید البته زیاده می کنم نعمت شما را، و اگر کفران نعمت ما کنید به درستی که عذاب من سخت است.

[بیوگرافی مانی]

مترجم گوید: که «مانی ملعون در زمان شاپور بن اردشیر به هم رسید، و دینی احداث کرد میان مذاهب گبران و ترسایان که نه این بود و نه آن، و به پیغمبری حضرت مسیح علیه السّلام قائل نبود «۱»، و به نبوت [حضرت موسی علیه السّلام قائل نبود و می گفت: عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خیر و خوبی که در عالم هست از نور می دانست و هر شر و بدی را به ظلمت نسبت می داد و می گفت درندگان و موزیات و عقارب و حیّات را ظلمت آفریده، به سبب آن که حکمت خلق را نمی دانست و گمان می کرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم نمی باید اینها را خلق کند. و در کلام معجز نظام امام علیه السّلام بطلان این قول ظاهر خواهد شد.»

[هیأت هستی و شکل گیری اجزاء آن]

پس حضرت فرمود که: ای مفضل! اول عبرتها و دلیلهای بر صانع عالم تعالی شأنه، تهیه و نظام این عالم است و تألیف اجزاء آن و نسق آن بر وجه کمال زیرا که اگر تأمل کنی در عالم به فکر خود و تمیز کنی به عقل خود، خواهی یافت این عالم را مانند سرائی که بنا کرده اند و هر چه بندگان خدا را به آن احتیاج است مهیا کرده اند، پس آسمان توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۶ رفیع مانند سقف این خانه است و زمین وسیع مانند بساطی است که برای ایشان گسترانده اند و ستاره ها [ئی که به حسن انتظام بر هم چیده اند مانند چراغها است که بر این طاق مقرنس آویخته اند و جواهر که در جبال و تلال مخزون است مانند ذخیره ها است که برای ایشان مهیا ساخته اند، و هر چیزی را برای مصلحتی قرار داده. و انسان به منزله کسی است که این خانه را به او بخشیده اند و آنچه در آن هست به او واگذاشته اند، و انواع نباتات را برای او مقرر داشته اند، و انواع حیوانات را به جهت مصالح او آفریده اند. پس این انتظام امور و اتّساق احوال، دلیل واضح است بر آن که عالم مخلوق است به تقدیر و حکمت و نظام و مصلحت و آن که خالق همه یکی است که این اصناف مخلوقات را با یک دیگر الفت داده و بعضی را به بعضی مربوط و محتاج گردانیده - جلّ قدسه، و تعالی جده، و کرم وجهه، و لا إله غیره، تعالی عمّا یقول الجاحدون و جلّ و عظم عمّا ینتحلّه الملحدون. «۱» مترجم گوید: که «این دلیل که در آخر کلام امام علیه السّلام به آن اشاره شد، اقوی دلایل توحید است، زیرا که چون انتظام اجزای عالم و ارتباط

آنها به یک دیگر و احتیاج هر یک به دیگری معلوم شد، ظاهر شد که همه لازم یک دیگرند و به برهان ثابت شده است که متلازمان یا توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۷ می باید احدهما علت دیگری باشند، یا هر دو معلول یک علت باشند. و چون اجزای عالم همه ممکنند و به علت محتاجند باید که همه به یک علت منتهی شوند. و ایضا عقل به وجدان خود حکم می کند که علت یک نظام شخصی، یک کس می باشد و اگر در خانه دو کدخدا باشد، احوال خانه مختل می شود، «۱» چه جای این عالم کبیر. و ایضا عالم کبیر نظیر عالم صغیر است که انسان باشد و هر چه در عالم کبیر است، در عالم صغیر نظیر آن هست، و چنانچه عالم بدیهه حکم می کند که در بدن انسان دو نفس مدبر نمی تواند بود، هم چنین حکم می کند که در این عالم دو مدبر نمی تواند بود و در تطبیق اجزای عالم صغیر بر عالم کبیر کتابها نوشته شده، و این ترجمه گنجایش ذکر آنها را ندارد.

[خلقت انسان و تکون جنین در رحم]

پس امام علیه السلام فرمود که: ابتدا می کنم ای مفضل به یاد کردن خلقت انسان پس عبرت گیر از آن. اول عبرتها تدبیری است که حق تعالی در جنین می فرماید: در رحم در حالی که او محجوب است در سه ظلمت: تاریکی شکم، تاریکی رحم، و تاریکی بچه دان در هنگامی که او را چاره نیست در طلب غذائی و نه در دفع اذیتی و بلائی، و نه در جلب توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۸ منفعتی، و نه در دفع مضرتی، پس جاری می شود به سوی او از خون حیض آن مقدار که غذای او شود چنانچه آب غذا می باشد برای نباتات.

[کیفیت ولادت جنین]

و پیوسته این غذا به او می رسد تا خلقتش تمام می شود و بدنش مستحکم می شود، و پوستش قوت مباشرت هوا به هم رساند، و از سردی و گرمی متضرر نشود، و دیده اش تاب دیدن روشنائی به هم رساند، چون چنین شد مادرش را درد زائیدن از جا بر می آورد و او را بی تاب می کند تا از او متولد می شود.

[غذای نوزاد]

و چون از مضیق رحم به وسعتگاه جهان در آمد و به نوع دیگر از غذا محتاج شد، مدبر حقیقی همان خون کثیف را که در رحم، غذای او بود به شیر لطف مبدل می گرداند، و کسوت گلگون خون را از او کنده، لباس سفید شیر را بر او می پوشاند و مزه و رنگ و صفاتش متبدل می شود زیرا که در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق تر است. و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می شود به حکم حکیم قدیر غذای شیر برای او مهیا است و به الهام الهی زبان بیرون توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۵۹ می آورد، و لبها را می جنباند و طالب غذا می شود «۱»، در آن وقت دو پستان مادر برای او مانند دو مشک کوچک آویخته که هر وقت که طلب غذا کند برای او مهیا باشد، پس مادام که بدنش تر و نازک است و امعایش باریک و اعضایش نرم و لطیف است تاب غذاهای غلیظ ندارد به این شیر اغذا می نماید.

[روئیدن دندان کودک]

و چون نشو و نما کرد و بزرگ تر و قوی تر شد و محتاج شد به غذائی که در آن صلابتی باشد تا بدنش محکم شود و اعضایش قوت گیرد، می رویاند از برای او آسیاهای خردکننده از دندانهای تیز که بخاید غذاهای صلب را و نرم کند که آسان باشد بر او فرو بردن آنها و بر این احوال نمو می کند تا به حد بلوغ می رسد.

اروئیدن مو در صورت مردان و حکمت آن

پس اگر مرد است مو به روی او می‌رویند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است که به آن از حد طفلان و شباهت زنان بیرون می‌رود. «۲» توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۰ و اگر زن باشد رویش را از مو پاک می‌نماید تا حسن و نصارت و طراوتش باقی ماند و موجب میل مردان به سوی او گردد و به این جهت نسل انسان منقرض نگردد و نوع ایشان محفوظ باشد.

اختلاف اغذیه آدمی در دوره‌های مختلف و علت آن

عبرت گیر ای مفضل! در این انواع تدبیر که علیم قدیر در این احوال مختلفه برای ایشان به عمل می‌آورد آیا ممکن است که اینها بی‌مدبری به عمل آید، اگر خون در رحم به جنین نمی‌رسید خشک می‌شد مانند گیاهی که از بی‌آبی خشک شود. و اگر در هنگام کمال او درد زائیدن او را از رحم تنک بیرون نمی‌کرد، همیشه در رحم مانند زنده که در گور باشد می‌ماند. و اگر بعد از ولادت، شیر از برای او به هم نمی‌رسید، یا از گرسنگی می‌مرد، یا غذائی می‌خورد که ملایم بدن او نباشد و بدنش به آن اصلاح نیابد. و اگر هنگام احتیاج به غذای غلیظ، دندان برای او نمی‌روئید، خائید غذا او را ممکن نبود و فرو بردن او را دشوار بود و اگر آن شیر همیشه غذای او می‌بود، بدنش محکم نمی‌شد و اعمال شاقه از او به عمل نمی‌آمد. و ایضا بایست مادر همیشه مشغول تربیت او باشد و از تربیت سایر اولاد بازماند. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۱

برنیامدن ریش و راز آن

و اگر ریش به روی او نمی‌روئید، همیشه بر هیئت کودکان و زنان می‌ماند و او را جلالتی و وقاری که مردان را می‌باشد به هم نمی‌رسید. مفضل گفت: ای مولای من! دیده‌ام بعضی از مردان را که بر آن حالت می‌مانند و ریش بر نمی‌آورند تا پیر می‌شوند، چه حکمت است در این؟ حضرت فرمود که: این به واسطه آنچه است که دستهای ایشان پیش فرستاده و خدا ظلم کننده نیست بندگان خود را. «۱» مترجم گوید: که «شاید» مراد آن باشد که کرده‌های پدران ایشان سبب آن می‌شود که در اولاد ایشان این آثار ظاهر گردد، برای عبرت مردم. و حق تعالی اولاد را عوضی کرامت فرماید با آن که بر خداوند بعد از نعمت ایجاد، حسن صورت لازم نیست و از عدم آن جوری لازم نمی‌آید. و محتمل است که مراد آن باشد که چون حق تعالی به علم کامل خود می‌دانست که از ایشان احوال قبیحه صادر خواهد شد، ایشان را بر این حالت خلق کرد.

اثبات خدا

اشاره

پس فرمود که: کیست آن که مترصد احوال انسان است و او را در هر حال و به آنچه مناسب اوست می‌رساند مگر آن خداوندی که او را از سرای عدم به ساحت وجود آورده و متکفل مصالح او گردیده؟ اگر اشیاء به اهمال و بی‌مدبری بر این نظام و نسق تواند بود، باید که تدبیر و تقدیر باعث اختلال امور گردد. و این سخن در غایت رسوائی و بطلان است و دلیل جهل گوینده آن است، و هر [ذی عقل می‌داند که از خلاف تدبیر، انتظام نمی‌آید و تدبیر موجب اختلال امور نمی‌شود، خدا بلندتر است از آنچه ملحدان می‌گویند] به بلندی بسیار. «۱»

سخن مترجم [توضیح دلالت نظام امور بر وجود صانع]

مترجم گوید: که این سخن به دو وجه تقریر می‌توان کرد: اول: آن که هر گاه اشیاء به اسبابشان منوط و مربوط نباشد و چنین نظامی بدون تدبیر به عمل تواند آمد، پس جایز است که تدبیر موجب دفع انتظام و مزید اختلال گردد. و این مخالف مقتضای عقول کافه خلق است که بنای امور خود را بر تدابیر می‌گذارند و موجب انتظام احوال خویش می‌دانند. دوم: آن که عقل حاکم است به آن که آثار امور متضاد، و متناقضه مخالف یک دیگر می‌باید باشد چنانچه آتش و آب چون در صفات توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۳ ضد یک دیگرند، آثارشان مخالف یک دیگر است، پس هر گاه عدم تدبیر موجب انتظام گردد، باید تدبیر که نقیض آن است مورث اختلال باشد.

[چرا نوزاد هنگام تولد فاقد عقل و قوه تشخیص است؟]

پس امام علیه السلام فرمود که: اگر فرزند، دانا و عاقل متولد می‌شد، هر آینه دنیا در نظرش بسیار غریب می‌نمود و حیران می‌ماند به جهت آن که بناگاه امری چند می‌دید که نمی‌دانست، و وارد می‌شد بر او غریبی که مانند آنها مشاهده نکرده بود از اختلاف صور عالم و مرغان و چهار پایان و غیر آنها و ساعت به ساعت و روز به روز. و عبرت بگیر برای این، از حال کسی که او را اسیر کنند و از شهری به شهری برند و او عاقل باشد مانند واله و حیران او را وحشتی می‌باشد با آن که اوضاع شبیه به آنها را بسیار دیده است و کسی را که در کودکی و نادانی اسیر کنند سخن و ادب زودتر می‌آموزد از کسی که در دانائی و بزرگی او را اسیر کنند. و ایضا اگر عاقل متولد شود، مذلتی در خود خواهد یافت از آن که نتواند به راه رفتن و او را بر دوش گیرند و در خرجه‌ها پیچند و در گهواره خوابانند و بر رویش جامه افکنند، و حال آن که ناچار است برای او این امور برای رقت بدن و رطوبتی که در اعضای او است در هنگام متولد شدن. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۴ و ایضا اگر دانا و کامل متولد می‌شد، آن شیرینی و واقعی که کودکان را در دلها می‌باشد او را نخواهد بود لهذا اول که به دنیا می‌آید نادان و غافل است از آنچه اهل دنیا در آن هستند و اشیاء را ملاقات می‌کند با ذهن ضعیفی و معرفت ناقص و روز به روز اندک اندک در دیدن هر چیز و ورود هر حال معرفتش زیاد می‌شود، و به امور غریبه الفت می‌گیرد، و بر احوال مختلف معتاد می‌شود، و به تدریج از حد تأمل و حیرت به مرتبه می‌رسد که به عقل خود تصرف و تدبیر و چاره امور معاش خود می‌کند و عبرت می‌گیرد از احوالی که مشاهده می‌نماید و به سهو و غفلت مبتلا گردد و به طاعت و معصیت مکلف می‌شود. و ایضا اگر در حین ولادت عقلش کامل و اعضایش قوی می‌بود و در کار خود مستقل می‌بود، حلاوت تربیت اولاد زایل می‌شد و مصلحتی که پدر و مادر را در تربیت فرزندان هست به عمل نمی‌آمد. و حکمتی که در این تربیت است که بعد از احتیاج پدر و مادر به تربیت ایشان مکافات حقوق آباء و امهات بکنند برطرف می‌شد، و پدران و فرزندان به یک دیگر الفت نمی‌گرفتند زیرا که فرزندان از تربیت و محافظت ایشان مستغنی می‌بودند، پس در همان ساعت که از مادر متولد می‌شدند از ایشان جدا می‌شدند، و کسی پدر و مادر خود را نمی‌شناخت و نمی‌توانست احتراز کرد از نکاح و خواستگاری مادر و خواهر و محرمان خود و کمتر قباحتی بلکه شنیع‌تر و قبیح‌تر از همه توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۵ آنست که اگر با عقل از شکم مادر بیرون آید خواهد دید چیزی که حلال و نیکو نیست دیدن آن، یعنی عورت مادر. آیا نمی‌بینی چگونه هر امری از امور خلقت را باز داشته با نهایت صواب و حکمت و خالی گردانیده خورد و بزرگ امور خود را از شوائب خطا و زلل.

[منفعت گریه اطفال]

بشناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را و بدان که در دماغ اطفال رطوبتی هست که اگر بماند علتها و دردهای عظیم در ایشان احداث می‌نماید مانند کوری و امثال آن، پس گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می‌آورد و باعث صحت بدن و سلامتی ابصار

ایشان می‌گردد، پس چنانچه طفل به گریه منتفع می‌گردد و بر پدر و مادر منفعت آن پنهان است و ایشان سعی می‌کنند که او را ساکت گردانند و به هر حيله می‌خواهند او را خاموش کنند که از گریه باز ایستد به سبب آن که نمی‌دانند که گریه برای او اصلح است و عاقبتش نیکوتر است. هم چنین جایز است که در بسیاری از چیزها منفعت‌ها باشد که ملحدان که مذمت تدبیر خالق می‌کنند ندانند و اگر بدانند و بفهمند این معنی را حکم نخواهند کرد بر چیزی از چیزهای عالم که در آن منفعتی نیست به سبب آن که حکمت آن را ندانند زیرا که بسیاری از آنها را که منکران نمی‌دانند عارفان می‌دانند و بسی از آنها که علم مخلوق از آن قاصر است و علم حق تعالی به آن احاطه کرده است. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۶

[فایده و حکمت سرازیر شدن آب دهان اطفال]

و اما آبی که از دهان اطفال جاری می‌شود و اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی می‌گردد که در ابدان ایشان بماند، هر آینه احداث دردهای عظیم در ایشان نماید چنانچه می‌بینی کسی را که رطوبت بر او غالب می‌شود یا دیوانه و مخبط می‌شود یا به فلج و لغوه و اشباه آن مبتلا می‌گردد. پس خداوند علیم در کودکی مقرر گردانیده که این رطوبت از دهان ایشان دفع شود تا موجب صحت ایشان در بزرگی گردد. و تفضّل کرده است بر خلق خود به آنچه جاهلند به حکمت آن و لطف کرده است بر ایشان به آنچه نمی‌دانند آن را. و اگر بشناسند نعمتهای او را بر خود، هر آینه تفکر در آنها مشغول گردانند ایشان را از ارتکاب معصیت او، منزّه است خداوندی که بزرگ و کامل است نعمتهای او بر مستحقین و غیر ایشان از خلق بی‌پایان، و بلندتر است از آنچه می‌گویند مبطلان و ملحدان بلندی بسیار.

[آفرینش آلات توالد و تناسل]

اکنون نظر کن ای مفضل که قدیر ذو المنن چگونه آلات مجامعت را در مرد و زن آفریده بر وجهی که مناسب حکمت آن است، پس مرد را آلتی داده که منتشر و بلند می‌شود با نطفه و به سبب آن به قعر رحم می‌رسد چون می‌باید که آب خود را در دیگری بریزد و برای زن ظرف عمیقی آفریده که آب مرد و زن هر دو در آنجا جمع شود و گنجایش توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۷ فرزند داشته باشد در آن ظرف و مصون و محفوظ باشد تا هنگامی که بدنش مستحکم شود و بیرون خرامد آیا این از تدبیر حکیم لطیف نیست سبحانه و تعالی عما یشرکون؟

[حکمت در خلقت هر یک از اعضای بدن و فواید آنها]

تفکر کن: ای مفضل در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای غرضی و حاجتی آفریده شده‌اند دستها برای کار کردن و پاها برای راه رفتن، چشمها برای دیدن، و دهان از برای غذا خوردن، و معده، برای هضم کردن، و جگر برای جدا کردن اخلاط بدن، و منافذ بدن برای بیرون رفتن فضلات تا هنگام دفع، و فرج برای حصول نسل و هم چنین جمیع اعضا اگر تأمل کنی در آنها و نظر و فکر خود را به کار فرمائی می‌دانی که هر یک برای کاری خلق شده‌اند و برای مصلحتی مهیا گردیده‌اند.

[پندار واهی]

مفضل گفت: گفتم ای مولای من! گروهی می‌گویند که اینها از فعل طبیعت است. حضرت فرمود که: بپرس از ایشان که آیا این طبیعت که شما می‌گوئید علم و قدرت دارد بر این افعال یا نه؟ پس اگر گویند که علم و قدرت دارد، پس به خدا قائل شده‌اند و او را «طبیعت» نام کرده‌اند، زیرا که معلوم است طبیعت را شعوری و اراده نیست. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۸ و اگر

گویند که طبیعت را علم و اراده نیست، پس معلوم است که این افعال محکمه متقنه از طبیعت بی شعور صادر نمی شود چنانچه دانستی و لیکن عادت الهی جاری شده است که اشیاء را با اسباب جاری نماید و جاهلان بر این اسباب نظر افکنده اند و از مسبب الاسباب غافل شده اند.

[چگونگی هضم غذا «۱»]

تفکر کن: ای مفضل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا به جمیع بدن، به درستی که اول غذا وارد معده می شود و معده آن را طبخ می دهد، هضم می کند و خالص آن را به جگر می فرستد در عروق باریکی چند که در میان معده و جگر هستند، و این عروق مانند پالایشند برای غذا که نرسد از ثقل غذا چیزی به جگر که باعث جراحت آن گردد زیرا که جگر نازک است و تاب غذای خشن و غلیظ توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۶۹ را ندارد، پس جگر صافی غذا را قبول می کند و در آنها به لطف تدبیر حکیم خیر مستحیل به خون و بلغم و صفرا و سودا می شود و از جگر راهها و مجاری به سوی سایر بدن هست که خون از آن مجاری و عروق به سایر بدن می رسد مانند مجاری که در زمین برای آب مهیا کنند تا به همه زمین جاری گردد و آنچه خبائث و زیادتیه هاست جاری می شود به سوی اوعیه ای که برای آنها خلق شده است و آنچه از صفرا است به سوی زهره «۱» می رود و سودا به سوی سپرز می رود، و رطوبت ها به سوی مثانه جاری می شود. پس تأمل کن حکمت تدبیر حق تعالی را در ترکیب بدن و گذاشتن هر یک از اعضا در جای خود و مهیا کردن اوعیه و ظرفها در آن برای فضول اغذیه و اخلاط تا آن که این زیادتیه ها و کثافتها در بدن پهن نشوند که مورث فساد بدن و دردها شوند «۲». پس صاحب برکت و نعمت است خداوندی که نیکو کرده است تقدیر را و محکم گردانیده است تدبیر را و او را است حمد و ستایش چنانچه اهل و مستحق آن است.

[مرحله آغازین رشد بدن و کیفیت تکون آن در رحم]

مفضل گفت که: گفتیم: وصف نما برای من نشو و نمو بدن را در همه احوال تا به حد تمام و کمال رسد. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۰ حضرت امام علیه السلام فرمود که: اول این تدبیر تصویر جنین در جایی که دیده ای نمی بیند و دستی بدان نمی رسد و در چنین جایی تدبیر آن را می کند تا او را از رحم بیرون می آورد با خلقت تمام و اعضای مستوی و حال آن که در او مخلوق شده آنچه قوام و صلاح بدن در آن است از اعضا و جوارح و احشاء و کارکنان بدن و آنچه در اصل ترکیب بدن ضرور است از استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگها و غضروفها، پس چون به سوی جهان بیرون آمد می بینی چگونه نمو می کند با همه اعضا بر یک شکل و هیئت و یک نسبت که هر نسبتی که هر عضوی با سایر اعضا داشته در کودکی در بزرگی تفاوت نمی کند تا آن که به حد اشد که نهایت قوت بدن است برسد. اگر عمرش به آن حد برسد یا آن که پیش از آن حد مدت عمر خود را تمام کند آیا می تواند بود چنین امری مگر از لطف حکمت و تدبیر خداوند قدیر.

[شرافت انسان بر دیگر حیوانات]

ای مفضل! نظر کن در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است به آن انسان را در خلقتش برای تشریف و تفضیل او بر سایر حیوانات زیرا که چنان خلق شده که راست می تواند ایستاد و درست می تواند نشست که کارها را به دستها و جوارح خود به عمل آورد و تواند کارها را چنانچه خواهد به تقدیم رساند اگر به روش چهار پایان به رو در افتاده بود هیچ یک از اعمال او مباشر نمی توانست شد.

[حواس پنجگانه در انسان و اسرار آفرینش آن]

اکنون نظر کن ای مفضل به سوی این حواس که مخصوص شده است به آنها انسان در خلقت خود و شرف یافته به آنها بر غیر خود چگونه دیده‌ها را در سر او قرار داده است مانند چراغها که در بالای مناره برافروزند تا تواند همه اشیاء را مطالعه نماید، و دیده را در اعضای پائین تر قرار نداده مانند دستها و پاها که آفتها به آن برسد یا در مباشرت اول اعمال به آن جوارح علتی در آنها حادث شود و در اعضای وسط بدن قرار نداد مانند شکم و پشت که دشوار باشد به کار فرمودن آن در دیدن اشیاء و چون هیچ موضعی از برای این حاشه مناسب تر از سر نبود در آنجا قرار داد که از همه اعضاء بلندتر است و آن را صومعه گردانیده برای حواس پنجگانه که محسوسات پنجگانه را درک نماید و ادراک هیچ یک از محسوسات از او فوت نشود. پس چشم را آفرید که رنگها را دریابد. اگر دیده نمی بود که رنگها را احساس نماید، خلق رنگها بی فایده بود. و سمع را از برای ادراک صداها آفریده. اگر صدا می بود و گوش نمی بود که بشنود، آفریدن صدا بی نفع بود. و هم چنین است سایر حواس. اگر محسوسات می بودند و حواس نبودند، خلق آنها بی فایده بود و از آن جانب نیز چنین است. و اگر دیده می بود و صاحب رنگ که دیده می شود نمی بود، دیده را فایده نبود. و اگر گوش می بود و شنیدنی نمی بود، گوش بی فایده بود. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۲ پس نظر کن که چگونه هر چیزی را برای چیزی آفریده و برای هر حاشه محسوسی و برای هر محسوسی حاشه مقرر ساخته. و ایضا در هر حسی امری چند مقرر گردانیده که متوسط باشند میان حاشه و محسوس که احساس بدون آنها حاصل نمی شود مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن. اگر روشنی نباشد که رنگ برای دیده ظاهر شود دیده ادراک آن نمی کند. و اگر هوا نباشد که صدا را به سامعه برساند، سامعه ادراک صدا را نمی کند. آیا مخفی می ماند بر کسی که صحیح باشد نظرش و بکار فرماید فکرش را آن که مانند آنچه من وصف کرده‌ام از تهیه حواس و محسوسات که هر یک با دیگری مطابق و موافق است و آن چه احساس حواس بر آنها موقوف است همه مهیاست نمی باشد مگر به عمد و تقدیر از خداوند لطیف و خبیر.

[فقدان بینایی و خلل های آن]

تفکر کن ای مفضل! در حال کسی که نابیناست چه خللها در امور او به هم می رسد زیرا که پیش پای خود را نمی داند، و پیش روی خود را نمی بیند، و میان رنگها فرق نمی کند، و صورت نیک و بد را تمیز نمی کند، و اگر بر گودالی مشرف شود احتراز نمی تواند کرد. و اگر دشمنی بر روی وی شمشیر کشد امتناع نمی تواند نمود و هیچ صنعتی از او متمشی نمی شود مانند کتابت و درودگری و زرگری حتی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۳ آن که اگر نه تنیدی فهم او باشد، به منزله سنگی خواهد بود که افتاده باشد.

[فواید سامعه]

و هم چنین کسی که سامعه ندارد، بسیاری از امور او مختل است زیرا که از لذت مخاطبه و محاوره و نغمات دل ربا و الحان راحت افزا محروم است، و در محاورت او کار بر مردم بسیار دشوار است، و دلتنگ می شوند از مکالمه او. و نمی شنود از اخبار و احادیث مردم سخنی گویا حاضری است مانند غایبان، و زنده‌ای است مانند مردگان و کسی که عقل ندارد مانند چهارپایان است، بلکه بسیاری از مصالح که چهارپایان می دانند، دیوانگان نمی دانند. آیا نمی بینی که چگونه اعضاء و جوارح و عقل و حواس و مشاعر انسان هر چه او را ضرور است و از فقد آن خلل به احوال او راه می یابد. همه در خلقت حاصل است؟ اینها همه دلیل است بر این که به تقدیر و تدبیر عالم خبیر آفریده شده است.

[راز محروم ماندن بعضی افراد از بینایی و شنوایی]

مفضل گفت: پس چرا بعضی از مردم این جوارح ایشان مفقود می‌باشد و آن اختلالها که فرمودید در احوال ایشان به هم می‌رسد؟ حضرت فرمودند که: این برای تأدیب و موعظه است برای آن کسی که مبتلا می‌شود و غیر آن، چنانچه پادشاهان تأدیب می‌کنند توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۴ مردم را که ایشان ترک اعمال قبیحه بکنند و دیگران نیز از احوال ایشان پند گیرند، و مردم این را از ایشان می‌پسندند و انکار بر ایشان نمی‌کنند و در این باب تصویب رأی ایشان می‌نمایند. و باز حق تعالی این گروه را که به این بلاها مبتلا گردانیده اگر صبر کنند و به سوی خدا انابت نمایند بعد از مرگ آن قدر ثواب کرامت فرماید که در جنب آن ثوابها بسیار سهل و حقیر می‌شمارند این بلاها را حتی آن که اگر ایشان را بعد از مرگ مردد گردانند میان آن که به دنیا برگردند، صحیح باشند یا مبتلا، هر آینه اختیار بلا را خواهند کرد برای آن که ثوابات ایشان مضاعف گردد.

[حکمت خلق برخی از اعضاء به صورت فرد یا جفت]

فکر کن ای مفضل! در اعضائی که طاق و جفت آفریده شده‌اند، چه حکمت و تدبیر در آنها مرعی داشته، پس «سر» را یکی آفریده، زیرا که مصلحتی نیست در آن که آدمی را دو سر بوده باشد نمی‌بینی که اگر با سر آدمی سر دیگر تصور کنی هر آینه آن زیاد خواهد بود بر او بدون احتیاجی به سوی آن زیرا که حواسی که آدمی به آن محتاج است در یک سر مجتمع می‌تواند بود. و ایضا اگر چنین باشد اگر به یک سر سخن گوید، سر دیگر معطل خواهد بود و حاجتی به او نخواهد بود. و اگر از هر دو سر یک سخن گوید یکی بی‌فایده و زاید خواهد بود و اگر به یکی سخن گوید به غیر سخنی که به دیگری گوید بر شنونده دشوار خواهد شد که متوجه توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۵ کدام یک شود و اختلاف در فهم به هم خواهد رسید. و دستها را جفت آفریده، زیرا که خیری نیست در آن که آدمی یک دست داشته باشد زیرا که خلل می‌رساند به آنچه مزاولت آنها نماید از اعمال، نمی‌بینی که نجار و بنا اگر یک دست ایشان شل شود نمی‌توانند که صناعت خود را به عمل آورند، و اگر به تکلف و مشقت به عمل آورند مانند کسی که دو دست دارد هر دستی معاونت دست دیگر می‌کند به عمل نمی‌تواند آورد.

[قدرت تکلم و عضوهای مربوط به صدا]

بسیار تفکر کن ای مفضل! در صدا و سخن و آلتها که قادر مَنان برای آنها در انسان مقرر ساخته است، پس حنجره مانند لوله‌ای است از برای بیرون آمدن آواز، و زبان و دندانها و لبها آلتی چندند برای قطیع حروف و ظهور نغمات، نمی‌بینی کسی را که دندانهایش ریخته است «سین» را چنانچه می‌باید نمی‌تواند گفت، و کسی که لبش افتاده باشد «فا» را درست نمی‌تواند ادا کند و کسی که زبانش سنگین شده «راء» را درست نمی‌تواند اظهار کرد. و شبیه‌ترین چیزها به ادوات اخراج حروف و اصوات نای انبانی است که باد حنجره شبیه است به نای، و شش شبیه است به انبانی که باد در آن می‌کنند، و عضلاتی که شش را می‌گیرند تا صدا بیرون آید مانند انگشتان است که بر آن انبان می‌گذارند تا داخل شود باد در نای، و لبها و دندانها که حروف نغمات را تقطیع می‌کنند مانند انگشتان است که پیاپی بر دهان می‌گذارند تا توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۶ صدای آن به الحان مختلفه بیرون آید. و هر چند محل خروج صدا را ما تشبیه کردیم به نای انبانی برای شناساندن، اما در حقیقت آن را باید تشبیه به ادوات صوت کرد زیرا که آن مقدم است بر این. و این منافع که مذکور شد از آن برخاسته و آن خلقت صانع است و این مخلوق که از آن صنعت خالق برداشته، پس خبر داد تو را به منافی که این اعضاء را هست در صنعت کلام و اخراج حروف.

[فواید دیگر این اعضا]

و در این اعضاء با این منافی که مذکور شد منافع دیگر است، پس حنجره برای آن که نسیم از خارج به شش برسد و ترویج کند دل را و بادزنی باشد برای آن به آن نفس که پیایی پیوسته بر آن وارد می شود که اگر اندک زمانی آن نسیم حبس شود و به دل نرسد البته آدمی هلاک می شود. و به زبان مزه های مختلف می چشد و میان آنها تمیز می کند که کدام تلخ است و کدام ترش و شیرین و کدام آب شور است و کدام شیرین و کدام گندیده و کدام پاکیزه و با این منافع، زبان یآوری است بر فرو بردن طعام و آب. و دندانها خورد می کند غذا را که آسان شود فرو بردن آن. و دندانها با این منفعتها پشتیبانی است برای لبها که از اندرون دهان نگاه می دارد آنها را که سست نشوند و نیاویزند.

[خلل هایی که فقدان برخی آلات مذکور پدید می آورد]

عبرت گیر برای این از حال کسی که دندانهایش افتاده است، نمی بینی که لبهایش سست و متحرک است و به لبها می مکد آب را که به تدریج به گلو داخل شود که اگر به یک دفعه داخل شود در گلو بند می شود یا اندرون را مجروح می گرداند، و با این منافع لبها به مثابه دو در است که بر دهان بسته می شوند و هر گاه خواهند می گشایند و هر گاه خواهند می بندند، پس دانستی که به آنچه وصف کردیم برای تو بر هر یک از این اعضاء چندین منفعت عظیم مترتب می شود چنانچه یک آلت برای چندین عمل به کار آید مانند تیشه نجاری که برای تراشیدن چوب و کندن زمین و غیر آن به کار می رود.

[دستگاه فهم و ادراک]

و اگر دماغ و مغزی که در سر است برای تو گشوده شود، خواهی دید آن را که پیچیده شده است به حجابی چند بعضی بر بالای بعضی برای آن که نگاه دارند آن را از عوارضی که موجب اختلال آن می گردد و برای آن که آن را محافظت کنند که متحرک و مضطرب نشود. و استخوان کاسه سر به منزله کلاه خودی است برای محافظت آن که اگر صدمه بر سر واقع شود یا بر جایی سائیده شود ضرری به آن نرسد. و به روی پوست سر موئی رویانیده که به مثابه پوستینی باشد برای آن و آن را از سرما و گرما محافظت نموده است، پس کی محافظت کرده توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۸ است دماغ را چنین محافظتی مگر آن خداوندی که آن را آفریده و منبع حواس آدمی گردانیده و سزاوار محافظت و حراست است به سبب علو منزلت و بلندی درجه و علو مرتبت که نسبت به سایر اجزای بدن دارد.

[قرارگاه چشم]

تأمل کن ای مفضل پلک را بر چشم چگونه به منزله پرده به روی آن قرار داده که آویخته شود و کنار آن را که شفر می نامند مانند رسنها و حلقه ها تعبیه کرده که هر وقت که خواهند پرده را بیاویزند و هر گاه خواهند بالا کشند و دیده را در میان غاری قرار داده و به آن پرده و موهای مژه که بر آن رویانیده محافظت نموده.

[ساختمان دل]

ای مفضل! کی دل را در میان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنی که آن پرده دل است بر روی آن پوشانیده و دنده ها را بر بالای آن حافظ آن گردانیده با گوشت و پوستی که بر روی دنده ها رویانیده برای آن که از خارج چیزی بر او وارد نشود که موجب جراحت آن گردد؟ کی در حلق دو منفذ قرار داده، که یکی محل بیرون آمدن صدا و نفس باشد که آن حلقوم است و متصل است

به شش و دیگری محل توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۷۹ نفوذ غذا است که آن را مری می گویند و متصل است به معده و غذا را به معده می رساند. و بر حلقوم سرپوشی قرار داده که در هنگام خوردن غذا مانع شود او را از آن که به شش برسد و آدمی را هلاک کند؟ کی شش را بادزن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و آن را سستی به هم نمی رسد و باز نمی ایستد برای آن که حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند؟ کی برای منافذ بول و غایط مانند بندهائی که در میان کیسه ها می باشد قرار داد، که هر وقت که خواهند بر هم آورند و هر وقت که بخواهند بگشایند که هر دو فضله دفع شوند؟ و اگر چنین نبود، همیشه این دو فضله جاری و متقاطر می بودند و عیش آدمی فاسد می شد، آدمی چه قدر از این نعمتها را وصف تواند کرد. بلکه آنچه احصاء نمی کنیم زیاده است از آن که کردیم و آنچه مردم نمی دانند بیشتر است از آن که می دانند. کی معده را عضوی عصبی در نهایت صلابت گردانیده از برای آن که طعامهای غلیظ را هضم تواند کرد؟ و کی جگر را نرم و نازک گردانیده برای آن که قبول نماید خالص غذای لطیف را تا آن که در آنجا هضم دیگر یابد لطیف تر از هضم معده مگر خداوند قادر؟ آیا گمان می بری که بی مدبری و مقدر حکیم علیم چنین امور که توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۰ مشتملند بر انواع حکمتها و مصلحتها به عمل تواند آمد؟ کلاً و حاشا، متمشی نمی شود مگر از خداوند قادری که عالم است به اشیاء پیش از آفریدن آنها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و لطیف و خیر است.

[مغز در لوله های استخوان]

فکر کن ای مفضل چرا مغز نازک را در میان لوله های استخوان مضبوط گردانیده تا آن را حفظ نماید که ضایع نشود؟ چرا خون سائل را در رگها محسور گردانیده است مانند آب که در ظرفها جای دهند مگر از برای آن که ضبط نماید آن را که از بدن بیرون نرود و یا به جاها که نباید جاری نشود؟ چرا ناخنها را در اطراف انگشتان قرار داده است؟ مگر برای آن که نگاه دارنده آنها و یاور آنها می باشد در کارها. چرا میان گوش را پیچیده قرار داده مانند زندانها و دخمه ها؟ مگر برای آن که آواز از در آن جاری شود، تا به پرده گوش که محل قوه سامعه است برسد و سورت آن شکسته باشد که به آن پرده جراحی و ضرری به هم نرسد. چرا خداوند این گوشت را بر رانها و نشستگاهش قرار داده؟ مگر برای آن که در نشستن آزار به وی نرسد چنانچه کسی که بدنش در بیماری یا غیر آن کاهیده شده باشد اگر چیز نرمی حایل نباشد میان او توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۱ و زمین که صلابت زمین به او نرساند آزار می کشد. کی گردانیده است آدمی را نر و ماده، و مگر کسی که او را برای تناسل آفریده؟ و کی او را نسل آورنده آفرید؟ مگر آن کسی که او را صاحب امل و آرزو قرار داده که برای آن آرزوها تحصیل نسل نماید. و کی داده است به او آلات عمل، مگر آن که او را کار کن آفریده. و کی او را کار کن آفریده مگر آن که او را محتاج گردانیده؟ و کی او را محتاج گردانیده مگر آن که اسباب رفع حاجت او را مهیا گردانیده و کی او را به فهمانیدن میان سایر حیوانات مخصوص گردانیده؟ مگر آن که مکلف گردانیده و پاداش عمل نیک و بد برای او مقرر گردانیده. و کی به او چاره بخشیده مگر آن که او را قوت چاره عطا کرده است. و کی قوت چاره او را عطا کرده است. مگر آن که حجت را بر او تمام کرده. و کی متکفل امری چند شده که چاره اش به آنها نمی رسد مگر آن خداوندی که به نهایت شکر نعمتهای او نمی تواند رسید. فکر کن: و تدبیر نما در آنچه از برای تو وصف کردم آیا بی صناعی چنین او را حاصل می تواند شد و چنین کارخانه منظم می تواند بود؟ تَبَارَكَ اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ.

[وصف قلب]

ای مفضل! اکنون وصف می کنم برای تو احوال دل را: که سوراخ چند در آن هست مقابل سوراخ چند که در شش هست که باد زن دل است. اگر اینها مقابل یک دیگر نمی افتاد، هر آینه نسیم نفس به دل نمی رسید و آدمی هلاک می شد. آیا تجویز می کند

صاحب فکر و اندیشه که این قسم امور بدون تدبیر مدبر حکیم به عمل آید؟ آیا عقل خود هیچ مانعی از این سخن باطل نمی یابد. اگر بینی یکتای دو در را که در آن قلابی باشد آیا احتمال می دهی که این را عبث ساخته باشند؟ بلکه جزم می کنی که صانعی که این را ساخته است یکتای دیگر ساخته و قلاب را برای آن ساخته که با تای دیگر جفت شود. هم چنین حیوان نر گویا یکتاست که عقل حکم می کند که برای او جفتی ساخته اند که با او ضم شود و آلت در آلت دیگری داخل شود برای مصلحت توالد و تناسل. پس هلاک و ناامیدی و عذاب برای آنها باد که دعوی فلسفه و حکمت می کنند چگونه کور شده اند از صنعتی تا آن که انکار صانع و مدبر او نموده اند؟ آیا نمی دانند که اگر آلت مرد همیشه سست و آویخته می بود چگونه به قعر رحم می رسید که نطفه را در آنجا بریزد؟ و اگر پیوسته ایستاده می بود چگونه آدمی در میان رختخواب می گردید، یا میان توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۳ مردم راه می رفت و چنین عمودی در پیش روی او ایستاده بود و با این قباح منظر بایست همیشه شهوت بر مردان و زنان هر دو غالب باشد. پس حق تعالی چنین مقرر گردانیده که در اکثر اوقات خوابیده باشد و در هنگام احتیاج برخیزد برای مصلحت دوام نسل.

[زوائد خوراکی ها]

عبرت بگیر ای مفضل: بر نعمتهای عظیم که حق تعالی را بر آدمی هست در خوردن و آشامیدن و فضلات به آسانی از او دفع شدن. آیا نمی بینی که از نیکوئی تقدیر خانه که آدمی بنا می کند آن است که بیت الخلاء در پنهان ترین جاهای خانه باشد؟ و هم چنین خالق قدیم و مدبر حکیم در خانه بدن محل خروج فضله را که به منزلت بیت الخلاء بدن است در پنهان ترین اعضا قرار داده است و از پیش و پس نمایان نیست، بلکه پنهان گردانیده در موضع پنهانی از بدن که پوشیده و مستور است. آنها و الیتان با گوشتی که در آنهاست او را پوشانیده، پس هر گاه آدمی محتاج شود به دفع فضله و کثافت بنشیند به آن نحو مخصوص، آن سوراخ ظاهر می شود برای آن که آن فضله و کثافت دفع شود، پس بسی صاحب نعمت و برکت است آن خداوندی که پیاپی است رحمت های او و احصا نمی شود نعمت های او.

[لطف اختلاف اوضاع دندان ها]

فکر کن ای مفضل: در این آسیاها که در دهان آدمی آفریده، بعضی را تیز کرده برای قطع کردن و بریدن و جدا کردن طعام، و بعضی را پهن آفریده برای خائیدن و خوردن طعام، چون به هر دو نوع احتیاج بود هر دو را آفریده و آنهایی که برای بریدن است در پیش دهان قرار داده، و آنها که برای خوردن است در عقب آنها قرار داده که از اینها میوه و گوشت و سایر مطعومات را قطع کند و چون داخل دهان گردد به آن آسیاها خورد شود.

[حکمت در نمو مو و ناخن]

تأمل کن و عبرت بگیر در آفریدن مو و ناخنها که چون نمو می کنند و دراز می شوند و بسیار می شوند و باید تخفیف داد به تدریج، پس به این سبب آنها را بی حس گردانیده که از بریدن، الم نیابد و متأثر نشود، و اگر چنین نمی بود آدمی میان دو امر بد و نامالیم مردد می شد یا آن که می گذاشت که دراز شوند و گران بودند بر او و اگر تخفیف می داد درد و الم می یافت. مفضل گفت: چرا حق تعالی چنان نیافرید اینها را که بر یک اندازه باشند و بلند نشوند؟ حضرت فرمود که: خدا را در بلند شدن و بریدن آنها نعمت ها هست که اکثر مردم قدر آنها را ندانند و شکر خدای را بر آنها نمی کنند. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۵ بدان که دردها و الم های بدن بیرون می رود به بیرون آمدن موها از مسامات آنها و به دراز شدن ناخنها از سر انگشتان و به این سبب امر

کرده‌اند آدمی را به نوره مالیدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته تا مو و ناخن زودتر بلند شوند و به بیرون آمدن آن دردها از بدن بیرون رود، و چون بلند شوند و نبریدند دیرتر دراز می‌شوند و دردها و مواد آنها در بدن محتبس می‌شوند و باعث بیماری‌ها و علت‌ها می‌گردند.

[حکمت تخصیص روئیدن مو به برخی اعضا]

و ایضا مو را در جایی چند که ضرر دارد نرویانیده، اگر مو در دیده روئیده می‌شد مورث کوری می‌شد، و اگر در میان دهان می‌روئید آشامیدن و خوردن بر این کس ناگوار می‌شد. و اگر در میان کف می‌روئید احساس اشیاء را به لمس نمی‌توانست کرد. و بعضی از اعمال به آسانی متمشی نمی‌شد. و اگر در ذکر مرد می‌روئید، لذت جماع از مردن و زن فوت می‌شد، پس نظر کن که هر جا که مصلحت در روئیدن نیست نروئیده و این نه مخصوص به انسان است، بلکه در بهایم و درندگان و سایر حیوانات که نسل می‌آورند می‌بینی بدن‌های ایشان را که همه اعضاء را مو گرفته به غیر از این مواضع که ذکر شد به سبب این وجوه که مذکور شد از مو خالی است.

[رد بر پیروان مانی]

پس تأمل کن در خلقت قدیر حکیم که راه خطا و غلط و اعتراض به هیچ وجه در آن نیست و همگی بر وفق صواب و حکمت است. و اصحاب «مانی» ملعون که در خلقت قادر بی‌چون خواسته‌اند که راه خطا پیدا کنند! عیب کرده‌اند موئی را که پشت زهار و زیر بغل می‌روید و نمی‌دانند که روئیدن این موها به علت رطوبتی است که بر این مواضع ریخته می‌شود و در آنها مو می‌روید مانند گیاهی که در جایی که آب جمع می‌شود از زمین می‌روید، نمی‌بینی که این مواضع پنهان‌تر و مناسب‌ترند برای قبول این فضله از مواضع دیگر؟ و باز در روئیدن این موها منفعت دینی هست انسان را که او را مکلف ساخته‌اند به ازاله اینها که مثاب گردد و اشتغال آن به این اشغال بدنی مانع گردد که او را از طغیان و فساد که لازم فارغ بودن آدمی است از اشتغال زیرا که مانع می‌شود او را بسیاری از غرور و ارتکاب معاصی و شرور.

[حکمت در دوام جریان آب دهان]

تأمل کن: در آب دهان و منفعتی که در آن هست زیرا که حق تعالی چنین مقرر گردانیده که همیشه جاری باشد در دهان که تر کند کام و گلو را. اگر این رطوبت نمی‌بود آنها فاسد و بی‌طراوت می‌شدند، اگر این رطوبت با غذا هضم نمی‌شد، در گلو گوارا نمی‌شد و این رطوبت توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۷ مرکبی است از برای غذا که آن را به معده می‌رساند. و ایضا این رطوبت به زهره می‌رسد و موجب صلاح حال انسان است زیرا که اگر زهره خشک شود آدمی هلاک می‌شود. و به تحقیق که گفته‌اند گروهی از جاهلان متکلمان و ضعفاء العقول فلاسفه به جهت قلت تمیز و قصور علم که: اگر شکم آدمی به هیئت قبا می‌بود که هر گاه طیب خواهد بگشاید و اندرون آن را مشاهده نماید و دست داخل کند و معالجه کند آنچه را که خواهد، هر آینه اصلح بود از آن که بسته‌اند و از دیده پنهان است و دست به آن نمی‌رسد و دردهای اندرون را نمی‌توان شناخت مگر به دلیل‌های غامض و علامتهای مشتبه مانند نظر کردن به قاروره و بوئیدن عرق و اشباه اینها از علاماتی که غلط و اشتباه در آنها بسیار می‌شود، و بسا باشد که اشتباه باعث کشتن مریض گردد. و جواب این شبهه آن است که جاهلان باید بدانند که اگر چنین می‌بود و اطلاع بر امراض و معالجه آنها به این آسانی می‌بود، هر آینه مردم را ترس از مرگ و بیماری نبود و علم به بقای خود به هم می‌رسانیدند و به سلامت و صحت خود مغرور می‌گردیدند و موجب طغیان و فساد ایشان می‌شد. و مفسده دیگر این که پیوسته

رطوبات شکم مترشح می بود و هر جایی که می نشست و می خوابید ملوث می گردانید و جامه اش همیشه تر و کثیف می شد و عیش بر او فاسد می گردید. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۸ و مفسده دیگر این که معده و جگر و دل افعالی که از اینها صادر می شود به حرارت غریزی می شود که حق تعالی در جوف آدم محتبس گردانیده اگر در شکم فرج ها و رخنه ها می بود که توان گشود و اندرون شکم را دید و دست را داخل جوف توان کرد، هر آینه برودت هوا به جوف می رسید و با حرارت غریزی مخلوط می شد و عمل احشای جوف باطل می گردید و آدمی هلاک می شد. پس بدان که هر چه اوهام به سوی آن می رود به غیر نحوی که خالق حکیم اشیاء را بر آن طریقه آفریده خطا و باطل است.

شهوت ها و لطف در خلقت آنها]

اشاره

فکر کن ای مفضل! در افعالی که حق تعالی در آدمی مقرر ساخته از خوردن، و خواب رفتن، و جماع کردن، و آنچه در هر یک از اینها تدبیر فرموده. به درستی که برای هر یک از اینها در نفس آدمی محرّکی قرار داده که مقتضی ارتکاب آن است و تحریص آدمی بر آن می نماید، پس گرسنگی مقتضی طعام خوردن است که زندگی و قوام بدن به آن است. و ماندگی و بی خوابی محرّک بر خواب است که راحت بدن و استراحت قوتهای بدنی به آن است. و شهوت، محرّک بر جماع است که دوام نسل و بقای نوع انسانی به آن است. و اگر گرسنگی نبود و غذا خوردن برای آن بود که آدمی می داند که بدن به آن محتاج است و در طبع آدمی حالتی نبود که آدمی را مضطر گرداند به خوردن، هر توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۸۹ آینه در بسیاری از اوقات کسالت و سستی می ورزید از خوردن غذا تا بدنش به تحلیل می رفت و هلاک می شد، چنانچه گاهی آدمی محتاج می شود به دوائی برای اصلاح بدن خود و مدافعه می نماید تا منجر شود به امراض مهلکه و مرگ. و هم چنین اگر خواب رفتن به آن بود که می دانست که بدن و قوای آن برای استراحت به آن محتاج اند، هر آینه ممکن بود که از روی ثنّاقل یا حرص در اعمال مدافعه نماید تا بدنش بکاهد. و اگر حرکت جماع برای محض هم رسانیدن فرزند بود، بعید نبود که سستی ورزد و نکند تا نسل کم شود یا منقطع گردد زیرا که هستند بعضی مردم که رغبت به فرزند و اعتنائی به شأن آن ندارند. پس نظر کن که مدبّر علیم برای هر یک از این افعال که صلاح و قوام بدن به آنهاست محرّکی از نفس طبیعت برای آن مقرر گردانیده که آن را بر آن تحریص نماید و به فعل آن مضطر گرداند. بدان که در آدمی چهار قوه است: اول: «جاذبه» که قبول غذا می کند و وارد معده می گرداند. دوم: «ماسکه» که طعام را نگاه دارد در معده و غیر آن تا طبیعت فعل خود را در آن به عمل آورد. سوم: «هاضمه» که غذا را در معده طبخ می دهد. و خالص آن را جدا می کند و در جمیع بدن پهن می کند. چهارم: «دافعه» که دفع می کند آنچه از ثقل غذا می ماند بعد از اخذ هاضمه خالص آن را به قدر حاجت منحدر می سازد. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۰ پس تفکر کن در تدبیر این چهار قوّت که در بدن و کارهای آنها برای آن که بدن به همه محتاج است و آنچه از حکمت و تدبیر در آن مرعی شده. و اگر جاذبه نمی بود، چگونه حرکت می کرد آدمی برای طلب غذا که قوام بدن به آن است؟ و اگر ماسکه نبود، چگونه طعام در جوف می ماند تا معده آن را هضم کند؟ و اگر هاضمه نمی بود، چگونه غذا طبخ می یافت تا جدا شود از او آنچه خالص است و غذای بدن می شود و بدل آنچه از بدن به تحلیل می رود می شود؟ و اگر دافعه نمی بود، چگونه دفع می شد به تدریج ثقل آنچه از هاضمه مانده است. پس نمی بینی چگونه موکل گردانیده است حکیم قدیر برای تو به صنع لطیف و حسن تقدیر خود این قوّتها را به بدن، و قیام نمودن آنها به آنچه صلاح بدن در آن است، از برای تو مثلی بیان کنم: به درستی که بدن به منزله خانه پادشاه است. و او را در این خانه حشم، و غلامان و نوکران و خادمان هستند، و قوام و مدبّران که موکلند به مصالح ایشان، یکی از برای رسانیدن ما یحتاج حشم و ملازمان

به ایشان، و دیگری برای قبض آنچه وارد می شود و ضبط کردن تا هنگام حاجت و دیگری برای به عمل آوردن آن و مهیا کردن، توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۱ و به هر یک حصه او را رسانیدن و دیگری برای پاک کردن آن خانه از کثافتها. پس بدان که «پادشاه»، خلاق حکیم است که پادشاه عالمیان است، و «خانه»، این بدن است و «حشم»، اعضاء و جوارحند و «مدبران»، چهار قوه اند که مذکور شدند. و احوال این قوا را بر وجهی که ما ذکر کردیم و به این توضیح شافی مبرهن ساختیم، مخالف آن طوری است که اطبا در کتب خود بیان کرده اند زیرا که ایشان بر وجهی ذکر کرده اند که در آن اعمال ادویه و معرفت امراض به کار ایشان آید، و ما به نحوی ذکر کرده ایم که مرض شک و شبهه را از نفوس خلاق دفع کند و غشا و کوری و سبل حق ناشناسی را از پیش دیده ایشان بردارد تا از روی یقین و اذعان اقرار کنند به وجود و حکمت پروردگار عالمیان.

[سخن مترجم [نقل قول اطبا در شرح احوال قوای آدمی]

اشاره

مترجم گوید: که حضرت، چون اشاره فرمودند به قول اطبا، اگر مجملی از اقوال ایشان و حکما مذکور شود نامناسب نیست. مشهور میان طبیعیان حکماء و اطبا آن است که آدمی را قوه چند است که با نباتات و حیوانات در آنها شریک است، و قوه چند هست که با حیوانات شریک است و قوه چند است که مخصوص او است. توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۲

[گفتار در قوای نباتی]

اما اول قوه «غذیه» و «نامیه» و «مولده» است. و غذیه آن است که غذا را مستحیل می گرداند به چیزی که مشکل و مشابه عضوی است که به غذا محتاج است و احتیاج به این قوه از آن جهت است که چون تکون بدن از اجزاء رطبی چند است و حرارت غریزی در بدن ضرور است که اخلاط را نزجی بدهد و زیادتیه ها را به تحلیل برد و البته به سبب آن بعضی از رطوبات ضروری بدن به تحلیل می رود و هوای خارج بدن و حرکات بدنی و نفسانی نیز باعث تحلیل می شوند اگر قدری از غذا بدل آنچه از بدن به تحلیل می رود، نشود به زودی بدن خشک شود و بکاهد و بر طرف شود. پس حکیم علیم قوه غذیه را در بدن برای بدن ما تحلیل قرار داده و چون طفل در رحم کوچک مخلوق می شود و به آن کوچکی کارهایی که از انسان باید به عمل آید از آن به عمل نمی آید، پس باید که بزرگ شود لهذا حق تعالی قوه نامیه را نیز در بدن قرار داده که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیه بدن که از منی به هم می رسد مانند استخوان و عصب و رباط و امثال اینها تا زیاد شوند در طول و عرض و عمق تا به حدی برسند که مناسب هر شخص است. و این قوه تا سی سال عمل می کند و بعد از بیست چندان عملش ظاهر نیست و از سی سال که گذشت از عمل باز می ماند و بعد از آن فربه می شود اما نمو نمی کند. و چون مرگ آدمی را ضرور است اگر توالد و تناسل نشود توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۳ نوع به زودی بر طرف می شود. پس قوه مولده در بدن قرار داده که منی از آن به عمل آید که ماده وجود شخص دیگر شود.

[خادمان قوه غذیه]

و قوه غذیه چهار خدمتکار دارد. «جاذبه» و «ماسکه» و «هاضمه» و «دافعه». اما جاذبه برای آن که غذا را جذب کند و بکشد به سوی اعضاء. و ماسکه برای آن که نگاه دارد تا هضم گردد و شبیه شود به عضو محتاج به غذا.

[مراتب چهار گانه هضم]

و مراتب هضم چهار است. اول در معده که غذا در آنجا مانند کشکاب می شود و آن را «کیلوس» می گویند و اول این هضم در دهان می شود در وقت «خوایدن». دوم در جگر زیرا که کیلوس چون هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف آن از رگی چند که از معده به سوی جگر هست که او را «ماساریقا» می گویند داخل جگر می شود و پهن می شود در تمام جگر در عروق ریزه چند که در تمام جگر دویده و هضم دوم در آنجا می شود و مستحیل به اخلاط اربعه می شود و آن را «کیموس» توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۴ می گویند. و ابتدای این هضم در ماساریقا می شود. و هضم سیم در رگهای بدن می شود و اولش در وقتی است که اخلاط داخل می شوند در رگ بزرگی که از بالای جگر رسته است و از آنجا به رگهای دیگر که در جمیع بدن منتشر است داخل می شود. و هضم چهارم در اعضاء می شود و ابتدایش در هنگامی است که از دهانهای رگها مترشح می شود در اعضاء. اما قوه دافعه برای آن که فضولی که از غذا زیاد می آید دفع کنند مانند بول و غایط. و قوه مولده دو تا است یکی آن است که فضله هضم چهارم را از خون در خصیه به منی منقلب می گردانند، و دوم آنکه هر جزوی از منی را مستعد عضوی از اعضاء اصلیه می گردانند که بعضی استخوان شود و بعضی رباط. و اما قوتی که مخصوص حیوان است که در نباتات نمی باشد بر دو قسمند: محرکه و مدرکه. اما محرکه، منقسم می شود به باعته و فاعله. و باعته قوه ای است که هر گاه مرتسم شود در خیال صورت امری که مطلوب باشد حصول وی. یا مطلوب باشد دفع وی، باعث شود قوه فاعله را بر تحریک اعضاء، پس اگر باعث بر تحریک به جهت طلب امر مطلوب الحصول باشد «قوه شهویه» خوانند و اگر به جهت دفع امر مهروب عنه باشد «قوه غضبیه» خوانند. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۵ و فاعله قوه ای است که عضلات و ادوات تحریک را مهیای تحریک گردانند. و اما مدرکه پس ده قوه است: پنج در ظاهر، پنج در باطن.

[انقسام مدرکه به قوای ده گانه ظاهریه و باطنیه]

اما پنج قوه ظاهره. اول: باصره است و آن قوه ای است که حاصل آن روحی است که در مجمع النورین است، و مراد از مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبه مجوفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته شده و به هم ملاقات کنند به حیثیتی که تجویف هر دو در موضع ملاقات یکی شوند و بعد از ملاقات منعطف شده آن که از طرف راست رسته است به حلقه راست و آن که از طرف چپ رسته به حلقه چپ آید و به این قوه نفس ادراک کند جمیع رنگها و روشنی ها را با لذات و جمیع اشیاء ملونه مضیئه را بالعرض. و علما را خلاف است در آن که مدرک بالذات عین مرئی است یا صورتی که از آن منطبع گردد و در جلیدیه «۱» چشم و به وساطت آن در مجمع النورین و از آن منتقل گردد به حس مشترک. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۶ مذهب دوم معرف است به مذهب طبیعیین. و اصحاب اقوال اول دو گروهند: جمعی قائل اند به خروج شعاع از بصر بر شکل مخروطی که سرش در مرکز بصر باشد و تهش منطبق بر سطح مرئی و تابش این شعاع بر مرئی سبب انکشاف و ظهور ذات مرئی گردد در نزد نفس ناطقه. و این مذهب ریاضیین است. «۱» و جمعی دیگر قائل به خروج شعاع نیستند، بلکه گویند که از هوای ما بین رایی و مرئی متکیف گردد و به کیفیت شعاعی که در بصر است سبب ذات مرئی شود. و قول به انطباق اشهر است و از بعضی احادیث نیز ظاهر می شود. دوم: سامعه است و آن قوه ای است که حامل آن روحی است که در عصبه مقعر صماخ است و نفس به این قوه ادراک کند جمیع اصوات و صداها را. و صوت کیفیتی است که حادث شود در هوا به جهت تموجی که پیدا و حاصل شود از خوردن دو چیز به هم از روی عنف یا از جدا شدن دو چیز از هم به طریق عنف به شرط مقاومت هر دو به هم و آن تموج مخصوص تا در هوا باقی باشد صوت موجود بود و چون آن تموج مستمر گردد تا به هوای راکد در گوش منتهی شود به مقعر صماخ که عصبه مذکوره

در آنجا مفروش است صوت متأدی شود به قوه که سپرده به روح آن و مدرک نفس گردد. سوم: شامه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که در توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۷ «برآمدگی شبیه به پستان که در میان بینی از مقدم دماغ رسته ساری است و نفس به این قوه ادراک کند جمیع بوها را به سبب وضوح هوای متکیف به کیفیت رایحه به خیشوم. چهارم: ذائقه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که در عصبه جرم زبان ساری است و نفس به این قوه ادراک کند جمیع مزه‌ها را به واسطه رطوبت لعابیه متکیف به کیفیت طعم و یا مخلوط به اجزای ذی طعم شود علی الخلاف. پنجم: لامسه است و آن قوه‌ای است که حامل آن روحی است که ساری است در اکثر اعضا و نفس به این قوه ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را مانند حرارت و برودت و رطوبت و ییوست و ملاست و خشونت و لنت و صلابت و سبکی و سنگینی.

[قوای باطن]

و اما پنج قوه باطن: اول: حس مشترک و آن قوه‌ای است که در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که متأدی شود به سوی آن و مرتسم شود در آن جمیع صور محسوسه به حواس ظاهره. و این قوه را تشبیه کرده‌اند به حوضی که پنج جدول آب در آن ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این قوه گفته‌اند که هر کدام هر چه ببینند خبر به او رسانند و نفس در آن مشاهده کنند و به این سبب آن را به زبان یونانی «بنطاسیا» گویند یعنی لوح نفس. توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۸ دوم: خیال است و آن قوه‌ای است در آخر بطن اول از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس مشترک را، پس این قوه حافظه حس مشترک باشد. سوم: و هم است و آن قوه‌ای است در مؤخر بطن اوسط از دماغ که ادراک معانی جزئیّه متعلقه به محسوسات به آن حاصل می‌شود مانند عداوت جزئیّه که گوسفند مثلاً از گرگ ادراک کند و سبب میل آن به آن شود و مراد از معانی آن است که به حواس ظاهره مدرک نشود و صور اموری را می‌گویند که به حواس ظاهره مدرک شوند. چهارم: حافظه است و آن قوه‌ای است در مقدم بطن اخیر از دماغ که حفظ معانی جزئیّه کند و نسبتش به وهم چون نسبت خیال است به حس مشترک. پنجم: متخیله است و آن قوه‌ای است در مقدم باطن اوسط از دماغ که ترکیب کند صور محسوسه جزئیّه را بعضی با بعضی و جدا کند بعضی را از بعضی چنانچه ظاهر شود از تخیل انسان که دو بال داشته باشد، یا آدم بی‌سر، یا تخیل کردن ملونی را صاحب طعمی که در واقع ندارد یا خالی از طعمی که در واقع دارد و یا تصور کردن دوست را غیر دوست و دشمن را غیر دشمن الی غیر ذلک.

[قوای ویژه انسان]

و اما قوه‌هایی که مخصوص انسان است و در سایر حیوانات نیست: قوه عاقله است که به آن ادراک تصوّرات و تصدیقات می‌کند. توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۹۹ و قوه عامله است که به آن مهبای مزاولت اعمال و افعالی شود که او را به مراتب کمالات حقیقیه رسانند.

[مراتب قوه عاقله]

و قوه عاقله چهار مرتبه دارد: اولی حالتی که چنین رایی باشد در ابتداء تعلّق نفس به او که از جمیع معقولات خالی است و مستعد حصول آنهاست و این مرتبه را یا نفس ناطقه را در این مرتبه عقل هیولائی می‌نامند. مرتبه دوم آن است که تصوّرات و تصدیقات بدیهیه او را حاصل می‌شود و تفکر یا حدس از بدیهیات به نظریات منتقل می‌شود. و این مرتبه را، یا نفس را در این مرتبه «عقل بالملکه» می‌نامند. مرتبه سوم آن است که معقولات نظریه برای او حاصل بشود اما همگی را مستحضر نباشد و چون خواهد آنها را

حاضر تواند ساخت. این مرتبه را، یا عقل را در این مرتبه «عقل بالفعل» می‌گویند. مرتبه چهارم آن است که معقولات همه در نزد او حاضر باشد و او را اتّصالی به مبادی عالیّه و الواح سماویّه به هم رسیده باشد که مطالعه امور از آنجا تواند کرد و این مرتبه را، یا نفس را در این مرتبه «عقل مستفاد» و «قوه قدسی» می‌نامند و بعضی آیه کریمه نور را «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» (۱) به این مرتبه تفسیر توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۰ کرده‌اند، (۱) و بعضی روایات نیز ایمائی به این دارد. و جمعی تأیید به روح القدس را نیز به این معنی تأویل کرده‌اند و این مرتبه مخصوص انبیاء و اوصیاء - صلوات الله علیهم اجمعین - است.

[مراتب قوه عملیه]

و قوه عملیه نیز به چهار مرتبه منقسم می‌گردد: اول: آن است که ظاهر خود را به متابعت شریعت حقّه و آداب و سنن مصطفویّه از نماز و روزه و غیر اینها پاکیزه گردانند. دوم: آن که باطن خود را از اخلاق ردیّه و ملکات دئیّه طاهر سازد. سوم: آن که نفس را به علوم حقّه و حکم حقیقیّه مزین گردانند. چهارم: آن که از مرادات و ارادات خود خالی شود و به غیر قرب جناب مقدس الهی و تحصیل رضای اوامری منظور او نباشد و ارادات خود را تابع ارادت حقّ جلّ و علا کرده باشد و دامن از دنیای دنی برچیده باشد و به ملاء اعلی متعلّق شده باشد كما قال الله تعالی: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۲) و قال جل شأنه: «وَكُنْتَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» (۳). و این مرتبه نیز مخصوص به ائمه طاهرين عليهم السلام است و بعضی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۱ از خواص ایشان است. و در این مقام سخنان دیگر هست که به مذاهب باطله شبیه است و ذکر آنها موجب اشتباه می‌گردد و بعضی از آنها در کتاب عین الحیاء مذکور شد و در این ترجمه ذکر آنها مناسب نیست. و این اصطلاحات که مبنی بر قواعد حکما است در این مقام مذکور شده به جهت آن که فهم بعضی از مراتب که در این حدیث شریف بر سبیل اجمال مذکور شده فی الجمله توقّفی بر ذکر این مراتب داشت. [انتهی کلام المترجم (ره)] برگشتیم به ترجمه حدیث.

[قوا و نیروهای درونی و باطنی]

ای مفضل! چون دانستی قوای بدنی را، اکنون تأمل کن در قوّه‌ها که حق تعالی در نفس انسانی قرار داده و فوائد آنها را، مانند قوه مفکره و واهمه و عاقله و حافظه و غیر اینها. اگر از این قوه‌ها حافظه را نمی‌داشت چگونه بود حال او و چه خلل‌ها داخل می‌شد در امور او و زندگانی او و معاملات او زیرا که در خاطرش نمی‌ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد او هست، چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته‌اند و به یاد نداشت که کی به او نیکی کرده و کی به او بدی کرده و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد. و اگر در راهی مرّات لا- یحصی عبور می‌کرد آن را نمی‌دانست. و اگر تمام عمر علمی را مذاکره و مباحثه می‌کرد به یادش نمی‌ماند، و به هیچ دین اعتقاد نمی‌کرد، و به هیچ تجربه منتفع نمی‌شد، و از هیچ امری از امور توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۲ گذشته عبرت نمی‌توانست گرفت، بلکه چنین کسی سزاوار بود که مطلقاً از انسانیت منسلخ گردد و نام انسانیت را بر او اطلاق نکنند. پس تأمل کن که به فوت یک قوّه از قوای نفسانی چه خللها در احوال او به هم می‌رسد، چه جای آن که همه آنها از او فوت شود.

[فواید فراموشی]

و نعمت فراموشی در آدمی اگر تأمل کنی عظیم‌تر است از نعمت یادآوری، اگر فراموشی در آدمی نبود هیچ کس را از مصیبتی

تسلّی حاصل نمی‌شد، و حسرت احدی منقضی نمی‌شد، و کینه هیچ کس از سینه‌اش زایل نمی‌شد، و به هیچ یک از نعمت‌های دنیا متمنّع نمی‌شد برای آن که آفاتی که بر او وارد شده همیشه در برابر او بود و امید نداشت که پادشاهی که دشمن او است از احوال او غافل گردد، یا حسودی لحظه از فکر او بپردازد، پس نمی‌بینی که خداوند حکیم حفظ و نسیان را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یک دیگرند، در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی‌توان کرد و هر دو در انتظام احوال آدمی ضرور است. پس اگر تفکر کنی این امور متضاده موجب اقرار به وحدت صانع است نه تعدّد چنانچه مجوس از اینجا به غلط افتاده‌اند و به دو خدا قائل شده‌اند تعالی الله عما یقولون زیرا که همچنان که در بدن آدمی این دو ضد، هر دو در کار است و صانع بدن باید که هر دو را قرار دهد تا صنعتش تمام باشد، هم چنین در عالم کبیر، اشیاء متضاده که بعضی را خیر و بعضی را شر می‌نامند و وجود هر دو ضرور است و توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۳ هر دو برای نظام کل، خیر است و در کار است و آن جاهلان نمی‌دانند.

[منافع حیا]

نظر نما ای مفضل به آنچه انسان مخصوص به آن شده از میان سایر حیوانات از خلق جلیل القدر، عظیم النفع که آن «حیا» است. اگر حیا نمی‌بود هیچ کس مهمانداری نمی‌کرد و وفا به وعده‌ها نمی‌نمود و حوائج مردم را بر نمی‌آورد و ارتکاب نیکی‌ها و اجتناب از قبایح و بدی‌ها نمی‌کرد. حتی بسیاری از امور واجبه را مردم از برای حیا به عمل می‌آورند، زیرا که بعضی از مردم هستند که اگر از مردم شرم نمی‌کردند رعایت حق پدر و مادر نمی‌کردند. و صله رحم و احسان به خویشان نمی‌کردند و امانت‌های مردم را پس نمی‌دادند و ترک معاصی نمی‌کردند، پس نمی‌بینی که خدا چگونه عطا کرده است به آدمی هر خصلتی را که صلاح او در آن است و امر دنیا و آخرتش به آن تمام می‌شود.

[الهام سخن]

تأمل کن ای مفضل در سخن گفتن که خدا بر آدمی به آن انعام کرده که به آن تعبیر می‌کند از آنچه در ضمیر او است و آنچه در دلش خطور می‌کند و نتایج افکار خود را به آن بیان می‌نماید و ما فی الضمیر دیگران را به آن می‌داند. و اگر این سخن گفتن نبود، انسان از باب توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۴ چهار پایان بود که از آنچه در خاطرش بود خبر نمی‌توانست داد و آنچه در خاطر دیگران بود نمی‌توانست دانست.

[فایده نوشتن]

و باز تأمل کن ای مفضل! در فوائد کتابت و نوشتن که به آن ضبط کرده‌اند خبرهای گذشتگان را برای حاضران، و ضبط می‌نمایند اخبار حاضران را برای آیندگان. و به آن باقیمانده است کتابها که در علوم و آداب و غیر آنها نوشته‌اند. و به نوشتن حفظ می‌کند آدمی آنچه جاری می‌شود میان او و دیگران از معاملات و حساب. اگر نوشتن نبود منقطع می‌شد اخبار بعضی از زمانها از بعضی و کسی که به سفر می‌رفت، خبرش به اهلش نمی‌رسید. و علوم مندرس می‌شد و آداب ضایع می‌شد، و خلل عظیم در امور و معاملات مردم راه می‌یافت، و فوت می‌شد از ایشان آنچه محتاج بودند به نظر در آن از دین ایشان و روایاتی که ایشان را ضرور است دانستن آنها. اگر کسی گوید که: گفتن و نوشتن از چیزهائی نیست که خداوند در خلقت آدمی آفریده باشد، بلکه مردم به حيله و زیرکی خود به هم رسانیده‌اند و اصلاحی است که در میان خود کرده‌اند و جاری شده است در میان ایشان، لهذا مختلف می‌شود و در امم مختلفه که به لغتهای مختلف سخن می‌گویند و هم چنین کتابت مختلف می‌باشد مانند خط عربی و سریانی و عبرانی و رومی و غیر اینها. و هر امتی و گروهی به زبانی سخن می‌گویند، و به خطی می‌نویسند. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۵ جواب

می‌گوئیم که: هر چند آدمی را فی الجمله در گفتن و نوشتن فعلی چاره و تدبیری هست. اما آنچه به آن به عمل می‌آید این چاره‌ها و تدبیرها از صنعت کامله حق تعالی است و عطیه‌ای است از خزاین رحمت او، زیرا که اگر خدا به آدمی زبان گویا، و ذهن ادراک‌کننده امور نداده بود مانند سایر حیوانات قدرت بر سخن نداشت، و اگر کف و انگشتان که آلت کتابت است به او نمی‌داد چگونه کتابت می‌کرد چنانچه سایر حیوانات قدرت بر نطق و کتابت ندارند، پس اصل اینها همه از فطرت حکیم قدیر است و تفضلی است که بر خلق خود کرده است، پس هر که این نعمتها را شکر کند، ثواب می‌یابد و هر که کفران کند خدا بی‌نیاز است از شکر عالمیان و طاعت ایشان. «۱» «۲»

[تعلیم علوم]

تفکر کن ای مفضل در آنچه قادر علیم راه علم آن را به مردم داده و توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۶ آنچه علمش را به مردم نداده که هر یک موافق حکمت و مصلحت است، زیرا که هر چه صلاح دین و دنیای آدمی در دانستن آن است راهی برای آن گشوده، اما آنچه صلاح دین او در آن است. معرفت خالق است تعالی شأنه به دلایل و شواهدی که در خلق اشیاء ظاهر گردانیده که دلالت می‌کند بر وجود صانع و علم و قدرت و حکمت و لطف و عدالت و رحمت و مغفرت او. و معرفت آنچه واجب است بر مردم دانستن آنها از عدالت بر کافه مردم، و نیکوئی کردن با پدر و مادر، و خیانت نکردن امانت را و رعایت فقرا و مساکین نمودن، و اشباه اینها که معرفت اینها و اقرار و اذعان به لزوم اینها در طبع و فطرت همه امم است و عقل حکم می‌کند به نیکی و لزوم اینها، خواه مسلمان و خواه کافر، خواه مخالف و خواه مؤالف. اما آنچه صلاح دنیا در دانستن آن و آدمی را راه علم به آن داده مانند زراعت کردن و درخت کشتن و آباد کردن زمین‌ها و بیرون آوردن قناتها و نگاهداشتن چهارپایان و معرفت گیاهها و ریشه‌ها که به آن استشفای نمایند از انواع بیماریها و دردها و بیرون آوردن معدنها که انواع جواهر را بیرون می‌آورند، و علم سوار شدن کشتیها و غوص کردن در دریاها و انواع حیل‌ها در صید کردن وحشیان و مرغان و ماهیان و تصرف در صنعت‌ها و وجوه متاجر و مکاسب و غیر آنها که شرحشان به طول می‌انجامد، و تعداد آنها دشوار است، و صلاح امور دنیای مردم در آنهاست. توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۷

[حکمت در آنچه آدمی از داشتن آن ممنوع شده]

پس داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنها است، و منع کرده است از آدمی دانستن امری چند را که از شأن و طاقت او نیست دانستن آنها مانند علم غیب و امور آینده و بعضی از امور گذشته مانند آنچه در بالای آسمان است، یا در زیر زمین است، یا در میان دریاهاست، یا در اقطار عالم هست، و آنچه در دل‌های مردم است، و در رحم‌های زنان است و اشباه اینها از آنچه علم آنها از خلق محبوب است. و طایفه دعوی دانستن این امور می‌کند و خطاهائی که از ایشان صادر می‌شود در آنچه خبر می‌دهند و حکم می‌کنند، دعوای ایشان را باطل می‌گرداند و دروغ ایشان را ظاهر می‌سازد. پس تفکر کن که چگونه داده‌اند به آدمی علم آنچه آدمی در دین و دنیا به آن محتاج است و علم ما سوای آنها را از او منع کرده‌اند تا قدر خود را بشناسد و نقص خود را بداند و هر دو مقتضای مصلحت او است.

[حکمت مخفی بودن زمان عمر]

تأمل کن ای مفضل در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بداند اگر عمرش کوتاه باشد زندگی بر او ناگوار خواهد بود برای آن که عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص:

۱۰۸ نزدیک می‌داند بلکه خواهد بود به منزله کسی که مالش فانی شده باشد، یا نزدیک به فنا رسیده باشد، پس پیوسته در غم تنگدستی و در ترس فانی مال است. و بیم تهی شدن کیسه زندگانی بر فرزند آدم زیاده از بیم تهی شدن خزانه دینار و در هم است، زیرا کسی که مالش فانی می‌شود، امید حصول عوض آن را دارد و کسی که به فانی عمر یقین به هم رسانید، ناامیدی بر او مستحکم می‌گردد. و اگر بداند که عمرش دراز خواهد بود، امید بقا به هم می‌رساند و در لذات دنیا و معاصی حق تعالی فرو می‌رود به امید آن که لذات خود را در می‌یابم و در آخر عمر تائب می‌شوم. و این مذهب و طریقه را خدا از بندگان خود نمی‌پسندد و قبول نمی‌کند. آیا نمی‌بینی که اگر بنده داشته باشی و چنان با تو معامله کند که یک سال به خشم آورد و یک روز یا یک ماه تو را خشنود گرداند از او این را قبول نمی‌کنی؟ و از جمله بندگان شایسته تو نخواهد بود و از او نمی‌خواهی مگر آن که در دل داشته باشد اطاعت و خیرخواهی تو را در همه امور و در جمیع احوال. اگر گوئی که گاه هست مردی سالها به معصیت می‌گذراند و در آخر توبه می‌کند و توبه‌اش مقبول می‌شود. جواب می‌گوئیم که: این امری است که آدمی را عارض می‌شود بنا بر غلبه شهوت و بر نیامدن با نفس و خواهشهای آن، بی آنکه در نفس خود این مخالفت را قرار بدهد و بنای امر خدا را بر آن گذارد، توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۹ پس به این سبب خداوند غفور می‌بخشد و تفضل می‌کند بر او به آمرزش. و اما کسی که بنای کار خود را بر این گذارد که در اکثر عمر خود معصیت می‌کنم و در آخر عمر توبه خواهم کرد، پس خواهد فریب دهد کسی که او را فریب نمی‌تواند داد او را به آن که در عاجل هر لذتی را که می‌خواهم در می‌یابم به امید آن که در آخر توبه خواهم کرد. و ایضا معلوم نیست که وفا به این وعده خواهد کرد یا نه، زیرا که ترک ترفه و لذت نمودن و مشقت توبه را متحمل گردیدن خصوصا در پیری و ضعف بدن، امری است به غایت صعب و ایمن نیست آدمی به مدافعه توبه از آن که مرگ او را دریابد و از دنیا بیرون رود بی توبه چنانچه کسی را بر مردی قرضی باشد و اجلی از برای آن قرار داده باشد و پیش از اجل قادر بر ادای دین باشد و پیوسته مداهنه نماید تا اجل دین برسد و مالش تهی شده باشد و قرض بر او بماند. پس معلوم شد که بهترین اشیاء برای آدمی آن است که قدر عمر از او مستور باشد که در تمام عمر خود منتظر مرگ بوده باشد و به این سبب ترک معاصی کند و اختیار طاعات نماید. اگر گوئی که: در این وقت که مدت زندگانی از او مستور است و در هر ساعت مترصد مرگ است باز مرتکب فواحش می‌شود و انتهاک محرمات می‌نماید، جواب گوئیم که وجه تدبیر در این باب آن است که به عمل آمده است، اگر آدمی با این حال ترک منہیات و بدیها نکند توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۰ از زیادتی طغیان و مزید قساوت قلب او خواهد بود نه از خطای تدبیر چنانچه طبیب گاهی برای بیمار وصف می‌کند دوائی را که منتفع گردد به آن، اگر مریض مخالفت قول طبیب نماید و به امر و نهی او عمل ننماید و از تدبیر او منتفع نگردد، تقصیر از طبیب نخواهد بود، بلکه کوتاهی از بیمار است که به گفته طبیب عمل نکرده و نفع از تدبیر او نبرده. و ایضا هر گاه آدمی با آن که هر ساعت مترقب مرگ باشد نفس خود را از معاصی منع ننماید، هر گاه اعتماد بر طول عمر خود داشته سزاوارتر خواهد بود که کبایر فطیعه از او به ظهور رسد، پس ترقب مرگ در هر حال بهتر است از برای او از اعتماد بر بقا داشتن. و ایضا اگر صنفی از مردم به سبب ترصد مرگ غافل می‌شدند و پندپذیر نمی‌گردیدند گروهی متعظ می‌شوند و ترک معاصی می‌نمایند و به این سبب به اعمال شایسته رغبت می‌نمایند و نفایس اموال و اسباب و امتعه و حیوانات تصدق بر فقرا و مساکین می‌نمایند، پس از عدالت دور بود که این گروه را از این منفعت محروم گرداند به سبب آن که دیگران از آن بهره‌مند نمی‌گردند.

[منفعت امتزاج رؤیا با حق و باطل]

فکر کن ای مفضل! در خواب‌ها چگونه تدبیر کرده است حق تعالی که ممزوج گردانیده است راست آنها را به دروغ به جهت آن که توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۱ اگر همه راست می‌بود، هر آینه همه مردمان پیغمبران بودند و انبیاء را امتیازی از

سایر مخلوق انسانی نبود. و اگر همه دروغ بود، نفعی در آنها نبود بلکه فضول و بی‌فایده بود، پس چنین مقرر فرموده که گاهی راست باشد و مردم منتفع گردند از آن در مصلحتی که به سوی آن هدایت یابند یا مضرتی که از آن احتراز نمایند و بسیار دروغ می‌باشد که اعتماد تمام بر آن ننمایند.

[خلقت اشیا در جهت رفع نیاز انسان]

فکر کن در این اشیاء که می‌بینی در عالم برای مصالح بنی آدم، مهیا کرده مانند خاک برای بنا کردن و آهن برای صنعتها و چوب برای کشتی‌ها و غیر آن و سنگ برای آسیا و غیر آن، و مس برای اوانی، و طلا و نقره برای معاملات، و جواهر برای ذخیره گذاشتن، و دانه‌ها برای خوردن، و میوه‌ها برای تفکّه و لذّت یافتن، و گوشت برای خوردن، و بوی خوش برای لذّت بردن و دواها برای تصحیح بدن، و چهارپایان برای بار برداشتن و سوار شدن، و هیزم برای افروختن، و خاکستر برای ساروج ساختن، و ریگ برای فرش زمین و چه مقدار می‌توان احصا کرد از امثال این. و خبر ده مرا اگر کسی داخل خانه شود و نظر کند به سوی خزانه‌ها که مملو باشد از آنچه مردم به آنها محتاجند و هر چیز را به جای خود ببیند و هر امر را موافق مصلحتی که خود داند یابد آیا تو هم می‌کنی که توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۲ بدون تدبیر مدبری و به غیر تقدیر مقدری به عمل آمده باشد؟ پس چگونه تجویز می‌توان کرد که عالم با این وسعت که در هر امری از آن انواع مصلحت جاری شده بی‌مدبری حکیم و صانعی علیم به وجود آید. ای مفضل! عبرت بگیر به چیزی چند که آفریده شده‌اند برای حوائج آدمی و آنچه در آنها به ظهور آمده از تدابیر کثیره حسنه چنانچه آفریده است حبوب را که طعام او باشد و او را مکلف گردانیده که آسیا کند و خمیر نماید و نان به عمل آورد، و کرک را برای پوشش او آفریده و او را مکلف گردانیده که ندافی کند و بریسد و ببافد، و درخت را برای او خلق کرده و او را تکلیف نموده که غرس نماید و آب بدهد و قیام به تربیت او نماید. و عقاقیر را برای دوی او آفریده و او را تکلیف نموده که در محالش پیدا کند و با دیگری مخلوط سازد و دواها را برای امراض ترتیب دهد. و هم چنین سایر اشیاء بر این مثال است.

[اصلاح احوال در گرو کار و تلاش]

پس نظر نما در تدبیر علیم خیر که آنچه در تحت قدرت آدمی نیست خود متکفل گردیده و در هر چیزی برای انسان کاری و عملی و حرکتی که در تحت قدرت او داخل است گذاشته برای آن که صلاح او در این است زیرا که اگر جمیع امور او را کفایت می‌کردند که او را در توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۳ اشیاء محل و شغلی و عملی نبود هر آینه بر وی زمین قرار نمی‌گرفت از وفور شر و بطر و طغیان و به این سبب مرتکب می‌شد امری چند را که موجب طلب نفس او باشد. و ایضاً اگر جمیع ما یحتاج انسان را کفایت می‌کردند، هر آینه گوارا نبود ایشان را زندگانی، و لذت از تعیش نمی‌یافتند نمی‌بینی که اگر کسی مهمان شود نزد گروهی که متکفل جمیع امور او شوند از خوردنی و آشامیدنی و خدمات هر آینه از فراغت دلتنگ شود و نفس او با او منازعه کند که به امری مشغول گردد، پس چگونه باشد حال او اگر در تمام عمر کفایت جمیع امور او کنند که به هیچ امری و عملی محتاج نباشد، پس از تدبیر صواب در این اشیاء که برای آدمی آفریده شده آن بود که در آنها برای او شغلی و عملی بماند تا آن که بطالت او را دلتنگ نگرداند و اشتغال او را مانع گردد از آن که متوجه تحصیل اموری چند شود که شدنی نیستند و اگر بشود خیر آن در آن نباشد.

[اهمیت آب و نان و فراوانی آب]

و بدان ای مفضل! که سر معاش آدمی و زندگانی نان و آب است، پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است امر را در این دو چیز

زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب شدیدتر است از احتیاج به نان بنا بر آن که صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان زیرا که محتاج است به آب از برای توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۴ خوردن و وضو ساختن و غسل کردن و شستن جامه‌ها و آب دادن چهار پایان و زراعتها، لذا آب را فراوان گردانیده که نباید خرید تا آن که آدمی را در تحصیل آن کلفتی و مشقتی نبوده باشد، و نان را چنان مقرر فرموده که به چاره و حرکت تحصیل آن باید کرد تا آدمی را آن شغل از طغیان و ارتکاب به امور باطله باز دارد، نمی‌بینی که کودکی را که هنوز به حد فهم و ادراک و تعلّم نرسیده به معلّم می‌دهند که از بازی و ارتکاب اموری چند که موجب فساد خود و اهل او می‌شود باز دارد؟ و هم چنین آدمی که اگر از شغل خالی باشد هر آینه از اندازه خود بیرون رود و مرتکب امری چند گردد که ضررش بر نفس او و دیگران عظیم باشد. عبرت بگیر برای این از حال کسی که در رفاهیت و کفایت و نعمت و فراغ بال و حسن حال نشو و نما کرده باشد چگونه است حال او در طغیان و فساد؟ عبرت بگیر که چرا شبیه نیست احدی از مردم به دیگری چنانچه وحشیان و مرغان و غیر اینها به یک دیگر شبیه‌اند چنانچه - گله از آهو و اسفر و درا که همه به یک دیگر شبیه‌اند چنانچه فرق میان هر یک از ایشان و دیگری نمی‌توان گذاشت و بنی آدم را نمی‌بینی که صورت‌ها و خلقت‌های ایشان مختلف است که دو تای ایشان بر یک صفت نیستند، و علت و حکمتش آن است که مردم محتاجند که یک دیگر را به حالها و صفت‌ها بشناسند برای معاملاتی که در میان ایشان جاری می‌شود و در میان بهایم و مرغان اینها نمی‌باشد که یک دیگر را بشناسند، نمی‌بینی که مشابعت طیور و توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۵ وحوش به یک دیگر هیچ ضرر به احوال ایشان نمی‌رساند و اگر دو توأم از بنی آدم به یک دیگر شبیه باشند بر مردم کار در معامله ایشان بسیار دشوار می‌شود به مرتبه که آنچه را که به یکی از ایشان باید داد به دیگری می‌دهند و یکی را که باید به گناهی مؤاخذه کنند دیگری را به عوض او مؤاخذه نمایند. و گاه است که مثل این اشتباه در مشابعت رخوت و البسه شخصی با دیگری به هم می‌رسد. «۱» پس کی لطف کرده است به بند گانش به این دقایق حکمتها که به هیچ خاطری خطور نکرده و همگی موافق مصلحت است مگر خداوندی که رحمتش همه چیز را فرا گرفته. اگر بینی صورت انسانی را که بر دیواری کشیده‌اند و کسی گوید به تو این، بی‌مصورّی و نقاشی خود به هم رسیده البته قبول نخواهی نمود، پس چگونه انکار می‌کنی این را در صورت جمادی که بر دیوار نقش کرده‌اند و انکار نمی‌کنی در آدمی زنده سخنگو.

[فایده آلام و بیماری‌ها]

تفکر کن که چرا بدنهای حیوانات با وجود غذا خوردن دائمی همیشه نمو نمی‌کند، بلکه به حدّی از بزرگی که رسیدند به همان حد توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۶ می‌مانند و بزرگ‌تر نمی‌شوند برای آن که مصلحت در هر یک از اصناف حیوان و انواع ایشان است که به حدی از بلندی و ضخامت بوده باشد تا به یک دیگر مشته نشوند و آن مصالحی که از برای ایشان آفریده شده از ایشان فوت نشود. اگر پیوسته در نمو بودند آن مصالح فوت می‌شد لهذا به آن حد که رسیدند با وجود خوردن غذا نمو نمی‌کنند چرا بدن آدمی به خصوص از میان سایر حیوانات مانده می‌شود از حرکتها و راه رفتن و دشوار است بر او صنعت‌های لطیف مگر برای آن که مئونه عظیم باشد در آنچه مردم به آن محتاجند برای پوشیدن و رخت خواب و کفن کردن و اشباه اینها قوّتی به هم رسد و احوال منتظم گردد.

[راز ابتلای انسان به آلام]

و اگر آدمی را هرگز المی و دردی نمی‌رسید به چه چیز ترک می‌کرد فواحش و گناهان را؟ و به چه چیز تواضع می‌کرد برای خدا و تضرّع می‌کرد نزد او؟ و به چه چیز مهربانی می‌کرد به مردم و بذل و صدقات به مساکین می‌نمود؟ نمی‌بینی کسی را که دردی

عارض شد خضوع و شکستی می کند و رغبت می نماید به درگاه خدا و طلب عافیت می کند از شافی مرض، و دست می گشاید به دادن تصدّقه‌ها. و اگر آدمی از زدن متألّم نمی شد به چه عقاب می کردند پادشاهان دزدان را و راهزنان را و به چه چیز ذلیل و فرمان بردار می کردند عاصیان و توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۷ متمرّدان را؟ و به چه چیز کودکانه علوم و صنعتها می آموختند، و به چه چیز ممالیک برای آقایان خود ذلیل می شدند و گردن به اطاعت ایشان می نهادند. آیا اینها حجت نیست برای ابن ابی العوجاء و امثال او از ملاحده و مانی نقّاش و اتباع او از گبران که انکار می کنند حکمت آلام و دردها را در عالم؟ اگر متولد نمی شد از انسان و سایر حیوانات، مگر نر یا ماده، هر آینه منقطع می شد نسل انسان و بر می افتادند حیوانات، لهذا علیم حکیم مقرر گردانیده که از هر نوعی از حیوانات نر و ماده هر دو به وجود آیند، چرا در هنگامی که مرد و زن به حد بلوغ رسیدند موی درشت بر زهار ایشان می روید. و بر روی مرد ریش می روید و بر روی زن نمی روید؟ برای آن که حق تعالی مرد را قیّم و کار فرمای زن گردانیده و زن را جفت او گردانیده و برای او آفریده، پس به این سبب مردم را ریش داده که موجب عزت و جلالت و مهابت او گردد و به زن نداده تا از نازکی رو و حسن و جمال که مناسب حال اوست و برای التذاذ همخوابگی مرد ادخل است برای او باقی ماند. پس نمی بینی که حکیم علیم در هر امری آنچه به عمل آورده همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست. مفضل گفت: چون سخن بدینجا رسید وقت زوال شد و مولای من به نماز برخاست و فرمود: برو فردا بامداد به نزد من بیا، پس من توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۸ شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم بر آنچه مولای من به من تعلیم و تفضّل نمود و شب را به سر آوردم شاد و با نعمت به آنچه مولای من به من تعلیم کرده بود.

مجلس دوم: [در شگفتی‌های خلقت حیوانات

اشاره

مفضل گفت که: چون روز دوم شد بامداد به خدمت مولای خود شتافتم و بعد از استیذان، رخصت یافتم و رخصت جلوس فرمود، نشستم. پس گفت: حمد می کنم خداوندی را که مدبّر افلاک است، و بعد از هر قرنی، قرنی می آورد و بعد از هر زمانی زمانی انشاء می نماید تا جزا دهد بدکاران را به مثل آنچه کرده اند و نیکوکاران را به اضعاف آنچه به عمل آورده اند، برای عدالت او، مقدّس است نامهای او، و بزرگ است نعمتهای او، و هیچ گونه ستم نمی کند مردم را و لیکن مردم بر خود ستم می کنند چنانچه خود فرموده: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «۱». یعنی: هر که بکند به قدر سنگینی ذره کار خیری می بیند او را، و هر که کند به قدر سنگینی ذره کار بدی می بیند آن را. با آیات بسیار که در توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۰ این باب خداوند علیم در کتاب حکیم فرستاده، لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که: همین اعمال شماس است که در قیامت بر می گردد به سوی شما. بعد از این سخنان ساعتی سر به زیر افکند پس فرمود: ای مفضل! این خلق همه حیراند و کوراند و مستانند و در طغیان خود تردّد می کنند. و به طواغیت و شیاطین خود اقتدا می نمایند، بینایانند در ظاهر، و کوراند در باطن که هیچ نمی بینند، سخن گویانند و لیکن در حق گفتن لالند که هیچ نمی فهمند. و شنوایانند اما در شنیدن حق کرانند که هیچ نمی شنوند، راضی شده اند به دنیای دون و گمان می کنند که هدایت یافتگان اند میل کرده اند از راه اصحاب زیرکی و کیاست و چریده اند در مراعی ارباب رجاست و نجاست، گویا ایشان از ناگاه رسیدن مرگ ایمانند و از جزا و پاداش عمل بر کرانند، وای بر ایشان! چه بسیار خواهد بود شقاوت و محنت ایشان! و بسی دور و دراز خواهد بود عنا و مشقّت و محنت ایشان! و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت ایشان در روزی که فایده نبخشد یاری به یاری و یاری کرده نشود مگر کسی که خدا رحم کند او را. مفضل گفت: چون این مواعظ شافیه را از مولای خود استماع نمودم بگریستم. فرمود که: گریه مکن! که چون حق را قبول

کردی خلاص شدی و چون پیشوایان خود را شناختی نجات یافتی. پس فرمود که: ابتدا می‌کنم برای تو به ذکر حیوان تا واضح گردد برای تو از توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۱ غرایب حکمت‌های خلقت حیوان مثل آنچه دانستی از عجایب صنعت‌های غیر آن.

[کیفیت بنای بدن حیوانات]

فکر کن: در بنای بدنهای حیوان که خالق انس و جان چگونه ترتیب داده است که نه بسیار صلب است مانند سنگ. اگر چنین می‌بود خم نمی‌شد و اعمال از او متمشی نمی‌شد، و بسیار نرم نیست زیرا که اگر چنین می‌بود بر پا نمی‌توانست ایستاد، و محلّ امور شاقّه نمی‌توانست شد، پس ظاهر بدن را گوشت نرم قرار داده است و در میانش استخوانهای صلب تعبیه کرده که آن را نگاه دارد و استخوانها را به عصبها و پیه‌ها و رگها بر یک دیگر بسته و محکم گردانیده که از یک دیگر نپاشد و بر روی همه پوستی کشیده که محافظت همه نماید. و شبیه است به این خلقت صورتهای که می‌سازند از چوبها و می‌پیچند به جامه‌ها و به یک دیگر می‌بندند چوبها را، ریسمانها و به روی آنها صمغی طلا می‌کنند، پس آن چوبها به مثابه استخوانهاست و جام‌ها به منزله گوشت، و ریسمانها به منزله اعصاب و عروق و صمغی که طلا می‌کنند به منزله پوست. اگر جایز باشد که حیوان زنده حرکت کننده خود به هم رسیده باشد بی‌صانعی، جایز خواهد بود که آن مثال بی‌جان بی‌صانعی به عمل آمده باشد، و هر گاه عقل در صورت بی‌جان تجویز ننماید که بی‌صانعی به وجود آید به طریق اولی در حیوان صاحب احساس و ادراک تجویز نخواهد نمود. پس توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۲ بعد از این، تفکر نما در بدن چهار پایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده شده و شنوائی و بینائی به او داده که آدمی در حاجت خود او را به کار تواند فرمود زیرا که اگر کر و کور می‌بود آدمی از آن منتفع نمی‌شد و به هیچ کار او نمی‌آمد و ذهن و عقلی که به انسان عطا فرموده به آن نداده تا ذلیل انسان و فرمان بردار او گردد و در هنگامی که خواهد بارهای گران بر او بار کند و او را به امور شاقّه باز دارد امتناع ننماید. اگر کسی گوید که، آدمی را غلامان هستند که با وجود عقل و شعور فرمان او می‌برند و امور شاقّه را به امر او متحمل می‌شوند، جواب گویم که: این صنف از مردم بسیار کمند. و اکثر مردم متحمل نمی‌شوند امری چند را که چهارپایان رو بر نمی‌تابند از بار کشیدن و آسیا گردانیدن و اشیاء آنها و قیام به این امور نمی‌توانند نمود. و ایضاً اگر آدمیان متحمل اموری شوند که چهارپایان متحمل آنها هستند، هر آینه از سایر کارهای خود باز مانند زیرا که به جای هر شتری و استری جماعت بسیار از آدمیان می‌باید که کار آن را متحمل شوند. پس همه مردم باید متوجه اعمال چهارپایان گردند و از صنعتها و اعمال خود باز مانند و تعبهای عظیم که بر ایشان وارد شود و تنگدستی و اضطرابی که در معاش ایشان روی دهد. فکر کن ای مفضل! در این سه صنف از حیوان یعنی انسان و چهارپایان و مرغان هر یک را آنچه مناسب حکمت وجود او است به او عطا کرده، پس آدمیان را مقدّر ساخته که صاحب عقل و زیرکی توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۳ باشند و متوجه صنعتهایی شوند مانند بنائی و زرگری و نجاری و غیر اینها، لهذا خلق کرده است از برای ایشان دست‌های بزرگ با انگشتان غلیظ قوی که تواند چیزها را به دست گرفتن و این صنعت‌ها را به عمل آوردن. و حیوانات گوشت خوار را مقدّر گردانیده که معاش ایشان از شکار باشد، برای ایشان دست‌ها آفریده در نهایت استحکام با ناخن‌ها و چنگال‌ها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعت‌های بشر به کار نمی‌آید. و حیواناتی که علف خورند چون نه برای صنعت آفریده شده‌اند و نه برای شکار کردن برای ایشان سم‌ها آفریده که در چراگاه‌ها که چرند ناهمواری زمین به ایشان ضرر نرساند و از برای چهارپایان سم‌ها آفریده گودی دارند مانند گودی کف پای آدمی که بر زمین منطبق می‌شود تا برای سواری و بار کردن مهیّا باشند. تأمل کن تدبیر حکیم قدیر را در خلقت حیوانات درنده و شکارکننده که چگونه آفریده است از برای ایشان نیشهای تند و برنده و چنگالهای محکم سخت و دهانهای گشاده، تا مناسب آن حالتی باشد که برای آن خلق شده‌اند و ایشان را

اعانت کرده است به اسلحه و ادواتی چند که برای شکار شایسته باشد. و هم چنین می‌یابی مرغان درنده را صاحب منقارها و چنگالها که موافق کار ایشان است. اگر وحشیان علف خوار را چنگال می‌داد هر آینه به ایشان داده بود چیزی را که به آن محتاج نیستند زیرا که توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۴ شکار نمی‌کنند و گوشت نمی‌خورند. و اگر به درندگان سم‌ها می‌داد، هر آینه به ایشان داده بود چیزی را که به آن محتاج نبودند و از ایشان منع کرده بود چیزی را که به آن محتاجند یعنی حربه که به آن غذای خود را شکار نمایند و تعیش کنند، آیا نمی‌بینی که از خزانه قدرت کامله خویش عطا کرده است به هر یک از این دو صنف حیوان آنچه مشاغل و مناسب صنف او و طبقه اوست بلکه بقاء و صلاح او در آن است.

[راز عدم احتیاج فرزندان حیوانات به پرستار]

اکنون نظر کن به سوی چهار پایان که بعد از ولادت چگونه از پی مادران خود می‌روند و محتاج نیستند به برداشتن و تربیت کردن چنانچه محتاجند به سوی آن اولاد آدمیان، پس به جهت آن که نداشتند مادران ایشان آنچه دارند مادران آدمیان از مدارا و علم به تربیت و قوت بر آنها به کفهای پهن و انگشتان دراز که برای این کارها در کار است به این سبب ایشان را مقارن ولادت قوت بر پا ایستادن و رفتار، حرکت نمودن بی‌مرئی و پرستار عطا فرموده که ضایع نشوند و بی‌تربیت تربیت مربیان به نهایت صلاح خود برسند و چنین می‌یابی بسیاری از مرغان را مانند ماکو و تیهو و دراج و کبک که در ساعتی از تخم بیرون می‌آیند و راه می‌روند و دانه بر می‌چینند، و آنها که ضعیفند و قدرت پرواز و رفتار ندارند مانند جوجه کبوتر اهلی و صحرایی و اشباه ایشان، خالق مَنان در مادران ایشان زیاده‌ای مهربانی توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۵ قرار داده که دانه را در چینه‌دان خود جمع می‌کنند و در دهان جوجه‌های خود می‌ریزند تا هنگامی که خود به پرواز آیند. پس به این سبب خدای تعالی جوجه بسیار به ایشان نداده چنانچه به ماکیان و امثال ایشان داده تا مادر از عهده تربیت آنها تواند بر آمد و فاسد نشوند و نمیرند، پس هر یک بهره لایق و مناسب حال خود از تدبیر حکیم لطیف خبیر یافته‌اند.

[پای حیوانات و راه رفتن آنها]

نظر کن به سوی پاهای حیوانات که همه را جفت آفریده تا آن که رفتار بر ایشان آسان باشد و اگر طاق می‌بود مناسب آن نبود، زیرا که حیوانی که راه می‌رود چند پا را برمی‌دارد و اعتماد بر چند پای دیگر می‌کند، پس حیوانی که چهار پا دارد و دو پا را بر می‌دارد دو پا را می‌گذارد اما به خلاف یک دیگر که یک پا از یک جانب و پای دیگر از جانب دیگر، یکی از پیش و یکی از عقب زیرا که اگر دو پا را از یک جانب بردارد نمی‌تواند ایستاد بر زمین چنانچه کرسی اگر دو پایه آن را از یک طرف بردارند نمی‌ایستد، پس دست چپ را با پای راست بر می‌دارد تا در راه رفتن نیفتد.

[نعمت فرمانبری حیوانات از انسان]

نمی‌بینی که دراز گوش چگونه تن در می‌دهد به آسیا کردن و بار برداشتن با آن که می‌بیند که اسب از این خدمات معاف است و به توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۶ رفاهیت می‌گذراند؟ و شتر با آن توانائی که اگر عاصی شود جمعی کثیر از مردان قوی به آن مقاومت نمی‌توانند نمود، چگونه منقاد کودک می‌گردد؟ و گاو با آن قوت چگونه اطاعت صاحبش می‌نماید تا خیش به گردنش می‌نهد و آن را به شخم کردن می‌دارد؟ و اسب عربی نجیب، الم و شمشیر و نیزه را متحمل می‌شود برای موافقت صاحبش؟ و گله گوسفند را یک مرد می‌چراند، اگر آنها پراکنده شوند و هر یک به طرفی روند کی می‌تواند از پی همه برود و به دست آورد؟ و هم چنین جمیع اصناف حیوانات که مسخر فرزند آدم گردیده‌اند، نیست مسخر شدن آنها برای آدمی مگر آن که

صاحب عقل و تدبیر نیستند، زیرا که اگر اینها صاحب عقل و رویت «۱» می بودند هر آینه امتناع می نمودند. از اکثر حوائج بنی آدم تا آن که شتر اطاعت نمی کرد کسی را که سرش را می کشد، و گاو اگر عاصی می شد بر صاحبش، و گوسفندان پراکنده می شدند از نزد شبان خود، و هم چنین سایر حیوانات اطاعت صاحبان خود نمی کردند.

[لطف در بی شعوری درندگان]

و هم چنین درندگان اگر صاحب رویت و تدبیر می بودند و با یک دیگر اتفاق می کردند در ضرر بنی آدم، هر آینه در اندک وقتی همه را مستأصل می کردند و کی از عهده شیران و ببران و پلنگان و گرگان توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۷ بر می آمد؟ و اگر با یک دیگر اتفاق می کردند و معاونت یک دیگر می نمودند هر آینه سزاوار بود که ایشان را مستأصل گردانند و کی می توانست مقاومت و مدافعت نماید با شیران و پلنگان و گرگان و خرسان اگر همه با یک دیگر در دفع بنی آدم اتفاق می نمودند و در قلع و قمع ایشان مظاهرت یک دیگر می کردند.

[لطف هراس درندگان از انسان]

نمی بینی که مدبر حکیم و خالق علیم چگونه آنها را از این امور ممنوع گردانیده و به جای آن که آدمیان از آنها ترسند، آنها را از آدمیان گریزان و هراسان ساخته که از مساکن فرزندان آدم دوری می جویند و از منازل ایشان کناره می گیرند و از بیم ایشان برای طلب روزی خود شب بیرون می آیند و روز پنهان می شوند و به آن صولت و قوتی که دارند بی آنکه از آدمی به ایشان ضرری رسیده باشد ترسان و متوحشند از ایشان، و اگر نه آن بود که حق تعالی آنها را عذیم العقل و نادان از بنی آدم ترسان آفریده، هر آینه در میان خانه های آدمیان بر روی ایشان بر می جستند و کار بر ایشان تنگ می کردند.

[لطف در خلق سگ و مهربانی او بر صاحبش]

و در میان این درندگان سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده که حمایت او نماید و در محافظت او نهایت سعی مبذول دارد، پس در توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۸ شب تار بر بام و دیوار بر می آید برای پاسبانی خانه صاحبش و دفع کردن دزدان از او. و در محبت صاحبش به مرتبه می رسد که جان خود را وقایه جان و مال و حیوانات او می گرداند و نهایت الفت با او به هم می رساند به حدی که هر چند گرسنگی و جفا و تعب کشد از او جدا نمی شود، پس کی سگ را صاحب این خصلت ها گردانیده که پاسبان صاحبش باشد به غیر آن خداوندی که در اصل خلقت آلات این کار به او عطا نموده از نیشهای برنده و چنگالهای درنده و صدای بلند وحشت آورنده که دزدان از آن ترسند و پیرامون موضعی که در آنجاست نگردند.

[حکمت در خلقت روی دواب]

ای مفضل! تأمل کن در روی چهار پایان و حکمتها که حق تعالی به کار برده در آن. دیده های آنها را پیش رو قرار داده که برابر رو و پیش پای خود را ببینند، تا به دیواری بر نخورد و به چاهی نیفتند، و شق دهانش را از زیر قرار داده زیرا که اگر به روش آدمیان دهانشان در میان رو و بالای ذقن می بود هر آینه نمی توانستند که چیزی به دهان از زمین بگیرند چنانچه آدمی را دشوار است که به دهان چیزی از زمین تناول نماید، پس برای تشریف و تکریم و امتیاز ایشان از سایر حیوانات کف ها و انگشتان برای ایشان آفریده که طعام را به دست بگیرند و تناول نمایند و چون صلاح آنها در آن نبود که چنان دست ها توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۹ داشته باشند، شق دهان ایشان را از زیر قرار داده که علف را به دندان و به دهان بگیرند و پوزه های دراز با آنها داده که

دهانشان به نزدیک و دور برسد.

[منافع دم حیوان]

عبرت بگیر از منافی که حکیم علیم در دم حیوان قرار داده. اول: آن که ستری است بر عورت‌های آن که گشوده نباشد چنانچه آدمیان به جامه می‌پوشانند. دوم: آن که در میان دبر و شکم آن چرکی جمع می‌شود که پشه و مگس بر آن گرد می‌شوند، و به آن اذیت می‌رسانند دم برای آنها مانند بادزنی است که آنها را از آن موضع و سایر مواضع دیگر می‌راند. سوم: آن که چون دست‌ها و پاهای آن مشغول است به برداشتن بدن آن به سبب حرکت دادن دم به جانب چپ و راست استراحت می‌یابد. و منافع بسیار دیگر در آن هست که در اوقات احتیاج معلوم می‌شود چنانچه در هنگامی که در گل فرو می‌رود و چاره‌ای برای بیرون آوردن آن بهتر نیست از آن که دمش را بگیرند و آن را بیرون آورند. و در موی دمش منفعت‌های بسیار هست که مردم در حوائج خود به کار می‌برند. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۰ پس پشت چهار پایان را مسطح گردانیده که بر رو افتاده باشند و بر چهار پا بایستند تا به آسانی سوار توان شد، و فرج ماده را از پس پشتش ظاهر گردانیده که نر به آسانی با او مجامعت تواند کرد و اگر در پائین شکمش می‌بود مانند فرج زنان هر آینه نر نمی‌توانست با او مجامعت نماید زیرا که نمی‌تواند که آن را به روش انسان بر پشت بخواباند و با آن مجامعت نماید.

[فیل و اعضای آن]

تأمل کن در خرطوم فیل و لطف و تدبیری که در آن به کار رفته زیرا که به منزله دست آن است در بر گرفتن علف و آب و ریختن، آنها در شکم خود، و اگر خرطوم نبود نمی‌توانست چیزی را از زمین برگیرد زیرا که گردنی ندارد که دراز کند مانند سایر چهار پایان، چون چنان گردنی نداشت او را اعانت کرده به این خرطوم دراز که به آن بلند کند و آنچه خواهد بردارد، پس کی به عوض آن عضو این عضو را به او کرامت فرموده به غیر آن کسی که به لطف خود آن را آفریده است و چنین حکمتی چگونه بر سبیل اتفاق واقع می‌تواند شد، چنانچه ملحدان می‌گویند. اگر کسی گوید که چرا او را مانند سایر چهار پایان گردنی در خور جثه آن نداده؟ جواب گوئیم که: سر فیل و گوشه‌های آن امری است عظیم و باری است گران، اگر این بار را بر گردنی حمل می‌کردند هر توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۱ آینه آن گردن را در هم می‌شکست و خراب می‌کرد، پس سر فیل را ملصق به بدنش گردانیده که این تعب آن را نباشد و به جای گردن، خرطوم را به او عطا فرموده که غذای خود را به آن برگیرد، پس بدون بار کردن، حاجت آن را بر آورده و امورش را منظم گردانیده. اکنون نظر کن که چگونه فرج فیل ماده را در زیر شکمش آفریده که هر گاه شهوت مجامعت بر آن غلبه می‌نماید بلند و ظاهر می‌گردد که مقاربت نر با آن به آسانی میسر گردد. پس عبرت بگیر که چگونه فیل را خداوند جلیل به خلاف سایر حیوانات چهار پا آفریده و به نحوی آفریده که امور غذا و مجامعت آن چنانچه باید و شاید میسر است.

[حقیقت زرافه]

تفکر کن: در خلق زرافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن به حیوانی از حیوانات زیرا که سرش به سر اسب می‌ماند، و گردنش به گردن شتر، و سمش به سم گاو، و پوستش به پوست پلنگ. مترجم گوید: که به این سبب در لغت فارسی آن را «شتر گاو پلنگ» گویند و در کتب لغت گفته‌اند که فرزندی که گرگ از کفتار به هم می‌رساند آن را «سمع» می‌گویند به کسر سین و سکون میم. و مانند ماران به مرگ خود نمی‌میرند، و در دویدن به پرواز از مرغ پیشی توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی،

ص: ۱۳۲ می گیرد، و جستن آن از سی ذرع بیشتر می باشد. حضرت فرمود که: گروهی از جاهلان گمان برده اند که مجامعت چند نوع از حیوان با یک ماده چنین حیوانی متولد می شود، گفته اند سببش آن است که چون اصناف حیوانات صحرانی بر سر آب جمع می شوند، چند صنف آنها با یک ماده مقاربت می نمایند و این حیوان به وجود می آید، و هر عضوی از آن به حیوانی شبیه می گردد! و این سخن از جهالت قائلش ناشی شده و از قلت معرفت او به قدرت خالق عالم جلّ شأنه زیرا که هیچ صنفی از حیوان با غیر صنف خود جمع نمی شود چنان که می بینی اسب بر شتر نمی جهد، و شتر با گاو جفت نمی شود، بلی اگر حیوانی در شکل با حیوانی شبیه باشد گاهی بر آن می جهد مانند دراز گوش که بر اسب می جهد و از میان ایشان «استر» به هم می رسد، و گرگ با کفتار جفت می شود و از ایشان حیوانی به وجود می آید که آن را «سمع» می گویند، و حیوانی که از میان ایشان به هم می رسد اگر چه به هر دو حیوان شباهتی دارد اما چنان نیست که مانند زرافه هر عضوی از آن شبیه به حیوانی باشد، بلکه مجموعش به مجموع آن دو حیوان شبیه است چنانچه استر سر و دم و گوشها و سم هایش حد وسطی است در میان این اعضاء از اسب و دراز گوش حتی آوازش گویا ممزوج گردیده از آواز آن دو حیوان، و این دلیل است بر آن که زرافه از این حیوانات مختلفه به وجود نیامده، بلکه خلقی است از خلق های غریب صانع بی چون تا توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۳ مردم را دلالت کند بر قدرت کامله اش که هیچ ممکن از آن بیرون نیست، و بدانند که خالق جمیع اصناف حیوانات یکی است. اگر خواهد اعضای چند حیوان را جمع می تواند کرد و اعضای حیوانات را متفرّق می تواند ساخت، و در خلقت، هر چه خواهد می افزاید و آنچه اراده نماید می کاهد. و آنچه را اراده نماید قدرتش از آن عاجز نیست. و سبب درازی گردن آن، آن است که منشأ و مولد و مرعی و چراگاه آن در بیشه ها است که درخت های بلند بسیار می باشد، پس محتاج است به گردن بلند که به دهان خود برگ از درختان بسیار بلند بگیرد و از میوه های آن غذای خود را تحصیل نماید.

[خلقت بوزینه]

تأمل کن در خلقت بوزینه و مشابهت آن با انسان در بسیاری از اعضای آن، زیرا که سر و رو و دوشها و سینه آن شبیه است به آدمی و احشاء و امعای وی مانند احشای آدمی است و خدا او را زیرکی و فهمی بخشیده که هر اشاره که صاحبش می کند می یابد، و اکثر حرکات آدمی را تقلید می کند، و در خلقت و شمایل نهایت مناسبت به انسان دارد. و حکمت در خلقتش آن است که آدمی بداند که او از خلقت و طینت بهایم و چهار پایان مخلوق شده و صانع حکیم او را از سایر حیوانات به عقل و نطق امتیاز داده. و اگر گویائی و نفس ناطقه توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۴ مدرکه او را نبود او نیز مانند سایر چهار پایان و بهایم بود، پس خدا را بر این نعمت عظمی و موهبت کبری شکر نماید و عقل را در آنچه به کار او آید مصروف گرداند با آن که در جسم بوزینه زیادتیی چند هست که آن را از انسان ممتاز می گرداند مانند پوزه، دم و موئی که بدنش را فرا گرفته و با اینها اگر حق تعالی او را عقل انسان و گویائی او می داد در نوع انسان داخل می بود، پس فرق میان او و انسان حقیقت نیست مگر به عقل و ادراک حقایق و نطق فایق.

[پوشش حیوانات و حکمت آن]

نظر کن ای مفضل! به سوی لطف خداوند کریم نسبت به حیوانات، چگونه بدن آنها را کسوت مو و کرک و پشم پوشانیده که آنها را از سرماها و آفت ها محافظت نماید و سم های شکافته و ناشکافته به آنها داده که پاهای آنها نسیاید زیرا که آنها را دست ها و انگشتان نیست که توانند پشم یا پنبه برای خود بریسند و جامه ببافند یا نعل و کفش برای خود بسازند، پس کسوت ایشان را در خلقت ایشان قرار داده که تا زنده اند از ایشان جدا نمی شوند و محتاج نیستند به نو کردن و تبدیل نمودن آنها و چون انسان را

دست‌ها و انگشتان و زیرکی داده است که از برای خود جامه و انواع البسه مهیا گردانند لباس ذاتی در خلقت ایشان نیافریده و در این اعمال برای او مصلحت‌های بسیار است: توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۵ اول: آن که مشغول شدن به این اعمال و اشغال او را مانع گردد از ارتکاب ملامتی و مناهی و فسق و فساد و مضرت عباد. دوم: آن که به کندن جامه در بعضی از اوقات او را راحتی و به پوشیدن در بعضی از حالات او را لذتی می‌باشد. سوم: آن که پوشیدن انواع مختلفه از الوان جامه‌ها و عمامه‌ها و موزه‌ها و کفش‌ها و تبدیل کردن جامه‌ها، موجب زینت و جمال او می‌گردد. چهارم: آن که انواع کسب‌ها و معیشت‌ها به سبب صناعی که متعلق به اینهاست برای مردم به هم می‌رسد و قوت ایشان و عیال ایشان به این صنعت‌ها حاصل می‌شود و در حیوانات دیگر پشم و مو و کرک به جای لباس و سم به جای کفش و موزه است.

[حیوانات هنگام مرگ به اخفای جثه خود می‌پردازند]

تفکر کن ای مفضل! در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر آن مجبول گردانیده که در هنگام مردن جثه خود را پنهان می‌کنند از مردم چنانچه مردم مرده‌های خود را پنهان می‌کنند. و اگر این نباشد پس در کجاست مردار وحشیان و درندگان و مرغها و غیر اینها که هیچ یک به نظر نمی‌آید و اندک نیست که برای کمی پنهان باشد، بلکه اگر کسی گوید که از آدمی زیاده‌اند راست گفته. نمی‌بینی در صحراها و کوه‌ها و گله‌های آهو و گوزن و گاو کوهی و توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۶ بز وحشی و غیر اینها از وحشیان و اصناف درندگان از شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و غیر اینها. و انواع حشرات زیر زمین و روی زمین و فوج‌های پرندگان از کلاغ و کلنگ و کبوتر و اسفر و اردک و غاز و مرغان شکاری از جمیع اینها مرده و جیفه نمی‌یابی مگر نادری که صیادی شکار کند یا درنده آن را هلاک کند. هر یک از این حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند، در مواضع پنهان مخفی می‌شوند و در آنجا می‌میرند، اگر چنین نبود باید صحراها مملو از جیفه اینها تا آن که هوا را متعفن گرداند و طاعون‌ها و بیماری‌ها به سبب آن در میان مردم به هم رسد. پس نظر کن که دفن کردن مردگان که بنی آدم در اول عالم در قصه کشتن قابیل، هابیل را و پیدا شدن دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند حق تعالی چگونه آن را طبیعی حیوانات گردانیده تا مردم از مفسده جیفه ایشان نجات یابند.

[هوش حیوانات]

تفکر کن ای مفضل! در زیرکی که حق تعالی در بهایم قرار داده برای مصلحت اینها بر آن مجعول گردانیده است آنها را به لطف شامل خود بدون عقلی و تفکری تا آن که هیچ مخلوق از خوان نعمت او بی‌بهره نباشد و هر آفریده به قدر قابلیت خود از خلقت خانه احسان او نصیبی وافر یابد چنانچه گوزن مار می‌خورد و بسیار تشنه می‌شود و توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۳۷ خود را از آشامیدن جلوگیری می‌نماید برای آن که مبادا به واسطه خوردن آب سم در تمام جسدش سرایت بکند و او را بکشد لذا به غدیر آبی ممکن است برسد و از تشنگی ناله می‌کند اما آب نمی‌آشامد، چون اگر آشامید فوراً می‌مرد. نگاه کن که صانع حکیم چگونه طبع این بهیمه را مجعول گردانیده است بر آنکه صبر نماید بر چنین عطش غالبی از خوف مضرت آن، و انسانی که در نهایت عقل و تمیز باشد نفس خود را از چنین امری که این مقدار خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالباً منع نمی‌کند.

[حیله روباه]

و روباه وقتی که طعمه به دستش نیاید خود را به روش مرده می‌اندازد و شکمش را باد می‌کند به حیثیتی که مرغی که بر آن می‌گذرد گمان می‌کند که مرده است، پس به طمع آن که آن را بدرد و از گوشت او بخورد بر جثه آن می‌نشیند، آنگاه روباه

می‌جهد و آن را شکار می‌کند، پس خداوندی که او را محتاج به روزی گردانیده و آن را نطق و عقل نداده، طبع آن را برای تحصیل روزی بر این اصناف روباه بازی‌ها مجبول گردانیده، زیرا که روباه توانائی که سایر درندگان دارند در مغالبه و معارضه با شکار خود مانند شیر و ببر و پلنگ و امثال آنها ندارد، پس حکیم علیم به عوض آن توانائی، مزید فطنت و زیرکی به او ارزانی داشته که معاش خود را تحصیل تواند نمود.

[حیله دلفین برای شکار]

و دلفین که یکی از حیوانات دریائی است در میان آب چون خواهد که مرغی را شکار کند، ماهی را می‌کشد و شکمش را می‌شکافد که بر روی آب بایستد و در زیر ماهی پنهان می‌شود و آب را حرکت می‌دهد که جثه‌اش در آب نمایان نشود و چون مرغ از هوا می‌آید که ماهی مرده را شکار کند بر می‌جهد و مرغ را می‌گیرد، پس نظر کن که چگونه آن جانور ملهم شده است به چنین حيله برای مصلحت روزی خود. مفضل گفت: خبر ده مرا ای مولای من! از افعی و ابر. حضرت فرمود: که ابر موکل است به افعی که هر جا آن را بیابد می‌رباید چنان که سنگ مقناطیس آهن را می‌رباید، پس به این سبب در فصولی که ابر بسیار می‌باشد، افعی سر از سوراخ بیرون نمی‌آورد، و در وسط تابستان که ابر در آسمان نمی‌باشد، بیرون می‌آید. مفضل گفت: که چرا ابر را موکل به آن ساخته است؟ فرمود: برای آن که دفع مضرت آن از مردم بکند. مفضل گفت: عرض کردم: ای مولای من! وصف کردی از برای من از چهار پایان و غرایب خلقت ایشان آن مقدار که کافی است برای کسی که عبرت گیرد، می‌خواهم وصف نمائی برای من غرایب خلق موران و مرغان را.

[خلقت مورچگان و مرغان]

حضرت فرمود که، ای مفضل! تأمل نما در روی «مورچه» صغیر حقیر آیا در آن نقصی می‌یابی از آن که صلاح آن حیوان در آن است، پس از کجاست این حسن تقدیر و لطف تصویر در آفریدن مور حقیر مگر از تدبیر مدبری که مساوی است در قدرت او صغیر و کبیر و کبیر و جلیل و حقیر. نظر کن: به سوی «موران» و جمعیتی که می‌کنند در جمع کردن و مهتیا کردن قوت خود که گروهی از آنها متفق شوند برای نقل کردن دانه‌ها به خانه‌های خود چنان چه جمعی از مردم متفق شوند در نقل طعام یا غیر آن، بلکه جدّ و اهتمامی که موران در این امر می‌نمایند زیاده از آدمیان است، نمی‌بینی که چگونه یاری یک دیگر می‌نمایند در نقل دانه به سوراخها چنانچه آدمیان در کارها معاونت یک دیگر می‌نمایند، پس دانه‌ها را به دو نیم می‌کنند که نروید و ضایع نشود و چون رطوبتی در آنها به هم رسید یا آبی در سوراخ آنها داخل شد، دانه‌ها را بیرون می‌آورند و به آفتاب می‌ریزند تا خشک شود و باز سوراخهای خود را در زمین‌های بلند می‌سازند که محل عبور سیل نباشد که غرق شوند! اینها همه بدون عقل و تفکر از ایشان به عمل می‌آید به الهام خالقی که ایشان را آفریده و به مصالح خود راهنمایی نموده و از محض لطف کامل و مرحمت شامل.

[کیفیت حيله شیر مگس]

نظر کن: به سوی جانوری که آن را «لیث» می‌نامند و عامه مردم «اسد الذباب» می‌گویند یعنی شیر مگس و بین که حق جلّ و علا چه مقدار حيله و تدبیر معاش به او داده، هر گاه احساس می‌نماید که مگس نزدیک او نشست آن را مدتی مهلت می‌دهد و خود را مرده به آن می‌نماید و حرکت نمی‌کند تا آنکه دانست که مگس مطمئن شد و از آن غافل گردید، حرکت همواری می‌کند که مگس خبر نیابد و چون به جایی رسید که به یک جستن آن را تواند گرفت بر می‌جهد و آن را می‌گیرد، و چون گرفت آن را به تمام پاهای خود نگاه می‌دارد که مبادا از آن نجات یابد و پیوسته آن را چنین دارد تا هنگامی که احساس نماید که ضعیف و سست

شده آنگاه او را از هم می‌درد و طعمه خود می‌گرداند.

[عنکبوت و حيله‌اش]

و اما «عنکبوت» آن خانه که می‌تند، دامی است که برای شکار مگس می‌سازد و در میانش پنهان می‌گردد و چون مگس در آن دام بند شد به نزدیک آن می‌رود و ساعت به ساعت آن را می‌گزد و به همان زندگی می‌کند. و شکار کردن شیر مگس، شکار کردن سگ شکاری و یوز است. و شکار کردن عنکبوت شکار کردن به دام است. و جمعی که به تله و دام شکار می‌کنند همین تدبیرها که عنکبوت و سایر توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۱ حیوانات به کار می‌برند در شکار جانوران می‌کنند. پس نظر کن به سوی این جانور ضعیف مانند اسد الذباب و عنکبوت چگونه مدبر علیم در طبع آنها حيله برای شکار کردن و تحصیل روزی خود نمودن قرار داده که آدمی بدون حيله‌ها و به کار بردن آلت‌ها به آن نتوان رسید. و حقیر مشمار چیز را که به آن عبرت توان گرفت در امور عظیمه مانند مور حقیر و اشباه آن. زیرا که بسیار است که تمثیل می‌نمایند معنی نفیس را به چیزی حقیر و به این تمثیل نقصی در آن معنی نفیس به هم نمی‌رسد، چنانچه اگر طلا- و نقره را در میزان با سنگ و آهن بسنجند سبب نقص آنها نمی‌گردد. مترجم گوید: که نزدیک به این معنی در کلام مجید وارد شده است که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» (۱) یعنی: خدا شرم نمی‌کند از آن که مثل زند در امری از امور به پشه یا خردتر از آن را.

[کیفیت خلقت پرندگان]

پس حضرت فرمود: تأمل کن ای مفضل! در جسم پرندگان و خلقت ایشان، زیرا که چون حق تعالی مقدر فرموده که در هوا پرواز کند، جسمش را سبک آفریده و خلقتش را مندرج و در هم گردانیده و از چهار پا که در سایر حیوانات آفریده و در آن دو پا اکتفا نموده و از پنج توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۲ انگشت، به آن چهار داده و برای دفع بول و سرگین هر دو یک سوراخ برای وی مقرر گردانیده و سینه‌اش را باریک و تند گردانیده که هوا را به آسانی بشکافد به هیئتی که سینه کشتی را می‌سازند برای شکافتن آب. و در بال و دمش پره‌های دراز محکم آفریده که آلت پرواز وی باشد. و جمیع بدنش را لباس پر پوشانده که هوا در میان آنها داخل شود و در هوا بایستد. و چون مقرر فرموده که طعمه خود را از دانه یا گوشت برگیرد که بدون خائیدن فرو برد دندان برای آن نیافریده و به جای آن منقار صلب خشکی به او عطا فرموده که طعمه خود را به آن بگیرد و از چیدن دانه پاره نشود و از دریدن گوشت نشکند. و چون دندان به آن نداده و دانه را درست و گوشت را خام می‌خورد آن را اعانت نموده به حرارت زیادی که در اندرون آن قرار داده که طعمه را بدون خائیدن (۱) و پختن در اندک زمانی می‌گدازد چنانچه می‌بینی که دانه انگور و غیر آن از جوف آدمی درست بیرون می‌رود و در جوف مرغان چنان مضمحل می‌گردد که اثری از آن نمی‌ماند.

[سبب بر آمدن طیور از تخم]

و باز چنان مقرر فرموده که تخم گذارند و از تخم جوجه بر آورند و به روش سایر حیوانات فرزند نمی‌زایند زیرا که اگر فرزند در جوف آنها بماند تا مستحکم گردد، هر آینه آنها را سنگین کند از پرواز کردن و توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۳ برخاستن مانع گردد، پس هر جزوی از اجزای خلقت مرغ را مناسب و مشابه امری گردانیده که مقدر شده که بر این حالت باشد. و باز تأمل کن در آن که مرغی که پیوسته در هوا پرواز و شنا می‌کند، برای مصلحت فرزند به هم رسانیدن بر روی تخم خود یک هفته و بعضی دو هفته و بعضی سه هفته می‌نشینند. و تخم‌ها را در زیر بال خود می‌گیرد تا جوجه بر می‌آورد، چون جوجه از تخم

بیرون آمد، باد در دهان جوجه می دهد تا چینه دانه اش گشاده گردد برای غذا، و غذای او را تحصیل می نماید و در گلوی آن می ریزد که به آن تربیت می یابد و زندگانی کند، پس کی تکلیف کرده است آنجا نور را که دانه را بر چینه و در چینه دان خود جمع کند و بعد از آن برای غذای فرزند خود برگرداند؟ و برای چه متحمل این مشقت می گردد؟ و حال این که صاحب رویت و تفکر نیست و در جوجه خود امید نفعی که آدمی در فرزند خود می دارد از اعانت و عزت و باقی ماندن نام او در روزگار ندارد، پس معلوم می شود که خداوندی که او را آفریده، در طبع آن میل به هم رسانیدن و تربیت کردن جوجه قرار داده و آن را مجبور بر این امور گردانیده بی علتی که خود داند و بدون تفکری که در عاقبت آن نماید برای آن که نسلش باقی ماند و نوعش برطرف نشود و اینها همه از لطف خداوند حکیم است. نظر کن: به سوی ماکیان که چگونه مست می شوند و به هیجان می آیند برای گردآوری تخم و جوجه بر آوردن و حال آن که تخم جمع توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۴ شده و آشیان مهیائی برای خود ندارند، بلکه برانگیخته می شود و باد می کند و فریاد می کند و چیزی نمی خورد تا آن که صاحبش به ناچار برای آن تخم جمع می کند و آن را در زیر بال خود می گیرد و جوجه بر می آورد، پس حکیم علیم این حالت را در آن قرار داده برای آن که نسلش باقی بماند و آن را بی تفکر و رویت بر این امر مجبور گردانیده. اعتبار بگیر با آفریدن تخم مرغ و آب غلیظ زرد و آب رقیق سفید که در میان آن آفریده، بعضی را برای آن که جوجه از آن به هم رسد، و بعضی برای آن که غذای آن جوجه باشد تا هنگامی که از تخم مرغ بیرون آید. تأمل کن که چون باید جوجه در میان پوست محکمی تربیت یابد که راهی نباشد برای دخول چیزی در آن برای غذای آن در آن مدت، در میان تخم چیزی آفریده که تا هنگام بیرون آمدن، غذای آن باشد مانند کسی که او را در قلعه حصین حبس کنند که از بیرون چیزی نتوان به اندرون قلعه فرستاد باید که از آذوقه آنقدر در آن قلعه تهیه کنند تا موقع بیرون آمدن او را کافی باشد.

[چینه دان مرغان و منافع آن]

تفکر کن: در چینه دان مرغان و آنچه مقدر ساخته است برای ایشان، زیرا که مسلک طعام به سوی چینه دان تنگ است و طعام در آن نفوذ نمی نماید مگر کم کم اگر مرغ حبه دوم را نمی خورد تا حبه اول توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۵ به سنگدان برسد، هر آینه به طول می انجامید و کجا می توانست استیفاء طعمه خود بکند و حال آن که به تعبیل می رباید دانه خود را برای شدت حذری که دارد از شکارکنان آدمیان و درندگان حیوان، پس چینه دان آن را برای آن مانند توبره گردانیده که در پیش آن آویخته که جا دهد در آن هر طعمه ای که یابد و هر دانه که به دستش آید در نهایت سرعت، پس به تدریج و تانی آن دانه ها را به سندان که به مثابه معده وی است داخل کند تا هضم یابد و جزو بدنش شود. و در چینه دان منفعت دیگر هست و آن منفعت آن است که بعضی از مرغان محتاج می شوند به آن که طعام از دهان خود به دهان جوجه خود بریزند و از چینه دان طعام را برگردانیدن آسانتر است از آن که از سنگدان برگردانند.

[رد بر ملاحده]

مفضل گفت: عرض کردم که بعضی از ملاحده که عالم را بی مدبری می دانند گمان می کنند که اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت امتزاج اخلاط بدن است و اختلاف مقادیر بدون مقدر قدیر صورت می گیرد.

[رنگ آمیزی پرهای مرغان]

حضرت فرمود: که ای مفضل! این رنگ آمیزی های گوناگون که در پر و بال طاوس و دراج ملاحظه می نمائی، با استوای اشکال و

تقابل توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۶ نظایر که نقاشان بی نظیر از کشیدن شبیه آن به قلم تصویر و پرگار تقدیر به عجز و تقصیر معترفند چگونه از طبع بی شعور و امتزاج اخلاط بدون تقدیر مقدر کل مقدور به ظهور می آید؟ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الملحدون علواً کبیراً.

[ساختمان پره‌ای طیور]

تأمل کن: پره‌ای مرغ را، چگونه به هم بافته و مانند جام‌های رشته و مو با هم تألیف یافته و به آن نحو در هم نشسته که چون می کشی اندک اندک گشوده می شود و از هم جدا نمی شود تا آن که باد در میان آنها داخل شود و در هنگام پرواز آن را در میان هوا نگاه دارد و می بینی در میان پر عمود غلیظ متینی مقرر ساخته و اطراف آن را به پرها بافته تا آن که به صلابتی که دارد آنها را راست بدارد و باز آن عمود را مجوف گردانیده که بر طایر سنگین نباشد و او را مانع از پرواز نگردد.

[مرغان پادراز و گردن دراز]

ای مفضل! آیا دیده‌ای آن مرغ را که پاهای دراز دارد و می دانی چه منفعت در پاهای دراز آن هست؟ نفعش آن است که اکثر اوقات در میان آب می باشد و تن آن بر روی آن پاهای دراز مانند دیده بانی است که بر بلندی ایستاده باشد و در کمین گاه جانوران آب است، توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۷ هر گاه جانوری را دید که طعمه او می تواند شد آهسته آهسته گام بر می دارد تا آن را برآید. اگر پاهایش کوتاه می بود هر گاه به جانب شکار خود روان می شد شکمش به آب می رسید و آن را به حرکت می آورد و شکار آن رم می کرد، پس این دو پای بلند را به او داده که به حاجت خود رسد و مطلبش فاسد نگردد. تأمل کن: انواع تدبیر حکیم قدیر را در خلق مرغان به درستی که هر مرغ که پایش بلند است گردنش دراز است برای آن که طعمه خود را از زمین تواند گرفت اگر پایش بلند و گردنش کوتاه می بود، نمی توانست چیزی از زمین به سهولت بردارد و گاه هست که او را با گردن دراز و منقار بلند اعانت کرده که بر او کار آسانتر باشد، پس هر جزو از اجزای خلقت را که در آن تأمل می نمایی در نهایت صواب و حکمت می یابی.

[گنجشک و امثال آن]

نظر کن به سوی گنجشک و امثال آن، چگونه هر روز به طلب روزی خود پرواز می کند و روزی خود را می یابد و چنان نیست که در یک جا برای ایشان مجتمع و مهیا باشد، بلکه می باید به حرکت و جستجو بیاوند. و هم چنین حیوانات و آدمیان روزی‌های خود را به سعی و طلب می یابند، پس تنزیه می کنم خداوندی را که روزی را توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۸ چنانچه شاید و باید برای هر یک مقدر ساخته و چنان نکرده که بعد از طلب نیابند زیرا که خلق به آن محتاجند و چنان نکرده است که به آسانی به دست ایشان آید و در یک جا برای ایشان مجتمع باشد زیرا که صلاح هیچ یک در آن نیست. و هم چنین حیوانات زیرا که اگر روزی خود را در یک مکان مجتمع یابند خود را بر آن می اندازند و چندان می خورند که هلاک شوند. اما آدمیان اگر مبتلا به تحصیل روزی نباشند موجب بطر و طغیان و فساد ایشان می گردد و از فراغ خاطر مرتکب انواع قبايح و معاصی می گردند.

[حقیقت بوم و شب پره]

آیا می دانی که چیست طعمه این مرغان که بیرون نمی آیند مگر در شبها مانند: بوم و شب پره؟ گفتم: نه ای مولای من! فرمود که: معاش ایشان از جانورانی است که در هوا می باشند مانند پشه و شب پره‌های کوچک و ملخ‌های ریزه و مگس عسل و اشباه اینها که

در هوا منتشرند و هیچ موضع از آنها خالی نمی‌باشد. و عبرت بگیر به آن که هر گاه در شب چراغی را بر افروزی بر بام یا عرصه خانه در ساعت جمع می‌شود در دور آن جانور بسیار، اگر اینها در هوا نباشند پس از کجا می‌آیند؟ اگر کسی گوید که از صحراها و توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۴۹ بیابانها می‌آیند، جواب می‌گوئید که: در این زمان قلیل چگونه این مسافت بعید را طی می‌کنند؟ چگونه می‌بینند از مواضع به این دوری چراغی را که در میان خانه افروخته شده و خانه‌ها بر دور آن احاطه کرده که متوجه آن چراغ شوند با آن که مشاهد و محسوس است که از نزدیک آن چراغ هجوم می‌آورند، پس این دلیل است بر آن که این قسم جانوران در همه موضع در هوا می‌باشند، و آن مرغان که در شب بیرون می‌آیند و پرواز می‌کنند و دهان می‌گشایند و این جانوران را در میان هوا می‌ربایند و قوت خود می‌گردانند. پس نظر کن برای مرغانی که در شب پرواز می‌کنند چنین روزی از این جانوران هوا برای ایشان مهیا گردانیده. و گاه باشد که کسی گمان کند که در خلق جانوران هوا منفعتی نیست و از این مصلحت عظیم غافل باشد.

[امتیاز شب‌پره از طیور]

تأمل کن در غرائب خلقت شب‌پره که آن را متوسط گردانیده میان پرندگان و چهارپایان، بلکه به چهارپایان نزدیکتر است زیرا که دو گوش پهن دارد و دندان‌ها و کرک دارد و حامله می‌شود و فرزند می‌زاید و شیر می‌دهد و بول می‌کند و بر چارپا راه می‌رود. و این‌ها همه خلاف خلقت و صفت سایر طیور است، و باز بر خلاف سایر مرغان در شب بیرون می‌آید و قوتش از جانوران هوا می‌باشد. توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۰ و بعضی از نادانان گمان کرده‌اند که خفاش را غذائی نیست و غذای آن نسیم است! و این گمان از دو وجه باطل است: اول: آن که از آن بول و فضله جدا می‌شود، و از نسیم چگونه بول و سرگین متولد می‌شود؟ دوم: آن که خدا برای آن دندان آفریده، اگر غذائی که محتاج به خائیدن باشد نداشت آفریدن دندان برای آن بی‌فایده بود و هیچ جزوی از اجزای خلق بی‌فایده نیست.

[منافع خفاش]

و اما مصالح وجود خفاش، پس معروف است حتی آن که فضله‌اش را در بعضی از اعمال و ادویه داخل می‌کنند و از اعظم مصالح وجود آن خلقت عجیب وی است که دلالت می‌کند بر قدرت خالق قدیر بر هر چه خواهد و به هر نحو که اراده نماید و مصلحت را در آن داند.

[ابن تمره و حيله‌اش در کشتن مار]

و اما آن مرغ کوچک که «ابن تمره» می‌نامند، و آن کوچکتر از گنجشک است در بعضی اوقات بر درختی آشیان ساخته بود، ناگاه نظر کرد مار عظیمی را مشاهده نمود که قصد آشیان آن دارد، دهان باز کرده که جوجه‌های آن را بلع نماید، از مشاهده این حالت مضطرب توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۱ شد و چاره برای دفع چنین اندیشه می‌کرد، ناگاه نظرش بر حسکه افتاد و آن گیاهی است که از هر طرف از آن خارها نصب شده و در میان پشم بند می‌شود. پس با الهام حق تعالی حسکه را به منقار خود برداشت و در دهان مار افکند و در حلقش بند شد و اضطراب کرد و بر زمین غلطید تا مرد. اگر من تو را با این امر عجیب خبر نمی‌دادم کجا به خاطر تو یا دیگری می‌رسید که از حسکه چنین منفعت عظیم متصور است یا از چنین مرغ کوچکی چنین حيله ممکن است که به ظهور آید و در بسیار از چیزها منفعت‌ها هست دانسته نمی‌شود مگر به حادثه که رخ نماید یا چیزی که شنیده شود.

[زنبور عسل]

تفکر کن در امر نحل یعنی مگس عسل و اجتماع آنها در ساختن عسل و مهیا گردانیدن خانه‌های مسدس «۱» و دقایق زیرکی که در آن به کار رفته. به درستی که چون در عمل تأمل نمائی در نهایت غرابت و لطافت است و عمل آورنده‌اش در غایت شرافت و لطافت و منفعت، و فاعلش را که ملاحظه می‌کنی در نهایت نادانی و غباوت است که توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۲ خود را ادراک نمی‌تواند کرد چه جای امور دیگری. «۱» پس این امر دلیل است در نهایت وضوح بر آن که صواب و حکمت در این صنعت از زنبور نیست، بلکه از عالم به جمیع امور و مقدّر کل مقدور است که طبع آن حیوان را بر این صنایع غریبه مجبول گردانیده و برای مصالح بنی آدم آن را مسخر گردانیده.

[حقیقت ملخ و قوت و هجوم آن]

نظر کن به سوی جراد (یعنی ملخ) که در نهایت ضعف او را خداوند دانا چه مقدار توانا گردانیده که چون در خلقتش تأمل کنی مانند ضعیف‌ترین اشیاء است و چون عسگری از آن مجتمع شوند و به سوی شهری از شهرها رو آورند هیچ کس از بشر بر دفع ایشان قادر نیست! و اگر سلطانی از سلاطین ذی شوکت سوار شود و پیاده لشکر خود را جمع کند که بلاد خود را از شر ملخ حمایت نماید نتواند. آیا این از دلایل قدرت خالق جلّ شأنه نیست که ضعیف‌ترین خلق خود را فرستد به نزد قوی‌ترین خلق خود و او بر دفع آن قادر نباشد. توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۳ نظر کن به سوی آن در هنگامی که متوجه بلندی می‌شوند چگونه مانند سیل بر روی زمین حرکت می‌کند و کوه و دشت و هامون و شهر و قری و بیابان را فرو می‌گیرد به مرتبه که از بسیاری نور آفتاب را می‌گیرد. اگر اینها را به دست می‌توان ساخت در سنین متوالیه و ازمنه متطاولة جمیع خلق عשרی از اعشار آن را نمی‌توانستند به عمل آورند، پس به این استدلال کن بر قدرت توانائی که هیچ ممکن از قدرت او بیرون نیست و هیچ بسیار از توانائی او افزون نیست.

[خلقت ماهی و حکمت در بسیاری نسل آن]

تأمل کن: خلقت ماهی را و مناسبت آن مر آن امری را که برای آن آفریده شده، به درستی که آن را بی‌پا آفریده برای آن که به راه رفتن محتاج نیست زیرا که مسکنش آب است و شش به آن نداده برای آن که نفس نمی‌تواند کشید در میان آب. و به جای پا دو بال محکم به او داده که در دو پهلوی خود بر آب می‌زند چنانچه ملّاح از دو جانب کشتی مجازیف قرار داده که به حرکت آنها کشتی جاری می‌شود. و جسمش را فلسها پوشانیده که در میان یک دیگر داخل شده‌اند مانند حلقه‌های زره برای آن که او را از آنها محافظت نماید و چون بینائی آن ضعیف است و آب مانع دیدن وی است شامه قوی به آن عطا فرموده که بوی طعمه خود را از مسافت بعید احساس می‌نماید و طلب می‌کند. اگر او را چنین شامه نمی‌بود به روزی خود نمی‌توانست توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۴ رسید. و از دهانش به سوی گوش‌هایش منغذها هست و دهان را از آب پر می‌کند و از گوش‌هایش بیرون می‌کند و به این راحت می‌یابد چنانچه حیوانات دیگر در نفس کشیدن به نسیم راحت می‌یابند. اکنون تفکر کن در بسیاری نسل ماهی، چنانچه در جوف هر ماهی تخمهای بسیار می‌بینی که از بسیاری احصا نمی‌توان کرد و علت این کثرت آن است که اکثر اصناف حیوان غذای آنها ماهی هست، حتی درندگان که در نیستانها می‌باشند و در کنار آب می‌ایستند و در کمین ماهی می‌باشند که چون پیدا شوند به ربایند، و چون آدمیان و درندگان و مرغان همه ماهی می‌خورند و ماهی نیز ماهی می‌خورد، تدبیر ملک قدیر مقتضی آن بود که با این کثرت آن را بیافریند، اگر خواهی وسعت حکمت خالق عالمیان و کوتاهی علم آدمیان را بدانی نظر کن به

سوی آنچه در دریاها از انواع ماهیان و حیوانات آبی و صدفها و اصناف مخلوقات آفریده که عدد آنها را کسی احصا نمی تواند کرد و نمی توان دانست منافع آنها را مگر نادری از مردم که به مرور از من و حدوث اسباب بر آن اطلاع به هم رسانده. مانند قرمز که مردم رنگ کردن به آن را از آن یافتند که سگی در کنار دریا می گردید و از این کرم خورد و دهانش رنگین شد به خون آن، و چون مردم دهان آن سگ را مشاهده نمودند، آن رنگ را پسندیدند و به این رنگ پی بردند. و اشباه آن بسیار است که مردم گاه گاه بر آن واقف می گردند و به مصالح آن پی می برند. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۵ مفضل گفت: چون سخن بدینجا رسید وقت زوال شد و مولای من به نماز برخاست و فرمود: فردا بامداد بیا إن شاء الله! پس برگشتم شاد و مسرور و مبتهج و مجبور به آنچه مولای من مرا از لطایف علوم و غرایب حکم بر من افاضه فرمود و خدا را بر این نعمت عظمی حمد و ثنا گفتم و شب به غایت شادی و سرور خفتم.

مجلس سوم: [در شگفتی های طبیعت

اشاره

مفضل گفت: که چون روز سوم بامداد به خدمت سید عباد و شفیع روز معاد شتافتم و رخصت طلبیده سعادت ملازمت یافتم، به دو زانوی ادب در خدمت مولای عرب و عجم نشستم، پس فرمود: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که ما را برگزید بر سایر عباد، و دیگری را زیادتى و شرف بر ما نداد و مخصوص گردانید ما را به علم خود، و تقویت نمود ما را به حلم خود هر که از ما دوری گیرند جهنم جای او است و هر که در ظلال دوحه هدایت ما جا گیرد، بهشت مثنوی او باشد. ای مفضل! شرح کردم برای تو خلقت انسان را و آنچه حق تعالی از بدو خروج از جزایر خالادات عدم تا دخول در عرصه تسعین هرم از احوال مختلفه که بر او وارد ساخته و آنچه در صفحه تصویر او پرداخته. و هم چنین بیان کردم برای تو عجائب حکمتهای رحمان را در خلق و تصویر و تقدیر سایر انواع حیوان. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۸ اکنون ابتدا می کنم به ذکر آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و فلک دوار و لیل و نهار و سرما و گرما و عناصر چهارگانه که زمین است و آب و هوا و آتش و باران و سنگ ها و کوه ها و معادن و نباتات و درخت ها و آن چه در آنها ظاهر گردد از عبرتها.

[رنگ نیلی آسمان

تفکر نما در رنگ آسمان آن را به این رنگ آفریده برای آن که موافق ترین رنگهاست بر آن که دیده، و نور بصر را تقویت می نماید حتی آن که اطبا می گویند که اگر کسی را ضعفی در دیده پدید آمده باشد باید که نظر کند به کمبود مایل به سیاهی، و بعضی از طبیبان حاذق حکم کرده بود برای کسی که کندی در بینائی او به هم رسیده بود که پیوسته نظر کند در تغار کبودی که مملو از آب باشد. پس تفکر کن که چگونه حق تعالی رنگ آسمان را کمبود مایل به سیاهی گردانیده که مکرر نظر کردن به آسمان بر دیده ها ضرر نرساند، پس آن که حکما و دانایان بعد از تجارب بسیاری پی به آن برده اند چون در خلقت حکیم علیم نظر می کنی موافق آن می یابی حکمت بالغه الهی در همه چیز ظاهر است، که عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و تفکر نمایند در این امر ملحدان.

[فواید طلوع و غروب خورشید]

تفکر نما ای مفضل! در طلوع و غروب آفتاب برای قیام لیل و نهار، اگر طلوع آفتاب نمی بود جمیع امور دنیا باطل می شد و

نمی‌توانستند توحید مفصل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۵۹ مردم سعی نمایند و تصرف کنند در امور معاش خود، و دنیا همیشه بر ایشان تار بود، و عیش ایشان بدون لذت، و روح و روشنائی و نور گوارا نبود، و مصالح طلوع خورشید از آفتاب روشن‌تر است و احتیاج به بیان ندارد، بلکه تأمل کن در منافع غروب آفتاب که اگر آن نبود مردم را قرار و سکون میسر نبود با شدت احتیاجی که دارند به نوم و استراحت تا آن که ابدان ایشان از کلال بر آید، و حواس ایشان قوت یابد، و قوت هاضمه بر انگیزته شود برای هضم طعام و رسانیدن غذا به سوی اعضاء و اگر همیشه روز می‌بود، حرص مردم را بر آن می‌داشت تا آن که پیوسته کار کنند و بدنهای خود را بکاهند به درستی که بسیاری از مردم آن مقدار حرص بر جمع و کسب و ذخیره کردن اموال دارند که اگر تاریکی شب مانع نمی‌شد ایشان را، هر آینه قرار نمی‌گرفتند و چندان کار می‌کردند که خود را از کار می‌افکندند. و ایضاً اگر شب در نمی‌آمد، زمین از حرارت آفتاب به مرتبه‌ای تفتیده می‌شد که حیوانات و نباتات ضایع می‌شدند، پس قادر خیر به حکمت و تقدیر خود چنین مقدر کرده که آفتاب گاهی طلوع کند و گاهی غروب کند به مانند چراغی که گاهی برای اهل خانه برافروزند که حوائج خود را به آن تمشیت دهند و گاهی برگیرند که ایشان قرار گیرند و استراحت نمایند، پس نور و ظلمت که ضد یکدیگرند هر دو را برای نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم آفریده.

[حکمت فصول چهارگانه سال]

و ایضاً تفکر نما در بلند و پست شدن آفتاب، برای آن که در هر سال چهار فصل مختلف پدید آید و تدبیر در مصلحت حکیم قدیر ظاهر گردد، پس در زمستان حرارت در باطن درخت و نبات پنهان می‌گردد که ماده‌های میوه در آنها متولد گردد و در هوا کثافتی پدید آید که از آن ابر و باران در هوا متولد شود و ابدان حیوانات محکم شود و قوت یابد. و در بهار موادی که در زمستان اشجار و نباتات متولد شده به حرکت آیند، و گیاه‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها برویند و حیوانات برای فرزند به هم رسانیدن به حرکت آیند. و در تابستان به سبب شدت حرارت هوا میوه‌ها پخته می‌شوند و رطوبات فاضله و اخلاط فاسده ابدان حیوانات به تحلیل روند و رطوبت روی زمین کم شود که اعمال و عمارات و غیره به آسمانی میسر گردد. و در پائیز هوا صاف گردد و بیماری‌ها مرتفع گردد و بدن‌ها صحیح شود و شب‌ها دراز شود که اعمالی که در شب باید به عمل آید میسر گردد، و اگر مصالح این فصول را استقصا نمائیم سخن به طول می‌انجامد. اکنون تفکر کن در گردیدن آفتاب به حرکت خاصه خود در بروج دوازده‌گانه یعنی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان توحید مفصل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۱ و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و تدبیر صانع قدیر در آن، به درستی که به این دور تمام می‌شود سال و به عمل می‌آید فصول چهارگانه، یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان و در این مقدار از حرکت آفتاب غله‌ها و میوه‌ها می‌رسد و کارشان تمام می‌شود و باز در سال دیگر نشو و نما از سر می‌گیرند. نمی‌بینی که سال شمسی مقدارش حرکت آفتاب است از اول حمل تا اول حمل؟ و به این سال و امثال آن پیمایند زمان‌ها را از زمانی که حق تعالی عالم را آفریده تا هر عصر و زمانی که خواهد. و به این‌ها حساب می‌کنند مردم عمرهای خود را و وقت‌های قرض‌ها و اجارات و معاملات و سایر امور خود را و به یک دوره آفتاب، یک سال تمام می‌شود و به این حساب مضبوط می‌گردد. نظر کن در چگونگی تاییدن آفتاب که به چه نحو تدبیر کرده است حکیم و هیاب، به درستی که اگر در یک موضع آسمان ایستاده بود و تجاوز از آن نمی‌نمود هر آینه بسیاری از جهات از نور آن بهره‌ور نمی‌گردیدند و کوه‌ها و دیوارها و سقف‌ها مانع می‌گردید تابش آن را و چون می‌خواست فیضش عام و نفعش تمام باشد چنان مقدر ساخته که در اول روز از مشرق بر آید و بر آنچه مقابل آن است از جهت مغرب بتابد و پیوسته حرکت کند و بگردد به جاهای مختلف الاوضاع از نور خود بهره‌رساند تا به مغرب منتهی گردد و به جانب مشرق که در اول روز نتاییده بتابد، پس هیچ موضعی از مواضع نمی‌ماند که بهره خود را توحید مفصل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۲ از نور خورشید نیابد زهی منعمی که در خوان احسانش کرده خورشید را به ذرات بر جمیع

ساکنان معموره امکان از جماد و نبات و انسان و حیوان قسمت کرده و هیچ یک را بی بهره نگذاشته. پس فرمود که: اگر آفتاب یک سال یا کمتر تخلف می‌ورزید و بر اهل جهان نمی‌تایید حال ایشان ابتر می‌بود، بلکه ایشان را در آن حال ثبات و بقا محال می‌نمود، پس مردم نمی‌بینند که این قسم امور جلیله که نزد ایشان در تحصیل آنها چاره و حيله نیست چگونه بر مجاری خویش جاری گردیده‌اند و جهت صلاح عالم و بقای نوع بنی آدم از اوقات خود تخلف نورزیده‌اند. استدلال کن به ماه که در آن دلایلی است نمایان بر وجود خداوند عالمیان که عامه ناس در معرفت ماه‌ها به کار می‌فرمایند، و سال قمری را به آن می‌شناسند اما با سال شمسی که مبنی بر حرکت آفتاب است موافق نیست زیرا که سال قمری جمیع چهار فصل را فرا نمی‌گیرد و نشو و نمای ثمار و اشجار در آن مدت تمام نمی‌شود و به این سبب ماه‌ها و سال‌های قمری از ماه‌ها و سال‌های شمسی تخلف می‌ورزند و ماهی از ماه‌های قمری مانند ماه مبارک رمضان گاه در زمستان گاه در تابستان می‌باشد.

[تابش ماه و برخی فواید آن]

تفکر کن در روشنی و تابش ماه در ظلمت شب سیاه و منفعت آن زیرا که به آن بر مصلحتی که گفتیم که در تاریکی شب هست از برای توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۳ استراحت حیوانات و سردی هوا برای صلاح ایشان و نباتات باز مصلحت در آن نبود که همیشه در نهایت ظلمت باشد که هیچ روشنی در آن نباشد و هیچ عمل از اعمال در آن متمشی نگردد، زیرا که بسیار است که مردم محتاج می‌شوند که در شب کار کنند برای تنگی وقت بر ایشان به جهت اتمام اعمال در روز، یا برای شدت گرمی هوا در روز پس شب از جهت نور ماه بسیاری از اعمال را به عمل می‌آورند مانند شخم کردن زمین و خشت مالیدن در شب و چوب بریدن و اشباه این اعمال، پس مدبر لیل و نهار و خالق ظلمت و انوار نور ماه را یآوری گردانیده است برای مردم در معاش ایشان در هنگامی که محتاج به آن گردند و انسی گردانید برای مسافران که در شب‌ها حرکت کنند. و باز چنان مقرر گردانیده که در بعضی از شب‌ها در تمام شب باشد و در بعضی مطلقا نباشد و نورش را کمتر از نور آفتاب گردانیده که اگر مانند آفتاب می‌بود منفعت شب بر طرف می‌شد و مردم مانند روز در معاش خود به حرکت خواهند بود و سکون و راحت بر ایشان حرام می‌شد و موجب هلاک ایشان می‌گردید. و در تغییر احوال ماه که گاه بدر است و گاه هلال و گاه در بوته محاق و گاه در عقده خسوف و وبال و در حینی زاید و در زمانی ناقص، تنبیهی است بندگان را بر قدرت خداوندی که خالق و مقدر وی است و بر وفق مصالح عباد به هر نحو که می‌خواهد او را می‌گرداند. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۴

[کیفیت حرکات ستارگان]

فکر کن ای مفضل! در ستارگان و اختلاف حرکات ایشان، که بعضی از جای خود حرکت نمی‌کنند و با یک دیگر سیر می‌نمایند و از هم جدا نمی‌شوند و بعضی مطلق العنانند و از برجی به برج دیگر حرکت می‌کنند و در حرکت از یک دیگر جدا می‌شوند و هر یک را دو حرکت مختلف می‌باشد یکی عام، که همه کواکب به آن متحرکند و آن حرکت شبانه روزی است که از مشرق به مغرب حرکت می‌کنند و دیگری حرکت خاصه است که هر یک برای خود دارند که آن حرکت از مغرب به سوی مشرق است مانند موری که بر روی آسیا به جانب چپ حرکت کند و آسیا را به جانب راست متحرک سازند. پس مور دو حرکت مختلف می‌کند یکی به اراده که از پیش روی خود حرکت می‌کند و یکی به کراهت و جبر که آسیا آن را به جبر پس می‌گرداند. پس سؤال کن از آن گروه که دعوی می‌کنند که این ستارگان به طبایع خود متحرکند بی مدبری و بدون تقدیر، صانعی، اگر چنین باشد که ایشان می‌گویند چرا همه ساکن نمی‌باشند، یا چرا همه از برجی به برجی منتقل نمی‌شوند. زیرا که اهمال یک معنی است، پس چگونه از آن دو حرکت مختلف به وزن معلومی و اندازه مقرری که به عمل می‌آید، پس از این ظاهر می‌شود که بنای این دو

حرکت مختلف متسق بر عمد و تقدیر مدبر خبیر است و به بخت و اتفاق نیست چنانچه ملاحظه می‌گویند. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۵

[حکمت در ثوابت و سیارات]

و اگر گویند که: چرا بعضی از ستارگان ثابت‌اند و بعضی متغیر؟ جواب می‌گوئیم که: اگر همه بر یک نسق می‌بودند و اختلاف در اوضاع آنها نسبت به یک دیگر نمی‌بود، هر آینه دلالتی که اوضاع نجوم می‌کند بر حوادث آینده و یکی از اسباب علوم انبیاء و اوصیاء - علیهم السلام - است، برطرف می‌شد و چنانچه استدلال منجمان به انتقال آفتاب و ماه و ستارگان در بروج و منازل و اختلاف اوضاع ایشان نسبت به یک دیگر از مقابله و مقارنه و تثلیث و تربیع و تسدیس بر اموری که در عالم بعد از این حادثه شود، و اگر همه منتقل می‌بودند و به حرکات سریعه حرکت می‌کردند برای سیر سیارات منازل و بروج معلوم به هم نمی‌رسید و نام‌ها و علامت‌های بروج برطرف می‌شد، زیرا که انتقال سیارات را به محاذات صوری که از ثوابت انتزاع کرده‌اند می‌توان دانست، مانند مسافری که از منزلی به منزلی رود و از شهری به شهری منتقل گردد. و اگر همه ستارگان با هم حرکت می‌کردند یا حرکات همه سریع می‌بود این معنی به عمل نمی‌آمد و مصالحی که در این انتقادات منظور است فوت می‌شد و در آن وقت کسی می‌توانست گفت که چون حرکات همه بر یک نسق است، بسا باشد که مستند به طبیعت عدیم الشعور باشد. پس اختلاف این حرکات با اتساق و انتظام و موافق حکم و مصالح دلیل است بر آن که به اهمال و اتفاق نیست بلکه به تقدیر قادر خلاق است.

[شرح مترجم نسبت به اوضاع ثوابت]

مترجم گوید: که ظاهر کلام امام علیه السلام آن است که غیر کواکب هفت گانه «۱» سیاره که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل حرکت خاصه نداشته باشند چنانچه در اول حکما چنین توهم کرده بودند و به این سبب آنها را ثوابت نامیده‌اند و بعد از آن به ارساد حرکت قلیلی یافته‌اند و در رصد اخیر که اکنون بنای احکام بر آن است چنان یافته‌اند که فلک ثوابت در هر هفتاد سال یک درجه قطع می‌کند، و در بیست و پنج هزار و دویست سال یک دوره تمام می‌کند. و آفتاب در سالی یک دوره قطع می‌کند، و ماه در ماهی، و زحل در سی سال دوری تمام می‌کند، و مشتری در دوازده سال، و مریخ در دو سال الا یک ماه و نیم «۲»، و زهره و عطارد در قریب به یک سال، پس محتمل است که بنای این کلام بر این باشد که عرب انتقال بروج را به محاذات کواکبی می‌دانسته‌اند که صور بروج از آنها منتزع شده و ظاهر آن است که احتراز از بودن قمر در عقرب که در تزویج و سفر در احادیث وارد شده نیز مراد محاذات ستاره‌های عقرب باشد زیرا که اصطلاحات منجمان در آن زمان‌ها متداول نبود و آن در این زمان بعد از خروج از برج عقرب می‌شود. و محتمل است که مراد آن باشد که نسبت آن ستاره‌ها با یک دیگر مختلف نمی‌شود و این معنی نیز نزدیک به معنی اول است و وجوه توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۷ دیگر در کتاب بحار الانوار مذکور شده که ذکرشان در اینجا مناسب نیست و آنچه فرموده‌اند که از اهمال دو حرکت مختلف به عمل نمی‌آید ممکن است که مراد آن باشد که طبیعت و دهری که ایشان می‌گویند اشیاء به آنها منسوبند و مؤثر در عالم می‌دانند و شعور و اراده ندارند و از طبیعت بی‌شعور به غیر از یک فعل نمی‌آید چنانچه از آتش سوختن و از آب سرد کردن، یا مراد آن باشد که افعال مختلفه که منطبق بر قانون حکمت باشد معلوم است که از طبیعت عدیم الشعور نمی‌آید چنانچه آتش چیزی که باید بسوزاند و سوختن آن ضرری به کسی نرساند بسوزاند و چیزی را که نباید بسوزاند نسوزاند طبیعت چنین نمی‌باشد، پس این دو حرکت مختلف که اختلافش موافق حکم عظیمه و مصالح جلیله باشد از طبیعت یا زمان که هیچ یک اراده و شعور ندارند صدورش محال است. برگشتیم به ترجمه حدیث. [انتهی کلام المترجم

[ستارگان پنهان و حکمت اخفای آنها]

اکنون تفکر کن در ستاره‌ها که بعضی از سال ظاهر می‌شوند و گاهی پنهان می‌شوند، مانند ثریا، و جوزا و دو شعرا و سهیل زیرا که اگر همگی در یک وقت ظاهر می‌شدند، استدلال به ظهور هر یک بر فصول و احوال مختلفه نمی‌توانست کرد چنانچه به طلوع بعضی استدلال می‌کنند بر نضج میوه‌ها، و به بعضی بر بار گرفتن شتران، و به توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۸ بعضی به دخول بعضی از فصلها و چنانچه بعضی از کواکب را گاه باطن و پنهان قرار داده و بعضی را دایم الظهور گردانیده که هرگز پنهان نمی‌گردد مانند بنات النعش صغری که هفت ستاره‌اند و جدی و فرقدان از جمله آنهاست برای آن که مصلحت در آن است که بعضی چنین باشند تا علامتی چند باشد برای دانستن قبله و جهات طرق و مسالک در دریا و صحرا زیرا که چون اینها در اکثر معموره ابدی الظهور و غالباً از دیده پنهان نمی‌شوند در استعلام سماوات و جهات طرق به آن هدایت می‌یابند و در آن دو امر مختلف در هر یک مصلحتی عظیم هست که اگر یکی به عمل نمی‌آید مصالح بسیار فوت می‌شود.

[منافع بی‌شمار ستارگان]

و در ستارگان منافع بی‌پایان هست زیرا که علامتند بر بسیاری از اعمال که اوقات آنها به کواکب معلوم می‌شود مانند زراعت کردن و درخت کشتن و سفر دریا و صحرا. و علامتند برای حدوث حوادث بسیار از وزیدن بادهای، و باریدن باران‌ها، و ظهور سرما و گرما و به آنها هدایت می‌یابند مسافران در شب‌ها و به نور آنها منتفع می‌شوند در قطع بیابانهای تار و دریاها زخار. و قطع نظر از همه این منافع، در اصل حرکات اینها در میان آسمان گاه به سوی مشرق و گاه به سوی مغرب برای متفکران عبرت‌ها توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۶۹ است، زیرا که اینها به سرعت حرکت می‌نمایند که فوق آن تصور نتوان کرد. و اگر نزدیک ما به این سرعت حرکت می‌کردند، هر آینه دیده‌ها را به وفور نور خود می‌ربودند چنانچه در جستن برق‌های متواتر که در جو حادث می‌شود خوف ذهاب ابصار هست. و هم چنین اگر جماعتی در میان قبه باشند که چراغ‌های بسیار افروخته باشند و به نهایت سرعت آن چراغ‌ها را بر دور ایشان گردانند. هر آینه دیده‌های ایشان حیران می‌شود به مرتبه که بر رو می‌افتد. پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته است حکیم علیم که این کواکب با این سرعت حرکت می‌کنند و دور باشند که ضرر به دیده‌ها نرساند و مصلحتی که در حرکت سریعه ایشان هست به عمل آید و اندک نوری در ایشان قرار داده که در وقتی که آفتاب و ماه طالع نباشد کسی را در شب‌ها حرکتی ضرور شود به نور اینها منتفع گردد. و اگر انوار اینها نبودی آدمی در شب تار نمی‌توانست از جای خود حرکت کند. پس تأمل کن در لطف و حکمت علیم قادر که تاریکی را از برای مصلحت در قدری از زمان مقرر ساخته برای آن که مردم به آن محتاجند و مخلوط به قدری از نور گردانیده که کار بر ایشان دشوار نشود. تفکر کن در این فلک که با آفتاب و ماه و ستارگان و برج‌های خود توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۰ چگونه پیوسته بر دور عالم می‌گردد به حرکت مضبوطی که اختلاف در آن نمی‌شود و فصول چهارگانه به آن منتظم می‌گردد و اصناف حیوانات و نباتات به این تدبیر تربیت می‌یابند و به غایت کمال خود می‌رسند آیا چنین تدبیر که جمیع عالم با این وسعت به او صلاح یابد و نظام پذیرد بدون تدبیر مقدر حکیم می‌تواند بود؟

[شرح حرکات افلاک توسط مترجم]

مترجم گوید که: آنچه حضرت بیان فرمودند، از سرعت حرکات افلاک آنچه حکما ضبط کرده‌اند نه فلک است که مذکور شد و از احادیث هفت فلک و عرش و کرسی و حجب و سرادقات بسیار ظاهر می‌شود که حکماء اثبات نکرده‌اند، اما نفی هم نکرده‌اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است که در شبانه روزی یک دور قطع می‌کند به فلک نهم منسوب می‌دانند و بعد محذب

آن را از زمین به غیر از خدا نمی دانند، و بعد مقعر آن که به اعتقاد حکما مماس سطح محدب فلک ثوابت است از زمین موازی سی و سه هزار بار و هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و شصت و نه فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت آن در شبانه روزی دویست هزار بار و هزار فرسخ است هر نقطه از آن این مسافت را در روزی طی می کند. از اینجا قیاس کن که سرعت در چه مرتبه است ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. [انتهی کلام مترجم]

[تصادف، نه]

پس حضرت فرمود که: اگر کسی بگوید گاه باشد به اتفاق چنین شده باشد چه گوئیم؟ می گوئیم که: اگر این شخص دولابی را ببیند که می گردد و باغی را که مشتمل باشد بر اشجار و نباتات آب دهد و آلات و ادوات دولاب همه بر قانون حکمت و مطابق مصلحت باغ ساخته شده باشد، آیا احتمال می دهد که دولاب بی صناعی و مدبری به هم رسیده باشد؟ و اگر او جرأت بر چنین قولی کند، مردم در حق او چه خواهند گفت؟ هر گاه عقل، در دولابی که از تخته چند ساخته اند و به اندک حيله برای مصلحت قطعه از زمین پرداخته اند باور نکند که بی صناعی و مقدر دانائی به عمل آمده باشد، چگونه تجویز این احتمال خواهد نمود و در این دولاب اعظم که مخلوق شده است به حکمتی چند که اذهان بشر قاصر است از ادراک عشری از اعشار آن از برای مصلحت جمیع زمین و آنچه بر روی آن است که گوید بی صنعت و تقدیر علیم حکیم قدیر به وجود آمده. و اگر در این افلاک عظیمه خللی و رخنه پیدا شود که محتاج به مرمت و اصلاح باشند، چنانچه آلاتی که مردم برای اعمال خود می سازند گاهی محتاج به مرمت می شوند، کی چاره این می توانست کرد و کدام صانع از عهده این بر می آید؟

[مقدار شب و روز]

تفکر کن ای مفضل! در مقادیر لیل و نهار که چگونه بر وفق مصلحت عباد تقدیر گشته، در اکثر معموره ها نهایتش از پانزده ساعت زیاده نیست، اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت می شد، هر آینه هر چه بر روی زمین است از حیوانات و نباتات هلاک می شدند اما حیوانات به جهت آن که در این مدت طویل قرار نمی گرفتند و ساکن نمی شدند و چهارپایان در روز به این درازی مشغول چرا می گردیدند و آدمیان در تمام این مدت مشغول عمل و حرکت می شدند معلوم است که اینها باعث هلاک ایشان می شد. و اما نباتات از حرارت آفتاب در این زمان طویل خشک می شد و می سوخت و هم چنین شب اگر صد ساعت یا دویست ساعت ممتد می شد حیوانات در این مدت از حرکت باز می ماندند و طلب معاش نمی توانستند کرد و از گرسنگی هلاک می شدند و حرارت طبیعی نباتات کم می شد و فاسد و متعفن می شدند چنانچه بعضی از گیاه ها اگر در مکانی بروید که آفتاب بر آن نتابد هر آینه فاسد می گردد.

[توضیح سخن حضرت در «طولانی ترین ایام»]

مترجم گوید: که آن چه حضرت علیه السلام فرموده اند که: طول روز زیاد، از پانزده ساعت نمی شود در عمده معموره است، توضیحش آن است که زمین موافق مذهب حکما کروی است و شواهد حسیه بسیار توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۳ بر آن دلالت دارد و آب به اکثر سطح آن محیط است و عمارات بر کمتر از آن یک ربع است از سطح آن و آن ربع را ربع مسکون می نامند و دایره عظیمه که معدل النهار بر سطح زمین احداث کند آن را خط استوا خوانند و ابتداء معموره را از آنجا گیرند در طرف عرض و کمتر از یک ربع زمین معموره است زیرا که ربعی از زمین که خط استوا به طرف شمال واقع است آن را ربع مسکون می نامند که محل سکناى انسان و حیوان است، اما تمام آن معمور نیست بلکه بعضی از آن در جانب شمال از فرط سرما

ممکن نیست که حیوانی در آن تواند بود و مبدأ عمارت از جانب مشرق موضعی است که آن را کنک وز گویند و از جانب مغرب جزیره‌هایی است که اکنون خراب است و آن را جزائر خالدهات نامند و از آنجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است. و معظم معموره را در عرض به هفت قسمت کرده‌اند هر قسمتی در طول از مشرق تا مغرب و در عرض چندان که غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و در خط استواء درازی روز دوازده ساعت زیاده نمی‌شود. و بعضی مبدأ اقلیم اول را از خط استوا گیرند و بعضی از جایی که درازی روز دوازده ساعت و نصف و ربع ساعتی بود. و مبدأ اقلیم دوم به اتفاق آنجا بود که نهار اطول سیزده ساعت و ربع باشد. و مبدأ سوم آنجا بود که سیزده ساعت و سه ربع ساعت باشد. و مبدأ چهارم چهار ده ساعت و ربع. و مبدأ پنجم چهارده ساعت و سه ربع. و مبدأ ششم توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۴ پانزده ساعت و ربع. و مبدأ هفتم پانزده ساعت و سه ربع و آخر اقلیم هفتم که منتهای معموره است موافق مشهور جایی بود که درازی روز به شانزده ساعت و ربع رسد و چون در آخر معموره چندان عمارتی نیست و مردم او از قبیل حیواناتند حضرت علیه السلام طول آنها را نسبت به عمده معموره حساب کرده‌اند و نهایتش را پانزده ساعت فرموده‌اند.

[طلوع و غروب جدی و فرقدین در بعضی امکنه]

و بدان که بلادی که در خط استوا واقع شده شب و روز آن همیشه برابر است و جمیع کواکب را طلوع و غروب می‌باشد حتی جدی و فرقدین و در آن بلاد هشت فصل باشد و تابستان و دو زمستان، دو پائیز و دو بهار و مواضعی که بر خط استوا است مانند سودان مغرب و اسافل بربر و بلاد حبش و جنوب سرانندیب همه گرمسیر و به غایت گرم است و اهل آن بقاع سیاهان و جعدمویانند و از اعتدال مزاج و خلق نیک دور افتاده‌اند. و بلادی که عرض شمالی دارند هر چند عرض بیشتر می‌شود قطب شمالی که جدی نزدیک به آن است بلندتر می‌شود و قطب جنوبی از افق پست‌تر می‌شود و آنچه عرضشان به کمتر از میل کلی است مانند مکه معظمه سالی دو مرتبه آفتاب در وقت زال به سمت رأس ایشان می‌رسد که در آن وقت هیچ چیز سایه ندارد و آنچه مساوی میل کلی است سالی یک مرتبه چنین می‌شود و آنچه زیاده از میل کلی است مثل این بلاد و توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۵ اکثر معموره آفتاب به سمت رأس نزدیک می‌شود در تابستان و دور می‌شود در زمستان اما به سمت رأس نمی‌رسد و چندان که دوری از خط استوا بیشتر می‌شود تفاوت در میان شب و روز بیشتر می‌شود تا به جایی می‌رسد که روز به یک ساعت رسد یا کمتر و هم چنین شب چنانچه نقل کرده‌اند که تیمور در دشت قبجاق به جایی رسید که نماز شام کردند صبح طالع شد، فرصت نماز خفتن نیافتند و باز به جایی می‌رسد که بیست و چهار ساعت روز باشد و آن روز را شب نباشد و هم چنین شب بیست و چهار ساعت شود و آن شب را روز نباشد تا آن که عرض به نود درجه برسد و آن را عرض تسعین گویند و در آنجا معدل النهار بر افق منطبق شود و قطب شمالی که نزدیک ستاره جدی است محاذی به سمت الرأس شود و دور فلک در آنجا رحوی باشد یعنی به روش آسیا گردد و شش ماه تمام روز باشد و شش ماه تمام شب و شبانه روزی یک سال باشد و مشرق و مغرب معینی نباشد اما در آنجاها از کثرت برودت و جهات دیگر کسی تعیش نمی‌تواند کرد. برگشتیم به ترجمه حدیث. [انتهی کلام المترجم]

[سرما و گرما و منافع آن دو]

عبرت بگیر از سرما و گرما که پیاپی بر این عالم وارد می‌شود و به زیاده و نقصان و اعتدال در این جهان تصرف می‌نمایند برای آن که چهار فصل در هر سال به هم رسد و مصالحی که مذکور شد و غیر آنها توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۶ به عمل آید. و ایضاً این سرما و گرما دباغی می‌کنند بدن‌ها را و به اصلاح می‌آورند آنها را و اگر هر دو بر ابدان انسان و حیوان وارد نمی‌شدند هر آینه بدن‌ها فاسد و ضایع می‌شدند. فکر کن در این مصلحت که از سرما به تدریج داخل گرما می‌شوند و به عکس،

زیرا که سرما اندک اندک کم می شود تا گرما به نهایت می رسد و اگر به ناگاه از سرما به گرما دفعه داخل می شدند هر آینه ضرر می رسانید به بدن ها و احداث امراض مزمنه می کرد چنانچه اگر کسی از حمام بسیار گرمی در هوای بسیار سردی داخل شود، به او ضرر عظیم می رساند و موجب بیماری او می شود غالباً، پس حق تعالی این تدریج را در سرما و گرما مقرر فرموده برای مصلحت بندگان حقیر. و این یک دلیل است برای وجود حکیم قدیر. [استدلال به بطوء حرکت خورشید بر صانع اگر کسی گوید که این تدریج و تأنی از جهت ابطاء حرکت خاصه شمس است در پست شدن و بلند شدن، می پرسیم که علت ابطاء حرکت شمس چیست؟ اگر گویند که علت او بزرگی دایره ای است که آفتاب آن را به حرکت خاصه قطع می کند باز از علت آن می پرسیم تا آن که منتهی شود به آن که از حکمت صانع قادر علیمی است که به قدرت کامل و حکمت شامل این حرکت را بر قانون مصلحت منطبق گردانیده، زیرا که ترجیح بلا- مرجح محال است و تسلسل علل، ممتنع توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۷ و اشتغال صنعت بر حکمت دلیل قاطع است بر علم و حکمت او و بدان که اگر گرما نمی بود میوه های تلخ پخته و شیرین نمی شدند که مردم از تر و خشک آنها منتفع گردند و اگر سرما نمی بود زراعت در زیر زمین بسیار نمی ماند که جوجه بسیار کند و آنقدر حاصل به عمل آید که وفا به قوت انسان و حیوان کند و تخم زیاد آید که بار دیگر زراعت نمایند. پس نمی بینی که در هر یک از گرما و سرما چه منفعتها هست و هر یک با نفع عظیمی که دارند بدن ها را می گزند و آدمی از آن متأثر و آن نیز موجب صلاح دین و دنیای خلق است.

[منافع وزش باد و نسیم]

تنبیه می کنم تو را ای مفضل بر منافعی که در باد هست، نمی بینی اگر چند گاه باد نوزد، موجب حدوث امراض می شود و نفس ها را می گیرد و بیماران را می گدازد و میوه ها را فاسد می گرداند و بقول و سبزی ها متعفن می شوند و احداث مواد وباء و طاعون در ابدان می کند و آفت در غلات پدید می آید، پس معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عباد است.

[هوا و اصوات]

و تو را خبر می دهم از حکمت اصل هوا به درستی که صدا اثری است که از اصطکاک اجسام در هوا حادث می گردد و هوا آن را به قوه توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۸ سامعه می رساند و مردم در تمام روز و بعضی از شب در حوائج و معاملات خود سخن می گویند، اگر این سخن در هوا می ماند، چنانچه اثر کتابت در کاغذ می ماند هر آینه عالم پر می شد از صدا و کار بر مردم دشوار می شد و محتاج می شدند که هوا را تازه کنند مانند کاغذی که نوشته شد باید کاغذ دیگر را تحصیل کنند و زیاده از آن احتیاج می شد زیرا که آنچه ترک می کنند و نمی نویسند بسیار زیاده است از آنچه می نویسند، پس خلّاق حکیم این هوا را کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن می شود به قدر حاجت و باز محو می شود از اثر سخن و صاف و خالص می ماند برای سخن دیگر و کهنه و ضایع نمی شود. و همین نسیم که او را هوا می نامند بس است برای عبرت تو اگر تفکر کنی در مصالح آن، به درستی که حیات بدن ها به آن است که در جوف استنشاقش سبب زندگی است و از خارج مباشرتش بدن را به اصلاح می آورد و صداها را از راه های دور حامل می شود و می رساند و بوهای خوش را به شامه می رساند. نمی بینی که از هر طرف که باد از آن طرف می آید بوی خوش و صدا از آن طرف بیشتر می رسد و حامل این سرما و گرما که هر یک موجب صلاح عالمند هوا است و بادها که می وزد و هوا حادث می شود و باد باعث ترویج بدن ها است و ابرها را از موضعی به موضعی می برد و بر یک دیگر می چسباند که همه افق را فرا گیرد و بعد از باران باد ابر را از هم می پاشد و درخت ها را آبستن می گرداند و آب ها را سرد می کند و کشتی ها را جاری می سازد و توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۷۹ طعام ها و میوه ها را لطیف می گرداند و آتش را

می‌افروزد و چیزهای تر را مانند جامه و غیر آن را خشک می‌کند. مجملًا حیات اشیاء به باد است و اگر باد نمی‌بود گیاه‌ها پژمرده می‌شدند و حیوانات می‌مردند و چیزها گرم و فاسد می‌شدند

[عناصر اربعه]

فکر کن ای مفضل: در جواهر چهارگانه که هر یک را حق تعالی به قدر احتیاج مردم آفریده از آن جمله زمین است که آن را وسیع گردانیده تا وفا کند به مساکن و مراعی و مزارع بنی آدم و منابت اخشاب و احطاب ایشان و به عمل آید از آن ادویه و عقاقیر عظیمه و معادن جسیمة المنفعة. و گاه باشد که جاهلی گوید که چه منفعت متصور است در بیابانهای خالی و صحراهای وسیع و حال آن که اینها مأوای وحشیان و مسکن ایشان است و محل فرح و تمتع انسان است و موجب مزید وسعت ایشان است که اگر خواهند قری و اوطان خود را بدل توانند کرد. و بسا بیابانهای چول «۱» که در وقتی محل قصور و بساتین گردیده و مردم به آنجا نقل کرده‌اند و وطن ساخته‌اند. و اگر این وسعت زمین نبود مردم مانند جمعی بودند که در حصار توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۰ تنگی باشند که نتوانند بیرون رفت و قدرت بر تغییر اماکن نداشته باشند. و باز قادر حکیم چون این زمین را از برای تعیش انسان و حیوان قرار داده و ساکن گردانیده تا ممکن باشد مردم را بر روی آن راه رفتن برای اعمال خود و نشستن به جهت استراحت و خوابیدن به رفاهیت و اعمال را نیکو و محکم به عمل آوردن و اگر پیوسته زمین در زیر ایشان متحرک و لرزان می‌بود، نمی‌توانستند ابنیه و صناعات و تجارات و اشباه اینها را نیک به عمل آورند، بلکه عیش بر آنها گوارا نبود. اگر پیوسته زمین در زیر ایشان حرکت می‌کرد. برای این حال عبرت بگیر به آنچه به مردم می‌رسد در هنگام زلزله با آن که اندک وقتی می‌ماند تا آن که ترک منازل خود می‌کنند و می‌گریزند. اگر کسی گوید: پس چرا گاهی زلزله می‌شود؟ جواب گوئیم که: زلزله و اشباه آن موعظه و تخریفی است که خدا مردم را به آن می‌ترساند تا منزجر گردند از معاصی و هم چنین آنچه نازل می‌گردد به ایشان از بلاها در بدنهای ایشان و اموال ایشان برای صلاح و استقامت ایشان است در دنیا و اگر صلاح یابند به عوض آنچه از ایشان فوت شده است در آخرت چیزی چند به ایشان می‌دهد که هیچ چیز از امور دنیا معادل آن نمی‌تواند بود، و اگر مصلحت او و سایر خلق در آن باشد که عوض را در دنیا به او بدهد می‌دهد.

[طبع زمین و سنگ]

و از جمله حکمت‌ها آن است که زمین را به طبع سرد و خشک آفریده و سنگ نیز سرد و خشک است و فرق میان آنها آن است که سنگ خشک‌تر است از سایر اجزای زمین اگر سایر اجزای زمین در این مرتبه از بیس می‌بود همه سنگ سفت می‌بود و گیاهی که حیات همه حیوانات به آن است نمی‌روئید و شخم و بنا و هیچ یک از اعمال ضروریه متمشی نمی‌شد پس بیس آن را از سنگ کمتر گردانیده و نرم و ملایم ساخته که اعمال ضروریه در آن به آسانی صورت یابد. و از جمله تدبیر خطیر ملک قدیر آن است که در معظم معموره قطب شمالی مرتفع است و چون زمین از کرویت حقیقه بیرون رفته است، طرف شمال همه جا بلندتر است از طرف جنوب و به این سبب اکثر آبها مانند دجله و فرات از جهت شمال به جانب جنوب جاری شده‌اند و چون آب‌ها که در جوف زمین است تابع روی زمین است در ارتفاع و انخفاض لهذا چشمه‌ها و قنات که جاری می‌کنند همه از شمال به جنوب می‌آید تا بر روی زمین می‌افتد و همه آب‌ها چنین بر روی زمین جاری می‌شود و در عمارت زمین به کار می‌رود و آنچه زیاد می‌آید به دریا می‌ریزد، پس چنانچه یک جانب بام را بلند و جانب دیگر را پست می‌گردانند که آب منحدر شود و بر روی آن نایستد، هم چنین حق تعالی جهت شمال را بلندتر از جهت جنوب گردانیده برای همین علت و اگر چنین نبود آب بر روی زمین توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۲ می‌ایستاد و مردم را مانع می‌شد از اعمال ایشان و راه‌ها را مسدود می‌گردانید. و اگر این وفور آب در

مجارى زمین و انهار نبود کار تنگ می شد زیرا که محتاجند به آب در آشامیدن خود و چهار پایان خود و آب دادن زراعات و درخت ها و اصناف غلات ایشان و آشامیدن وحشیان و مرغان و درندگان و تعیش ماهیان و حیوانات آب است. و در آن منفعت های دیگر هست که می دانی، و اعظم منفعتش را نمی دانی زیرا که به غیر آن نفع معلوم که همه کس می داند که حیات هر چه بر روی زمین است از حیوانات و نباتات به آب است. و منافع دیگر دارد مثل آن که ممزوج می سازند با اشربه و نرم و گوارا می گردد برای آشامیدن آن، و به آن بدن ها و جامه ها را از چرک پاک می گردانند، و به آن خاک را گل می سازند برای عمارت، و ضرر آتش افروخته را به آن دفع می کنند، و حمام ها به آن دایر است که مردم را از کلال و ماندگی باز می آورد، و منافع دیگر در آب هست که در هنگام احتیاج معلوم می گردد. و اگر شک داری و در منفعت این آب های بسیار که در دریاها بر روی یک دیگر نشسته و گمان کنی که چندان منفعتی ندارد، پس بدان که مقر و مأوا و محل تعیش اصناف ماهیان و حیوانات دریاست و معدن مروارید و مرجان و یاقوت و عنبر است. و بسیاری از ادویه و جواهر از دریا بیرون می آورند و در سواحل بحار عود بخور و انواع گیاه های خوشبو و عقاقیر و ادویه به عمل می آید. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۳ و ایضاً دریا محلی است برای تجارت که از بلاد بعیده می آورند مثل آنچه از چین به عراق و از بصره به کوفه و از بلاد هند به بلاد دیگر می برند، و اگر این تجارت را محلی به غیر از چهار پایان نبود، هر آینه بسیاری از حبوب و امتعه و عقاقیر و ادویه و غیر آنها در بلاد خود می ماند و فاسد می شد و کسی از آنها منتفع نمی شد زیرا که اجرت حملش از ثمنش زیاد می شد، و هیچ کس متعرض حملش نمی شد و در این دو مفسده می بود یکی نایاب بودن بسیاری از اشیاء در اکثر بلاد با شدت احتیاج مردم به آنها و دیگری منقطع شدن معیشت تجاری که این امتعه را نقل می کنند و به ارباب آنها تعیش می نمایند.

[حکمت وسعت هوا]

و اما وسعت هوا پس حکمتش آن است که اگر این گشادگی را نمی داشت هر آینه نفس مردم می گرفت از کثرت ادخنه و ابخره که در هوا جمع می شد و هر آینه گنجایش آن نداشت که ابر و میغ و سایر کاینات جو از آن به عمل آید. و قبل از این اشاره به منافع اینها شد. و آتش نیز چنین است که اگر در هوا پهن می بود مانند نسیم و آب هر آینه عالم را می سوخت و چون پیوسته مردم را به آن احتیاج هست و اکثر مصالح ایشان موقوف است به آن پس گویا مخزون گردانیده او را در سنگ و آهن و چوب به اعتبار آن که استعداد وجود آن را در آنها قرار داده که هر وقت که خواهد تحصیل کنند و به فتیله و روغن و توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۴ هیزم آن را نگاه دارند مادام که محتاج به ابقای آن باشند پس اگر همیشه می بایست آتش را به فتیله و روغن و یا به هیزم و پوش نگاهدارند، کار بر مردم دشوار می شد، و اگر مانند آب و هوا منتشر می بود عالم را می سوخت، پس به نحوی تقدیر آن فرموده که به منافع آن منتفع گردند و از مفسد آن محترز باشند و باز تحصیل آتش را مخصوص انسان گردانیده برای شدت احتیاجی که به آن دارد در معاش خود. و اما بهایم و سایر حیوانات، پس ایشان را به آتش تمتعی نیست و در مصالح خود به کار نمی فرمایند و چون حق تعالی چنین مقدر کرده است لهذا برای آدمی کف ها و انگشتان برای تحصیل آتش و استعمال آن عطا کرده است و به سایر حیوانات اینها را نداده و لیکن اعانت کرده است ایشان را به صبر بر مشقت ها و سرماها تا به ایشان نرسد از نیافتن آتش آنچه به آدمیان می رسد. و تو را خبر دهم از منافع آتش به امر صغیری که منفعتش عظیم است و آن چراغی است که مردم می افروزند و شب ها در حوائج خود به کار می برند، اگر این نبود مردم در شب ها از باب مردگان قبرها بودند و در شب تار نمی توانستند کتابت و خطاطی و نساجی کردن و چگونه می شد حال کسی که او را دردی عارض شود در وقتی از اوقات شب و محتاج شود به ضمادی، یا سفوفی، یا دوائی دیگر که به آن استشفای نمایند. و منافع آتش در پختن طعامها و گرم کردن بدن ها و خشکانیدن توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۵ جام ها و تحلیل اشیاء زیاده از آن است که احصای آن توان نمود و از

آن ظاهرتر است که محتاج به بیان باشد بلکه از آتش روشن تر است.

[منفعت ابر و صافی هوا]

تفکر کن ای مفضل در منفعت ابر و صافی هوا که گاه چنین و گاه چنان است و هر دو ضرر است برای مصلحت انسان، و اگر یکی از اینها دایم می بود امور معاش آنها مختل می شد زیرا که اگر همیشه باران می بارید بقول و سبزه ها متعفن می گردیدند و بدن حیوانات سست می شد و هوا سرد می گشت و انواع بیماری ها در میان مردم حادث می شد، و راه عبور مردم مسدود می گردید. و اگر هوا پیوسته صاف می بود و باران نمی بارید، زمین خشک می شد و گیاه ها می سوخت و آب چشمه ها و رودها برطرف می شد و ضرر بسیار از این جهات به مردم می رسید و بیس بر هوا غالب می شد و انواع مرض از پیوست در مردم به هم می رسید و چون گاه چنان و گاه چنین است، هوا معتدل می ماند و هر یک دفع ضرر دیگری را می کند و همه اشیاء به صلاح و استقامت می باشد. اگر کسی گوید که: چرا چنان نکردند که در هیچ یک مضرتی نباشد که باید به دیگری به صلاح آید؟ جواب گوئیم که: صلاح آدمی در آن است که در دنیا بعضی از مشقت ها و الم ها به او برسد تا ترک معاصی کند چنانچه هر گاه بدن آدمی را بیماری عارض شود و محتاج شود به توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۶ دواهای تلخ ناگوار تا طبعش را به اصلاح آورد و فسادی که در مزاجش به هم رسیده است زایل گرداند، و هم چنین اگر روح او را شر و طغیانی عارض شود محتاج می شود به امری چند که گزنده و الم رساننده باشد تا او به درد خود مشغول گردد و از فتنه و فساد باز ایستد و وادارد او را به امری چند که موجب صلاح دنیا و عقبای اوست. ای مفضل! اگر پادشاهی از پادشاهان قسمت نماید بر اهل مملکت خود چندین هزار از همیان درهم و دینار، هر آینه در نظر مردم عظیم می نماید و آوازه کرم او به اطراف جهان می رسد و این بخشش در جنب یک باران سیراب کننده چه نماید. زیرا که به آن شهرها معمور می گردد و نموی که از آن در غلات به هم می رسد و در اقالیم زمین اضعاف اضعاف قناطیر ذهب و فضه است. آیا نمی بینی که یک باران چگونه قدرش بزرگ است و به آن نعمت بر مردم عظیم است و ایشان غافلند از آن و با این نعمت های عظیم اگر کسی را اندک حاجتی در درگاه خدا باشد و دیر به عمل آید به خشم می آید و آن را فراموش می کند و نمی داند که خیر او در این است و به حصول این لذت حقیر منفعت های خطیر از او فوت می شود و این نفع عاجل خسران اجل او می گردد.

[منافع نزولات آسمانی]

تأمل کن در کیفیت نزول باران بر زمین و تدبیر حکیم علیم در این، به درستی که مقدر فرموده که از بلندی بریزد تا جمیع پست و بلند توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۷ زمین را فرا بگیرد و همه را سیراب گرداند زیرا که اگر از جهت علو نمی بارید و از جهت دیگر می آمد هر آینه کوه ها و تل ها و مواضع رفیع را احاطه نمی کرد و زراعت های زمین کم می شد. نمی بینی که زراعتی که به آب روان به عمل می آید کمتر از زراعتی است که به آب باران به عمل می آید؟ و چون باران هر کوه و دشت و هامون را می گیرد و زراعت دیم در دشت ها و دامن های کوه و سر تل ها به عمل می آید و نمو عظیم می کند، و از مردم در بسیاری از بلاد مشقت جاری کردن آب از موضعی به موضعی دیگر برداشته شده و نزاعی که میان مردم در اجرای قنوات می باشد در میان ایشان نیست و تعدی که ارباب قوت و عزت می کنند که آنها را متصرف می شوند و ضعف را محروم می گردانند در آن بلاد نمی باشد. و چون مقرر فرموده که باران از بالا- بریزد مقدر ساخته که قطره قطره بیاید تا به قعر زمین برسد فرو رود و باران ارض را سیراب گرداند، اگر به یک دفعه می ریخت بر روی زمین جاری می شد و به اعماق ارض فرو نمی رفت، و ایضاً زراعت ها و درختان را می شکست اکنون که به تدریج و تأنی و قطره قطره می آید زمین را سیراب می گرداند، و زراعت را می رویاند، و زمین را آبادان

می گرداند و به زراعت ایستاده ضرر نمی رساند. و در نزول مطر مصالح دیگر بسیار است زیرا که: بدن ها را نرم و ملایم می کند، و هوا را از کدورت جلا- می بخشد، وبا و طاعون و امراضی که از فساد هوا به هم می رسد زایل می گردند و آفتی که در توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۸ برگ درختان و زراعت ها به هم می رسد که آن را «یرقان» می نامند می شوید و می برد. و امثال این منافع بسیار است که ذکرش موجب تطویل کلام است. و اگر کسی گوید که: در بعضی از سنوات از کثرت نزول امطار و ثلوج آفت ها در زراعت ها به هم می رسد و برودتی یا فسادی و عفونتی در هوا احداث می نماید که موجب حدوث امراض بر بدن ها و آفت ها در زراعت ها می شود سبب این چیست؟ جواب گوئیم که: چنین است اما گاه هست که حق تعالی صلاح ادیان ایشان را هم می شمارد از وفور اموال و استقامت ابدان ایشان، و مردم را به اینها مبتلا می گرداند تا موجب انزجار ایشان گردد از معاصی چنانچه در کلام مجید می فرماید: وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ. «۱»

[حکمت خلق کوهها]

نظر کن ای مفضل به سوی این کوه ها که از خاک و سنگ بر روی هم نشسته و بلند شده و جاهلان گمان می کنند که زیادتى است در خلقت و احتیاجی به آنها نیست و این خطاست، بلکه منافع در آنها بسیار است از جمله آنها آن که برف ها بر قله کوه ها می نشیند و بعضی می ماند برای مردم و در عرض سال به قدر حاجت بر می گیرند و از آن توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۸۹ منتفع می شوند و اکثرش آب می شود و از آن نهرها و چشمه های عظیم جاری می شود. و ایضاً در این کوه ها اصناف نباتات و عقاقیر و ادویه به عمل می آید که در زمین آنها به هم نمی رسند. و ایضاً در آنها غارها و دره ها برای تعیش درندگان و وحشیان می باشد، و بر روی آنها قلاع منیع و بروج مشیده برای تحصن از اعدای می سازند. و دیگر آن که سنگ ها از آنها می برند و می تراشند برای عمارت ها و آسیاها. و ایضاً معادن انواع جواهر و فلزات می باشند. و در جبال و تلال منفعتی چند است که به غیر از قادر ذو الجلال که خالق آنهاست کسی دیگر نمی داند.

[معادن و منافع آنها]

تفکر کن ای مفضل در این معادن و آنچه بیرون می آید از آنها از جواهر مختلفه مانند: گچ و آهک و زرنیخ و مردار سنگ و سنگ سرمه و زیق و مس و سرب و قلع و آهن و فولاد و نقره و طلا و یاقوت و زبرجد و زمرد و انواع سنگ ها، و انواع آنچه از آنها جاری می شود. از قیر و مومیائی و گوگرد و نفت و غیر اینها از آنها که مردم به کار می فرمایند در حوائج خود آیا مخفی می تواند بود بر صاحب عقلی که اینها همه ذخیره ها می باشند که حق تعالی برای آدمی مهیا گردانیده و در زمین جا داده که در وقت احتیاج بیرون آورد و به کار توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۰ فرماید. و باز چنان نکرده که آنچه متمنای ایشان است از اینها به عمل آید و علم کیمیا را از مردم محجوب گردانیده، زیرا که طلا و نقره از معادن بسیار و به سهولت به عمل می آید و اگر به علم کیمیا همه کس به آسانی تحصیل آنها می توانست کرد، هر آینه اینها در عالم بسیار می شدند و قدرشان نزد مردم کم می شد، و قیمتی نمی داشتند و خرید و فروش و معاملات به این ها نمی شد و خراج پادشاهان به عمل نمی آمد، و کسی ذخیره برای اولاد خود نمی توانست کرد. و ایشان را الهام کرده است ساختن شبه از مس و آبگینه از ریگ و بیرون آوردن نقره از سرب و اشباه این صنعت ها که مضرتی در دانستن آنها برای مردم نیست. پس نظر کن که حق تعالی چگونه داده است برای آدمیان مراد ایشان را در امری که ضرری در آن نیست و منع کرده است از ایشان امری چند را که مضرت است برای ایشان. و کسی که معادن را بسیار فرو برد منتهی می شود به رود عظیمی که پیوسته جاری است و غور آن را نمی توان دانست و چاره در عبور از آن نهر نمی توان کرد، و در جانب دیگر نهر کوه های نقره هست.

[علت کمی جواهر]

تفکر کن در این تدبیر حکیم قدیر که خواسته بنماید به بندگان کمال قدرت و وسعت خزائن خود را تا بدانند که اگر می‌خواست کوه‌های نقره برای ایشان بر روی زمین می‌آفرید و لیکن چون صلاح توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۱ ایشان در آن نبود و این جوهر بی‌قدر می‌شد و انتفاع ایشان از آن برطرف می‌شد، لهذا به ایشان نداد و وفور شر را از ایشان منع کرد. عبرت بگیر برای این امر به آن که گاه هست که در میان مردم ظرفی یا جامه یا متاعی به هم می‌رسد که غرابتی دارد تا عزیز و کمیاب است قیمتش بسیار می‌باشد و مردم طالب او می‌باشند به ثمن‌های بسیار و چون در میان مردم بسیار شد کم قیمت می‌شود و طلبکارش کم می‌شود و نفاست اشیاء از نایابی آنها می‌باشد. مترجم گوید: که مؤید آنچه امام علیه السلام در این مقام فرموده و عقول از آن استبعاد می‌نماید نقلی در خاطر بود ثبت نمود. در زمان خاقان خلد آشیان - اسکنه الله فرادیس الجنان - یکی از وزرای ذی شأن که تفحص معادن می‌کرد شخصی از مهره صنّاع را که به دیانت موصوف بود و به وقوف مشهور، فرستاد به کوهی که در حوالی دار العباده یزد واقع است و مشهور است که یکی از اتابکان یزد در آنجا نقبی فرو برده و غاری عظیم ظاهر گردیده و در میان عوام شهرت دارد که در آنجا کیمیا به عمل می‌آورده‌اند و امر کرد او را که حقیقتی از آن معلوم کند. آن مرد برای فقیر نقل کرد که دو شخص با خود برداشتم و بر سر آن نقب رفتم و در چاه عمیقی داخل شدم و یک رفیق با خود بردم و دیگری را بیرون باز داشتم که تا شام انتظار ما را ببرد، چون به قعر چاه رسیدیم نقبهای مختلف به جهات مختلفه ظاهر شد و به یکی از آن راهها که رفتیم در منتهای آن، چاه عمق دیگر بود و در آنجا فرو رفتیم و باز به نقب‌های وسیعی بسیار رسیدیم که آب بسیار از سقف آن توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۲ می‌ریخت، و در یک طرفش دریاچه عظیمی بود که در آنجا جمع می‌شد و در طرف دیگر، گودال بسیار عظیمی بود و این آب به آنجا می‌ریخت و از صدای آب معلوم بود که عمق بسیار دارد اما تهش را نتوانستیم دید و در کنار آب، راه باریکی بود به مشقت بسیار از آنجا عبور کردیم و به نقب دیگر رسیدیم و هم چنین می‌رفتیم تا به جایی رسیدیم که استخوانی چند و جام‌های پوسید، در کناری بود که معلوم بود جمعی آمده بودند و در اینجا مرده بودند. و در آنجا هر چند سعی کردیم نتوانستیم چراغ افروخت، باز جرأت کردیم دست می‌مالیدیم و می‌رفتیم تا به چهار صفه وسیع رسیدیم و در آنجا روشنائی قلیلی از سقف ظاهر می‌شد و سوراخ معینی نبود و هر چند دست مالیدیم رخنه و نقبی ظاهر نشد و از یک طرفش سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و بر دور آن که دست مالیدیم چنان ظاهر شد که چاهی بود و این سنگ روی آن را گرفته، ناامید شدیم و به آلت ساعتی که همراه داشتیم دست مالیدیم، معلوم شد که اول زوال است و پیش از طلوع آفتاب داخل نقب شده بودیم و در آنجا نماز ظهر و عصر را اداء کردیم و بر قادر بی‌نیاز توکل کرده اراده معاودت نمودیم و از راهی که رفته بودیم به گمان و تخمین برگشتیم تا آن که به هدایت قادر ذو المنن در هنگام نماز خفتن بر سر نقب رسیدیم، و آن رفیق در آن وقت از ما ناامید شده بود اراده معاودت داشت و گفت در عرض راه یکی از نقبها که می‌رفتیم دست بر دیوارش که مالیدیم نرم می‌نمود به ناخن گرفتیم قدری در جیب نهادیم و دامن را پر کردیم و در بیرون ملاحظه توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۳ کردیم لاجورد نفیسی بود. و در وقتی که به آن چهار صفه رسیدیم فریاد بسیار کردیم آن مرد که در بیرون گذاشته بودیم گفت چون شما رفتید من به آن طرف کوه رفتم در اول زوال صدای ضعیفی از زمین شنیدم. و چون به قریه تفت برگشتیم مرد بسیار معمر صالحی از اهل آن قریه به ما رسید، چون بر حال ما اطلاع یافت گفت که من نیز در عنفوان شباب به این خیال محال با چند نفر متوجه آن نقب شدیم و آنچه دیده بود نقل کرد همه مطابق بود و گفت چون به آن چهار صفه وسیع رسیدیم در آنجا چاهی یافتیم و در آن چاه بسیار فرو رفتیم تا به قعر چاه رسیدیم، در قعر آن چاه راهی به قدر آن که دو آدم تواند رفت پیدا شد و در آن راه قریب ربع فرسخی رفتیم تا به چهار صفه وسیع دیگر رسیدیم و در آنجا روشنائی از یک جانب می‌نمود زیاده آن که در غار اول دیده بودیم و

برق و لمعان طلا و نقره بسیار از برابر می نمود چون به نزدیک رفتیم آب عمیقی پیدا شد، یکی از رفقا اراده کرد که به شنا عبور کند غرق شد و ما ترسیدیم و معاودت کردیم. و معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر رگی که پیدا می شده کار می کرده اند و چون به آخر می رسید به راه دیگر می رفته اند تا به آن آب منتهی شده و دست باز داشته اند. و مؤید این آن که می گفت که در اکثر جاها اثر کوره و سندان و اسباب اعمال ظاهر بود. چون این نقل غرابتی و با مضمون حدیث موافقتی داشت به توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۴ تقریب بر سیل اجمال مذکور شد العهده علی الراوی برگشتیم به ترجمه حدیث. [انتهی]

[فواید نباتات]

نظر کن ای مفضل در نباتات و انواع منافع که واهب حیات و خالق ارضین و سماوات در آنها مقرر ساخته، پس میوه ها را برای غذا آفریده و کاه ها را برای علف حیوانات و هیزم را برای برافروختن آتش و چوب را برای اصناف نجاری ها و پوست درختان و برگ و ریشه و ساق و صمغ آنها را برای انواع منفعت ها. اگر میوه ها که می خوریم برای ما بی درخت بر روی زمین به هم می رسید و بر شاخ درختان نمی بود هر آینه خلل بسیار در امور معاش ما به هم می رسید هر چند از فواکه منتفع می شدیم زیرا که منافع چوب و هیزم و علف و کاه و غیر ذلک از ما فوت می شد. و اینها منفعت های عظیم است قطع نظر از التذادی که آدمی را از دیدن گیاه های سبز و درختان خرم و گل های الوان و شکوفه های گوناگون حاصل می شود که هیچ لذتی را با آن برابر نمی توان کرد.

[لطف در ریع حبوبات]

فکر کن ای مفضل در این ربیعی که خدا در زراعت مقرر فرموده که از یک دانه صد دانه بیشتر و کمتر به هم می رسد و ممکن بود که هر توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۵ دانه که بکارند یک دانه از آن به وجود آید، و اگر چنین می بود فائده بر آن مترتب نمی شد زیرا که می باید که تخم سال دیگر به عمل آید و قوت زراعت کنندگان تا سال آینده حاصل شود، نمی بینی که اگر پادشاهی خواهد شهری از شهرها را آبادان کند، راهش آن است که تخمی به ایشان مساعده بدهد که ایشان در زمین پاشند و باید که آذوقه ایشان را تا وقت حصول حاصل به ایشان بدهد. پس نظر کن که آنچه عقلاء به فکر خود یافته اند و پیش از تفکر و ادراک ایشان در صنعت مدبر حکیم به عمل آمده، پس زراعت را آن مقدار ریع کرامت کرده که وفا به تخم ایشان و قوت زارعان بکند. و هم چنین درخت خرما و سایر میوه ها از دور خود جوجه ها بر می آورد و بسیار می شود که آنچه مردم قطع کنند برای آن که در جای دیگر غرس نمایند یا از برای حوائج دیگر به کار برند اصل درخت باقی باشد. و اگر آفتی به اصل درخت برسد بدلی داشته باشد و صنفش برطرف نشود.

[حکمت در نمو بعضی حبوب غلات]

تأمل کن در روئیدن بعضی از دانه ها مانند عدس و ماش و باقلا و اشباه اینها که در ظرفی چند مانند کیسه ها و خریطه ها می رویند تا آن خریطه ها محافظت نماید آنها را از آفت ها تا هنگامی که مستحکم شود. چنانچه حق تعالی طفل را در میان مشیمه برای همین جا داده توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۶ که از آفت ها در رحم محفوظ ماند. و اما گندم و اشباه آن را خدا در میان پوست صلبی قرار داده و بر سر هر دانه در میان خوشه نیزه آفریده که مرغان نتوانند آنها را از خوشه بربایند و ضرر به زراعت رسانند. اگر کسی گوید که: مرغان دانه ها را گاهی می ربایند. جواب می گوئیم که: بلی حکیم علیم چنین مقدر ساخته زیرا که مرغ نیز خلقی است از مخلوقات الهی و روزی می خواهد و خدا برای او آنچه از زمین می روید بهره مقرر ساخته، و لیکن این حجابها و نیزه ها را برای دانه ها مقرر گردانیده که مرغان ضرر بسیار نرسانند و فساد فاحش از ایشان به وجود نیاید، زیرا که اگر مرغان دانه ها

را بی مانع و مزاحم می یافتند، همه را ضایع می کردند و خود از بسیار خوردن می مردند، و زارعان به دستی تهی برمی گشتند، پس حق تعالی این وقایع را مقرر فرموده که دانه ها را قدری محافظت نمایند و اندکی از آن را بعد از به عمل آوردن مرغان بخورند و اکثرش برای آدمیان بماند زیرا که ایشان احقند به آن و تعب کشیده اند و زحمت ها برده اند تا دانه را به عمل آورده اند. و ایضاً احتیاج ایشان زیاده از احتیاج مرغان است.

[خلقت نباتات و کیفیت وصول غذا به آنها]

تأمل کن حکمت حق تعالی را در آفریدن درخت ها و اصناف گیاه ها، زیرا که چون آنها محتاجند پیوسته به غذا مانند احتیاج توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۷ حیوانات، و آنها را دهانی مانند دهان حیوانات نیست و حرکت نمی توانند کرد مثل جانوران برای تحصیل غذا، لهذا ریشه آنها را در زمین مرکوز گردانیده که از زمین غذای خود را بیرون آورند و به شاخها و برگ ها میوه ها برسانند، پس زمین مانند مادر تربیت کننده است و ریشه ها مانند دهان می گیرند و شیر می مکند. نمی بینی که ستون خیمه ها را چگونه به طناب ها از هر جانب می کشند تا راست بایستد و نیفتد و به جایی میل نکند، و هم چنین درختان و سایر نباتات ریشه ها در زمین دارند که از هر جانب در زمین کشیده شد. که نگاه دارد از افتادن و میل کردن، اگر این نمی بود چگونه درخت های طویل عظیم مانند نخل و صنوبر و چنار بر پا می ایستادند و از بادهای تند نمی افتادند. پس نظر کن به سوی حکمت حکیم که چگونه پیش از آن که بشر در صناعات خود تدبیر کنند بر طبق آن تقدیر فرموده، بلکه صنعت خیمه و اشباه آن را از روی خلق درخت و امثال آن برداشته اند زیرا که خلقت بر صنعت مقدم است.

[حکمت در برگها و وصف آنها]

تأمل کن ای مفضل آفریدن برگ را که هر برگی مانند رگ های بدن از هر جانب کشیده، بعضی غلیظ و بزرگند که در طول و عرض برگ ممتد گردیده، و بعضی باریکند که در میان رگ های گنده بافته شده و به یک دیگر متصل گردیده. اگر به دست می ساختند مانند صنعت توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۸ آدمیان در عرض یک سال از ساختن یک برگ فارغ نمی توانست شد و هر آینه محتاج بودند به آلات بسیار و حرکات بی شمار و گفتگوها و مشورت ها و در اندک وقتی از فصل ربیع نساج قدرت بصیر و جمیع آن گل های بدیع برگ های منیع و گیاه و درختان و سبزه و ریحان و شکوفه و شقایق نعمان آن قدر هویدا گردانیده که از وفورش صحرا و کوه و دشت به ستوه آمده بدون حرکت و سخن بلکه به محض قدرت کامله حکیم ذو المنن و امر مطاع خالق زمین و زمن، پس بدان علت آن رگ های ریزه را که در میان جمیع برگ پهن شده است برای آن که آب و غذا به توسط آن رگها در جمیع برگ جاری گردد. و در رگ های قوی حکمت دیگر هست که به صلابت و متانت خود برگ را نگاه دارد که پاره و پژمرده نشود، پس هر برگی شبیه است به برگها که به صنعت می سازند از جامه ها و در میانش چوب ها در طول و عرض تعبیه می کنند که آن را نگاه دارد و از هم نپاشد. پس صنعت حکیم حکایت از خلق می نماید اما کجا به آن می توان رسید.

[حکمت در هسته میوه ها و گیاه ها]

تفکر کن در هسته و دانه میوه ها و یک حکمت در آنها آن است که قائم مقام درخت است که اگر آفتی به آن برسد بکارند تا درخت دیگر بروید چنانچه چیزهای نفیس را در دو جا ضبط می کنند که اگر به یکی آفتی برسد دیگری باقی باشد. توحید مفضل- ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۹۹ و حکمت دیگر آن است که به اعتبار صلابتی که دارد میوه ها را به آن لطافت و نرمی نگاه می دارد و اگر آن نمی بود میوه لطیف از هم می پاشید و فاسد می شد و بعضی دانه ها را می خورند و از بعضی روغن بیرون می آورند و در

مصلح بسیار به کار می‌برند. و چون فائده دانه‌های میوه‌ها را دانستی، اکنون تفکر نما در آنچه در بالای دانه‌ها از رطب و انگور به عمل می‌آید، میوه‌ای در نهایت لذت و حلاوت اگر مانند میوه سرو و چنار می‌بود آن لذتها که بنی آدم از این میوه می‌بند فوت می‌شد، پس حکیم علیم این مطاعم لذیذه را در میوه‌ها برای تمتع انسان و التذاذ او مقرر ساخته.

[حکمت‌های نهفته در بهار و خزان درخت‌ها]

تفکر کن در انواع تدبیر علیم قدیر در اصناف شجر، به درستی که سالی یک مرتبه می‌میرد و حرارت غریزیه در جوفش محتبس و پنهان می‌گردد و متولد می‌گردد در آن مواد میوه‌ها، پس در فصل ربیع زنده می‌شود و به حرکت می‌آید و انواع فواکه را که برای تو حاضر می‌سازد هر میوه را در وقتش چنانچه در ضیافت‌ها هر لحظه حلوای لطیفی و طعام ظریفی نزد تو آورند، چون نیک تأمل کنی درختان باردار انواع لطائف بی‌شمار به کف گرفته‌اند و نزد تو دراز کرده و در صحن باغ شاخه‌های گل و طبق‌های ریاحین و نسرين و یاسمین به دست برداشته‌اند و نزد تو داشته‌اند که هر یک را خواهی بگیری اگر عقل داری چرا میزبان خود را نمی‌شناسی؟ توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۰ و اگر هوشیاری چرا اصناف این لطایف را نمی‌فهمی و شکر ولی نعمت خود را نمی‌گذاری؟ این همه اطمعه و ثمار و ریاحین و انهار و فواکه الوان و اطمعه فراوان در باغ و بستان و کوه و هامان برای تو مهیا کرده و تو منکر احسان و عاصی فرمان اوئی و به جای شکر، کفران و با نعمت، عصیان به جا می‌آوری؟

[شگفتی انار]

عبرت بگیر به خلق انار و آنچه در آن هویدا گردیده از آثار قدرت کریم غفار به درستی که در میان آن مانند تل‌ها از پیه نصب کرده و در جمیع اطراف آن تل‌ها دانه‌های انار را منصوب گردانیده و به یک دیگر چسبانیده، گمان می‌کنی، به دست چیده‌اند و دانه‌ها را چندین قسمت نموده و هر قسمتی را محجوب به لفافه گردانیده و آن لفافه را به لطافتی بافته‌اند که عقل در آن حیران است و جمیع اقسام را در میان پوست محکمی جا داده. پس تدبیر شریف در این خلق لطیف آن است که اگر میان انار تمام دانه بود راه غذا به سوی دانه‌ها نبود، پس این پیه را در میان دانه قرار داده و ته دانه‌ها را در آن منصوب گردانیده که از آن راه غذا به هر دانه برسد و آن لفافه‌ها را برای حفظ دانه‌های لطیف که ضایع نشوند بر روی آنها کشیده و آن پوست را محکم بر روی همه کشیده که آن توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۱ حباب به آن لطافت و طراوت از آفات سرما و گرما و غیر اینها محفوظ بماند. آنچه گفتیم اندکی است از بسیار در حکمت‌های خلق انار و زیاده از این بسیار است برای کسی که اطناب در کلام نماید و آنچه گفتیم کافی است برای دلالت و اعتبار.

[میوه‌های بزرگ از بوته‌های کوچک و ضعیف]

تفکر کن ای مفضل در خلقت کدو و خربوزه و هندوانه و خیار و امثال اینها. چون خالق حکیم مقدر فرموده که میوه‌های بزرگ از اینها به وجود آید چنان کرده که بر روی زمین پهن شوند، و اگر مانند زراعات و درختان دیگر راست می‌ایستادند کجا تاب برداشتن این میوه‌های گران می‌آوردند و پیش از رسیدن میوه در حد کمال، در هم می‌شکستند، پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته که بر روی زمین پهن گردد تا میوه‌های خود را بر روی زمین گذارد و زمین حامل میوه‌های آن گردد می‌بینی یک‌بته از کدو و خربوزه را چند دانه به روبروی خوابیده و میوه‌هایش بر دورش گذاشته مانند گربه که خوابیده باشد و فرزندانش بر دورش گرد آمده باشند و پستان‌های او را در دهن گرفته و شیر می‌مکند.

[شدت گرما برای رسیدن میوه‌ها در زمان نیاز]

و ایضاً نظر کن که این میوه‌ها در چه وقت می‌رسد که عین شدت توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۲ گرما و حرارت هواست و نفوس را نهایت اشتیاق به امثال آنها هست، و اگر اینها در زمستان می‌رسیدند هر آینه مردم از روی کراهت تناول می‌نمودند، یا آن که ضرر به بدنهای ایشان می‌رساندند. نمی‌بینی که نوعی از خیار در زمستان به هم می‌رسد و مردم امتناع می‌نمایند از خوردن آن مگر کسی که بسیار حریص باشد و پروا نکند از خوردن چیزی که به او ضرر رساند و رعایت عواقب امور نکند.

[درخت خرما و فایده‌های آن]

تفکر کن ای مفضل در درخت خرما چون ماده دارد که محتاج است که نر را بر آن بجهانند، برای آن نری آفریده مانند مردان که از برای آبتن کردن زنان خلق شده‌اند. تأمل کن خلقت درخت خرما را که چگونه از تار و پود بافته شده مانند جامه‌ها که به دست می‌بافند برای آن که صلب و محکم شود و از برداشتن خوشه‌های گران که نشکند و از بادهای تند کسری بر آن راه نیابد و برای بناهای سقف‌ها و پل‌ها و غیر آن به کار توان برد. و هم چنین سایر چوب‌ها را که ملاحظه می‌کنی بافته شده و اجزایش در طول و عرض در میان یک دیگر داخل شده‌اند مانند تداخل تار و پود و مع ذلک استحکامی دارد با نرمی که از آن آلات و ادوات و درها و پنجره‌ها به عمل توان آورد زیرا که اگر مانند سنگ، توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۳ محکم و سنگین بود و در سقف‌ها به کار نمی‌توانست برد و درها و کرسی‌ها و صندوق‌ها و امثال آن از آن نمی‌توانست ساخت. و از مصالح عظیمه که در چوب و تخته است، آن است که بر روی آب می‌ایستد و از آن کشتی‌ها به عمل می‌آید که مانند کوه از بارهای گران در آن جا می‌دهند و از شهر به شهر نقل می‌کنند با نهایت خفت مئونه و آسانی، و اگر این نمی‌بود، کار بر مردم دشوار می‌شد در حمل و نقل بسیاری از امتعه که بدون کشتی نقل آن‌ها میسر نیست یا بسیار دشوار است.

[لطف وجود گیاهان دارویی]

تأمل کن در عقاقیر و ادویه که هر یک را حکیم علیم برای امری آفریده و خاصیتی بخشیده، یکی در عروق و اعماق و مفاصل بدن نفوذ می‌کند و مواد غلیظه سوداویّه و بلغمیه را می‌کشد و دفع می‌کند مانند شاه‌ترّه و افیمنون. و دیگری بادها را دفع می‌کند مانند سکینج. و دیگری ورم‌ها و اشباه آنها را به تحلیل می‌برد. کی این خاصیت‌ها و قوت‌ها را در آنها قرار داده به غیر آن که آنها را آفریده است برای مصلحت عباد؟ و کی متفطن ساخته مردم را که این منفعت‌ها در آن هست به غیر از آنکه این منافع را در آنها قرار داده؟ و کی می‌تواند بود که مردم به عرض و اتفاق اطلاع بر این منافع جلیله به هم رسانیده باشند؟

[ملهم شدن حیوان عذیم العقل به مداوای خود]

و اگر تعلیم کنیم که انسان به عقل و تجربه به این خواص متفطن تواند شد، حیوانات و چهارپایان چگونه متفطن می‌شوند بدون الهام خالق اینها، چنانچه بعضی از درندگان مداوا می‌کنند جراحت خود را به بعضی از عقاقیر و صحت می‌یابند. و بعضی از طیور اگر قبضی در طبعشان به هم رسد به آب دریا حقه می‌کنند و باعث اطلاقشان می‌شود، و امثال این بسیار است. و شاید شک کنی منفعت این گیاه فراوان که در دشت و هامان می‌روید در مکانی چند که انسی و انیسی به هم نمی‌رسید و گمان کنی که زیادتى است و احتیاجی به آن نیست، و نه چنین است بلکه غذاهای وحشیان است و دانه‌هایش علف پرندگان است و چوب و شاخس هیزم

مسافران و شهریان است و بسیاری از آنها دواى امراض ابدان است. و بعضى پوستها را دباغى مى کنند و به بعضى متاعها را رنگ مى کنند و اشباه اينها از مصلحتها بسيار است مگر نمى دانی که خسیس تر و بى قدرتر از گياهها پيژر است و مانند آن و در آن انواع منفعتها است مثل آن که کاغذ از ايشان مى سازند، و پادشاهان و رعایا به آن محتاجند و حصير از آن مى سازند که هر صنف از مردم آن را به کار مى فرمایند. و غلافها را برای محافظت ظروف آبگینه و غیر آن مى سازند و ظروف که در صندوقها گذارند در ميانش پر مى کنند که نشکند و اشباه اين از منافع در آن بسيار است. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۵

[منافع اخس اشيا]

پس عبرت بگیر بر آنچه مشاهده مى نمائی از اصناف منفعتها در صغیر و کبیر خلق و آنچه قیمتی دارد و آنچه قیمت ندارد. و از عذره انسان و سرگین حیوانات چیزی خسیس تر و حقیرتر نمى باشد که اکثر آنها با دنائت نجاست را جمع کرده اند و نفع آنها را در زراعات و بقول و خضرافات و فواکه به مرتبه ای است که هیچ چیز به آن برابری نمى کند حتّى آن که هیچ یک از سبزیها به صلاح نمى آید و نمو نمى کند. مگر به عذره و سرگین که همه کس آنها را نجس و قدر مى شمارند و نزدیکشان نمى روند. بدان که منزلت و منفعت هر چیز در خور قیمتش نمى باشد، بلکه دو قیمت و دو بازار مى باشد، یکی بازار کسب و تجارت، و دیگری بازار علم و معرفت، پس چیزی که قیمتش کم باشد در باب علم و معرفت و استدلال و اعتبار، آن را حقیر مشمار و اگر طالبان کیمیا بدانند که عذره چه منفعت دارد از برای آنها، هر آینه بخرند آن را به گرانترین ثمنها.

[خاتمه مجلس سوم]

مفضل گفت: که چون سخن بدینجا انجامید و وقت زوال شد و مولای من به نماز برخاست، گفت: فردا بامداد به نزد من بیا ان شاء الله. من به منزل خود مراجعه کردم با یک عالم سرور و ابتهاج به آنچه توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۶ مولایم به من بخشید از خزائن علم و معرفت، و منعم حقیقی را شکر کردم به این نعمت و شب را به امید وعده صباح به انواع شادی و ارتیاح به روز آوردم. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۷

مجلس چهارم: [در مصالح وجود ناملايمات و مصايب]

اشاره

مفضل گفت: که چون بامداد روز چهارم شد، به خدمت مولای خود شتافتم، چون رخصت دخول و جلوس یافتم به دو زانوی ادب در خدمت امام رفیع النسب نشستم، پس فرمود که: از ما است تحمید و تنزیه و تعظیم و تقدیس اسمی که از همه نامها قدیمی تر «ا» است، و نوری که از سایر انوار عظیم تر است، یعنی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۸ خداوند علی علّام، صاحب جلال و اکرام و انشاکننده انام، و فانی کننده عالمها و زمانها و صاحب رازهای پنهان و علم غیبی که مخفی است از دیگران و نامهایش مخزون است نزد دوستانش، و علومش از اغیار مکنون است. و صلوات و برکات بلا نهایت بر رساننده وحی و اداکننده رسالت که فرستاده است او را بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب و دعوت کننده به سوی خدا به توفیق او و سراج منیر راه هدایت تا هر که گمراه گردد بعد از اتمام حجت هلاک شده باشد و هر که به ایمان و هدایت زنده گردد از راه دلیل و برهان به منازل عرفان رسیده باشد. «ا» و درود بر آل بی مثال او باد. صلوات طیبات و زاکیات و تحیات نامیات و سلام و رحمت و برکات ابد الابدین و دهر الداهرین. و ایشانند سزاوار هر تحیت و کرامت. شرح کردم برای تو ای مفضل! دلیلها برای وجود و علم و حکمت خالق اشیاء

و شواهد بر تدبیر و تقدیر ملک قدیر در خلق انسان و حیوان و شجر و گیاه و غیر آن قدر که عبرت گیرد هر عاقلی. و اکنون شرح می‌کنم برای تو آفت‌ها را که حادث می‌شود در بعضی از زمان‌ها و آنها را گروهی از جاهلان وسیله گردانیده‌اند برای انکار خلق و خالق و تدبیر و تقدیر و آنچه انکار می‌کنند و مخالف توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۰۹ حکمت می‌دانند وقوع آنها را در این عالم ملاحظه که به صانع قائل نیستند و اتباع مانی نقاش که به دو خدا قائلند از مکاره و آلام و مصائب و مرگ و فنا. و آنچه طبیعیان حکماء می‌گویند که اشیاء به طبایع خود می‌آیند و می‌روند بی‌مدبری و صانعی، در این امور سخن می‌گوئیم تا ردّ اقوال ایشان بر تو آسان گردد.

[آفات و بلاها]

گروهی از جاهلان و ملحدان قائلند **اللَّهُ أَنَّى يُؤفِّكُونَ**. «۱» آفت‌هایی را که در بعضی از زمان‌ها حادث می‌شود مانند: و باء و طاعون و یرقان و انواع بیماری‌ها و تگرگ و ملخ که زراعت و میوه‌ها را ضایع کنند، وسیله کرده‌اند برای انکار خلق و شبهه گردانیده در وجود خالق قدیر. پس در جواب ایشان می‌گوئیم که: اگر خالق و مدبری در عالم نمی‌بود می‌بایست که زیاده از این فتنه و فساد و آفات و حوادث در جهان پدید آید، مثل آن که آسمان بر زمین بیفتد یا زمین به آب فرو رود، یا آفتاب از طلوع تخلف نماید و هرگز طالع نشود، و نه‌رها و چشمه‌ها خشک شوند به نوعی که یک قطره آب در آنها به هم نرسد، و هوا را کد شود که مطلقاً باد حرکت نکند تا همه اشیاء فاسد گردد، یا آب دریا بر زمین جاری گردد که عالم را غرق کند. و باز این آفت‌ها که گاهی می‌رسد از طاعون و ملخ و امثال اینها، توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۰ چرا داریم و ممتد نمی‌گردد تا آنچه در عالم هست مستأصل گرداند، بلکه گاهی به هم می‌رسد و زود برطرف می‌شود؟ نمی‌بینی که عالم از این احداث جلیله که موجب بوار و هلاک اهل عالم است محفوظ و مصون است و گاهی ایشان را به آفات قلیلی می‌گزد و می‌ترساند برای تأدیب و تقویم ایشان و باز به زودی از ایشان زایل گرداند تا وقوع آنها پندی و نصیحتی باشد برای ایشان و ازاله‌اش رحمتی و نعمتی باشد بر ایشان.

[مفاسد عدم آفات]

و به تحقیق که انکار می‌کنند ملاحظه و اتباع مانی مکاره و مصائبی را که به مردم می‌رسد و می‌گویند که اگر برای این عالم خالق رحیم و مهربانی باشد، چرا این امور ناخوش به ظهور می‌آید؟ و گویند این سخن را گمان آن است که می‌باید عیش آدمی در دنیا از هر کدورتی خالص و صاف باشد و به هیچ المی مشوب و مخلوط نباشد، و اگر چنین بود آن مقدار شرّ و طغیان و فساد به هم می‌رسید که نه برای دنیا به کار می‌آید و نه برای آخرت چنانچه می‌بینی گروهی را که به ناز و نعمت بر آمده‌اند و در امنیت و توانگری و رفاهیت نشو و نما کرده‌اند به مرتبه از طغیان و کفران می‌رسند که گویا فراموش کرده‌اند که از جنس بشرند یا مربوط مدبر قضا و قدرند، یا محتمل است که ضرری به ایشان برسد یا مکروهی بر ایشان نازل گردد، و به توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۱ خاطر ایشان نمی‌رسد که ضعیف را رحم کنند، یا فقری را دستگیری نمایند، یا اگر مبتلایی را ببینند بر او رقت کنند، یا نسبت به بیچاره مهربانی اظهار نمایند، یا تعطفی برای مکروهی به عمل آورند و چون مکروهی ایشان را گزید و شدت مصیبتی یا دردی را یافتند پند پذیر می‌گردند، و بسیاری از آنها را که جاهل و غافل بودند می‌فهمند و از کثرت معاصی و فسادها که که مرتکب بودند تائب و متزجر می‌گردند. و گروهی که موزیات را در عالم نمی‌پسندند، مانند کودکان که مذمت می‌نمایند دواهای تلخ ناگوار را و به خشم می‌آیند از منع کردن ایشان از اطعمه لذیذ که ضرر می‌رساند به ایشان، و کسب آداب و علوم و صنعت‌ها را دشمن می‌دارند، و دوست می‌دارند که پیوسته احوال خود را به لهو و لعب و بطالت بگذرانند و هر طعام و شرابی که خواهند بخورند و بیاشامند و نمی‌یابند که به بطالت نشو و نما کردن چه ضررها به دین و دنیا می‌رساند، و اطعمه و اشربه لذیذ

ضاره چه دردها در ابدان ایشان احداث می نماید، و نمی فهمند که در تحصیل آداب حسنه و عواقب حمیده منظور است، و در آشامیدن دواهای تلخ منافع پسندیده می شود، بسا المها که راحت ها در عقب دارد، و بسا تلخی ها که شیرینی ها بار می آورد.

[اشکال هایی بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن ها]

اگر کسی گوید که: چرا آدمیان را همه معصوم نیافریدند که قادر بر توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۲ معاصی و بدی ها نباشند تا آن که محتاج به تنبیه به این آلام و اسقام نباشند؟ جواب می گوئیم که: اگر چنین بودند همه بر حسنه مستحق ثواب و حمد و ستایش نمی شدند. «۱» و اگر گویند که: اگر خدا او را به نعیم و لذات بهشت رساند، چه ضرر می رسد به او که مستحق ثواب نباشد و او را بر حسنات ستایش نکند؟ جواب گوئیم که: شما عرض کنید بر مردی که بدنش و عقلش صحیح باشد و به تنعم و رفاهیت بنشیند و دیگری اسباب عیش او را آماده کند بدون سعی و عملی و استحقاقی، آیا قبول این امر می کند و طبعش به این حالت خسیس راضی می شود؟ اگر عقلش سلیم است البته به اندک نعمتی که به اندک سعی و حرکت بیابد راضی تر خواهد بود از آن که نعمت بسیار بدون سعی و استحقاق به دستش آید، هم چنین نعیم آخرت برای اهلش به آن کامل و تمام است که سعی در آن کرده اند و به استحقاق یافته اند، پس نعمت در این باب بر آدمی مضاعف گردیده که او را قوت سعی در دنیا داده اند و راه تحصیل درجات آخرت به او نموده اند و ثواب جزیل بر عمل و سعی او مقرر فرموده اند: کسی سرور و لذت او در آخرت به این سبب مضاعف است. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۳ اگر گویند که: چون گفتی که عصمت به جبر منافات با استحقاق دارد، ممکن بود که بدون عصمت مردم را تکلیف نماید و به هر حال ایشان را به بهشت برد و هر که خواهد که نعیم اخروی با استحقاق بیابد، اطاعت کند و هر که نخواهد و به نعیم بی سعی راضی باشد بدون عمل ثواب بیابد. جواب گوئیم که: اگر این راه بر مردم گشوده شود که با وجود گناه ثواب یابند و بیم عقاب نداشته باشند هر آینه در ارتکاب فواحش و معاصی اکثر خلق چندان مبالغه نمایند که فساد در زمین پیدا شود و یک دیگر را بکشند و ظلم و بیداد کنند و حکمت عدل حق تعالی باطل گردد و تدبیر به تعطیل مبدل شود و فساد این امر در غایت ظهور است.

[اشکال دیگر]

و گاهی این ملاحظه معطله «۱» در ابطال تدبیر و انکار خالق خیر چنگ می زنند به آفت ها که در میان خلق به هم می رسد و نیکوکار و بدکار را فرو می گیرد و بدکار نجات می یابد. می گویند در تدبیر حکیم روا باشد که نیک و بد در اینها مساوی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۴ باشند، یا آن که حال بد کردار بهتر از حال نیکوکار باشد. پس جواب می گوئیم که: این آفت ها و بلاها اگر چه به صالح و طالح هر دو می رسد، اما حق تعالی صلاح هر دو صنف را در این دانسته، اما صالحان به سبب بلا متذکر می شوند نعمت های حق تعالی را که در حال صحت به ایشان عطا کرده و این باعث شکر و صبر ایشان می گردد، و اما طالحان و بد کرداران زیرا که چون این بلاها به ایشان رسد طغیان ایشان را کم می کند، و منع می نماید ایشان را از معاصی و فواحش. و اگر از آن بلا سلامتی یافتند برای دو صنف نفع می بخشد، زیرا که صلحا در بر و نیکی و صلاح می افزایند و بصیرت ایشان زیاده می گردد، و فجّار و اشرار رأفت و رحمت پروردگار خود را می دانند و احسان ملک مَنان بدون استحقاق ایشان، ترغیب می کند ایشان را بر نیکی و عفو نسبت به کسی که بدی کند به ایشان. و شاید کسی گوید که: آنچه گفتیم (در تلف شدن اموال است، پس چه می گوید در آنچه مردم در بدن های خود به آن مبتلا می شوند و موجب تلف شدن ایشان می گردد مانند: سوختن و غرق شدن به سیل و زلزله؟ در جواب می گوئیم که: در اینها نیز رعایت مصلحت هر دو صنف شده است، اما نیکان و ابرار زیرا که در مفارقت دنیا راحت می یابند از تکالیف آن و نجات می یابند از مکاره آن. و اما اشرار و فجّار زیرا که کفّاره بعضی از گناهان

ایشان می شود و ایشان را مانع می گردد از ازدیاد معاصی. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۵ و مجمل سخن آن است که: خالق علیم و قادر حکیم هر یک از اینها را بر وجه مصلحت و از برای خیر و منفعت عباد به عمل می آورد و آنچه به ظاهرش می نماید به جهت خیر جاری می گرداند چنانچه اگر باد درخت عظیمی را بیندازد و صانع دانا آن را در منافع عظیمه مانند در و پنجره و ستون و غیر اینها به کار برد ضرر را به نفع مبدل گردانیده، هم چنین مدبر حکیم آفاتی که در ابدان و اموال مردم عارض می گردد همه را خیر و منفعت می گرداند. اگر کسی گوید که اگر این مفسد در ابدان و اموال عارض نمی شد چه می شد و چه مفسده لازم می آمد؟ جواب گوئیم که: اگر اینها نمی شد، مردم به سبب امتداد سلامت و رفاهیت و نعمت میل می کردند به سوی معاصی، و فحشاء در ارتکاب گناهان مبالغه می کردند، و صلحا در عبادت و طاعت و نیکی سست می شدند و غالب حال خلق آن است که در راحت حال و وفور نعمت آن دو حالت ایشان را عارض می گردد و این حوادث که بر ایشان حادث می شود ایشان را می ترساند و مانع می گردد ایشان را از معصیت و متنبه می گرداند ایشان را که میل کنند به سوی امری که موجب رشد و صلاح ایشان باشد. و اگر اینها بر ایشان وارد نشود هر آینه از حد به در خواهند رفت در طغیان و معصیت، چنانچه طاغی شدند در زمان های گذشته تا واجب شد بر ایشان هلاک و بوار به طوفان و لازم شد پاک گردانیدن زمین از ایشان. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۶ و از جمله چیزهایی که ملاحظه انکار می کنند، مرگ و فنا است و گمان آن است که اگر مردم در این دنیا همیشه می بودند نمی مردند و به بلاها مبتلا نمی شدند بهتر بود. چون به غایت این امر نظر کنی می دانی که خطا است، زیرا که اگر هر که داخل عالم شده و خواهد شد بمانند و نمیرند، هر آینه زمین بر ایشان تنگ شود و مزارع و اقوات کمی کند. اکنون که مرگ ایشان را فانی می کند در مساکن و مزارع با یک دیگر معارضه می کنند که جنگ ها میان ایشان به هم می رسد و خون ها ریخته می شود، و اگر متولد می شدند و نمی مردند چگونه می شد حال ایشان؟ البته بر ایشان غالب می شد شر و حرص و قساوت و سنگینی دل. و اگر از مرگ نمی ترسیدند و امید حیات ابد به خود می داشتند، به هیچ چیز در دنیا قانع نمی شدند و به کسی چیزی نمی دادند و امری که بر ایشان واقع می شد هرگز فراموش نمی کردند و تسلی نمی یافتند زیرا که به یاد مرگ مصائب و محن گوارا می شود و از زندگانی و سایر امور دنیا ملال به هم می رسانند، چنانچه می بینی که جمعی که عمرشان دراز شد، از زندگی ملول می شوند و آرزوی مرگ می کنند که از مشقت های دنیا راحت یابند. اگر گویند ملال از حیات به سبب مکاره و تعب های دنیا است، اگر تعب ها و الم ها را از ایشان بردارند آرزوی مرگ نخواهند کرد. جوابش آن است که گفتیم که: اگر چنین می بودند ایشان را طغیانی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۷ به هم می رسید که ضرر به دین و دنیای ایشان و دیگران داشت. و اگر گویند که: باید توالد و تناسل میان ایشان نشود تا به نمردن، مساکن و معاش بر ایشان تنگ نشود. جواب گوئیم: در این صورت اکثر خلق از نعمت حیات و تمتع به نعمت های دنیوی و اخروی واهب خیرات و مفیض برکات محروم می ماندند و جمیع نعمت ها مخصوص جماعت قلیلی می بود که اول از بیدای عدم به سرای وجود داخل شدند، و نعمت خداوند بی منت باید که عام باشد هر یک از مواد قابله ممکنات به قدر قابلیت و استمداد بهره مند گردند.

شبهه دیگر

اگر گویند که: بایست در اول جمیع افراد بشر که تا انقراض عالم موجود شوند بیافریند و همه را در دنیا تا قیامت زنده بدارد. جواب گوئیم که: همان مفسده تنگی مساکن و معاش عود می کرد. و ایضاً اگر توالد و تناسل نبود، انس گرفتن خویشان به یک دیگر و اعانت ایشان کردن یک دیگر را نزد شدايد بر طرف می شد و لذت تربیت فرزندان و سرور به ایشان نمی بود و رعایت حقوق پدر و مادر و اقارب و ثواب ها که بر اینها مترتب می شد مفقود می شد، پس آنچه گفتیم دلیل است بر آن که آنچه در خاطرها گذرد از احتمالات به توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۸ غیر آنچه تقدیر کرده است مدبر ارضین و سماوات همه سفاهت رأی و

محض خطاست.

[اشکال دیگر]

و شاید کسی طعن کند بر تدبیر علیم خبیر از جهت دیگر و گوید که: چگونه نظام این عالم به تدبیر باشد و حال آن که می بینیم در این دنیا مدار بر ظلم و فساد است و قوی بر ضعیف ستم می کند و مالش را غصب می کند و ضعیفا پامال اقویا می گردند، و صالحان فقیر و مبتلا می باشند و فاسقان به عافیت و نعمت می گذرانند، و کسی که مرتکب فواحش و معاصی شود به زودی عقوبت به او نمی رسد. و اگر در عالم مدبری می بود بایست نیکان روزی فراوان یابند و بدان محروم گردند و اقویا نتوانند که به زیر دستان جور و ستم کنند بایست که هر یک مرتکب معصیتی شود، به زودی عقوبت آن را بیابد تا منزجر گردد و موجب تنبیه دیگران گردد. جوابش آن است که اگر چنین می بود فضیلتی که انسان را بر سایر حیوانات هست که کارها را از اراده و اختیار به محض تحصیل رضای رب کریم به عمل آورند و اعتقاد به ثوابت اخروی داشته باشند و بدین جهت اتیان به طاعات و ترک منهیات نمایند برطرف می شد، و مردم مانند چهار پایان می بودند که ایشان را ساعت به ساعت به تخویف عصا و تازیانه و تطمیع علف و دانه کار فرمایند، و هیچ کس توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۱۹ از روی یقین به ثواب و عقاب آخرت کار نمی کرد و به این سبب ایشان از حد انسانیّت بیرون می رفتند و به منزله چهارپایان و بهایم می شدند، و مدار عمل ایشان بر نفع و ضرر عاجل می شد و از ثواب آجل غافل می گردیدند. و ایضاً صالحان عمل شایسته نمی کردند مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی ترک ظلم و فواحش و معاصی نمی کرد مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل شود تا آن که جمیع اعمال عباد به طاعات عباد بر امر حاضر جاری می شد و به یقین آخرت مطلقاً مثوب نبود و مستحق ثواب عقبی و نعیم دایم روز جزا نمی شدند با آن که این اموری که طعن کننده ذکر کرد از فقر و غنا و عافیت و بلا چنان نیست که همیشه بر خلاف قیاس او جاری باشد، بلکه گاهی بر وفق گمان او جاری می شود چنانچه می بینی بسیاری از صالحان مال فراوان دارند و به رفاهیت زندگانی می کنند برای آن که مردم گمان نکنند که کفار همیشه در نعمتند و ابرار پیوسته در زحمت، و این باعث شود که مردم اختیار فسق بر صلاح کنند و بسیاری از فساق چون فسق ایشان به نهایت رسید و ضرر ایشان بر مردم و برخورد بسیار شد در دنیا با ایشان عقوبات عظیمه نازل می شود، چنانچه نیز «فرعون» و اصحابش را به غرق هلاک کرد، و «بخت النصر» را به سرگردانی توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۰ هلاک نمود و «بلیس» را کشت. و اگر عقوبت بعضی از اشرار و مثوبت جمعی از اخیار را برای مصالح بسیار تأخیر کند به دار القرار، موجب بطلان تدبیر عزیز جبار نیست زیرا که بعضی از پادشاهان زمین گاه است که انتقام بعضی از نافرمانان و انعام گروهی از مطیعان را برای مصلحتی چند تأخیر می کنند و منافی تدبیر ایشان نیست، بلکه عقلاً اینها را از تدبیرات حسنه ایشان می شمارند. و هر گاه براهین قطعی و دلایل یقینیه دلالت کند بر آن که اشیاء را خالق حکیم قادری هست باید که آنچه بینند حمل بر حسن تدبیر او کنند زیرا که صانع خلق خود را مهمل و ضایع نمی گذارد مگر به یکی از سه وجه: اول - آن که عاجز باشد. دوم - آن که جاهل باشد به کیفیت تدبیر. سوم - آن که شرارت او مانع باشد از ایصال خیر و نفع به عباد، و جمیع اینها در حق خالق عالم جل و علا محال است زیرا که خالق چنین خلقی با این عظمت و وسعت و کمال عاجز نمی باشد و نظام چنین که در عالم مشاهده می شود و مصالحی که در هر چیز به عمل آمده از جاهل به وجود نمی آید و چنین صناعی را به جهل نسبت نمی توان کرد و خداوند با این کمال و رفعت و با این لطف و رحمت و منعم به این جلال نعمت به شرارت و خست منسوب نمی باشد. پس معلوم شد که صانع این خلق به حسن تقدیر تدبیر خلق خود توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۱ می نماید و هر چند عقل ما به مصالح بسیاری از آن نرسد زیرا که بسیاری از تدابیر ملوک و حکمت های افعال ایشان را عامه رعایا نمی فهمند و اسباب آنها را نمی دانند که بر وجه حکمت واقع شده بود، و از بعضی احوال ملوک استدلال بر افعال و اعمال ملوک الملوک می توان کرد. و اگر دوائی را

دو مرتبه یا سه مرتبه به کار برند و اثر حرارت یا برودت از آن مشاهده نمایند حکم می کنند که حارّ است یا بارد است و شک نمی کنند در آن، چرا این جاهلان آنقدر شواهد حکمت و صواب در هر چیز مشاهده می کنند که عقل از احصای عشری از اعشار آن به عجز و قصور معترف است و حکم به صواب تدبیر و وجود مدبّر قدیر خیر نمی کنند. اگر به فرض محال، نصف آنچه در عالم موجود است وجه حکمت در آنها مخفی باشد، هر آینه عاقل نباید حکم به اهمال و عدم مدبّر ذو الجلال کند زیرا که وجوه حکمت و صواب که در نصف دیگر ظاهر است، کافی است برای حکم به حسن تدبیر و علم به وجود صانع قدیر، پس چگونه این توهم توان کرد با آن که هر چه را تفتیش نمائی و به عقل صحیح در آن نظر کنی بر نهایت استقامت و کمال یابی و هر وضعی که برای عالم تقدیر کنی چون تأمل آن وضعی که هست بکنی از آن نیکوتر است. بدان ای مفضل! که نام این عالم به زبان یونانی که جاری و معروف است نزد ایشان «قوسموس» است. و تفسیرش در لغت ایشان زینت توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۲ است. و فلاسفه و مدّعیان حکمت عالم را چنین نام کرده اند برای حسن تقدیر و ثواب انتظامی که در آن مشاهده کرده اند، پس راضی نشدند به آن که تقدیر و نظام نام کنند تا آن که او را زینت نامیدند تا خبر دهند که با اتقان و احکامی که دارد در غایت حسن و بها و زینت است. تعجب کن ای مفضل از گروهی که حکم نمی کنند بر صناعت طب و به خطا با آن که می بینند که طیبیان خطای بسیار می کنند و حکم می کنند بر عالم به اهمال با آن که هیچ چیز آن را مهمل نمی یابند! بلکه تعجب کن از اخلاق گروهی که دعوی حکمت می کنند و چون وجه صواب در امری از امور عالم بر ایشان مخفی ماند زبان می گشایند به مذمت خالق حکیم! و عجب است از «مانی» مخذول که دعوی اسرار می کند و چون بعضی از شواهد حکمت در خلق اشیاء بر او مخفی مانده نسبت داده است خلق را به خطا و خالق را به جهل تبارک الله الحکیم الکریم و سبحان الله العلی العظیم. و از همه عجب تر، ملاحظه معطله اند که می خواهند به حسّ ادراک کنند چیزی را که به عقل در نمی آید و چون حق تعالی را به حواس ادراک نمی توان کرد انکار می کنند و می گویند که آن چه را به حواس ظاهر ادراک نکنیم اقرار به وجودش نکنیم و چون گویند به ایشان که خدا به عقل مدرک نمی شود، می گویند که: چون می تواند بود که چیزی به عقل مدرک نگردد؟ توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۳ جواب گوئیم که: او بالاتر از مرتبه ادراک عقل است چنانچه دیده مرتبه از ادراک دارد و بالاتر از مرتبه خود ادراک نمی تواند کرد و بدون شرایط رویت نمی تواند دید، هم چنین عقل بالاتر از مرتبه خود را ادراک نمی تواند کرد به درستی که اگر سنگی بینی در هوا بلند شده می دانی که شخصی او را انداخته است و این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم می کند که سنگ به خودی خود بالا نمی رود. نمی بینی که بصر در اینجا عاجز است و عقل حکم می کند و هم چنین عقل در معرفت خالق حدی دارد که از آن نمی توان گذشت، چنانچه می داند که جایی دارد و آن را ندیده است و به حاسه از حواس، ادراک آن نکرده است و حقیقت آن را نمی داند. و هم چنین به عقل می داند که صانعی دارد که او را ایجاد کرده اما احاطه به کنه ذات و صفات او نکرده. اگر گویند که: چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته که به عقل لطیف او را بشناسد و حال آن که عقل او قاصر است از احاطه به او؟ گوئیم که: معرفت خود را آن قدر به ایشان تکلیف نموده که در وسع ایشان هست و از عهده آن بر می آیند و آن معرفت آن است که یقین کند به وجود او و امر و نهی او را اطاعت نمایند، و تکلیف نکرده است ایشان را که او را به کنه ذات و صفات بشناسند. چنانچه پادشاه تکلیف نمی کند رعیت خود را که بدانند که او دراز است یا کوتاه، یا سفید است یا سیاه، بلکه ایشان را مکلف می سازد که اذعان کنند به توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۴ پادشاهی او و قبول کنند فرمان او را. نمی بینی اگر مردی به در خانه پادشاه بیاید و بگوید که خود را به من بنما که خوب تو را بشناسم و گر نه طاعت تو را نمی کنم، هر آینه مستحق عقوبت پادشاه خواهد شد. هم چنین اگر کسی گوید که: من اطاعت خالق نمی کنم تا او را به کنه بشناسم، هر آینه خود را در معرض سخط او در آورده خواهد بود. اگر گویند که: ما او را وصف می کنیم که عزیز است و حکیم و جواد است و کریم؟ جواب گوئیم که: اینها همه صفات اقرار است نه صفات احاطه، زیرا که اذعان می کنیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمی دانیم بلکه به وجهی تصور

کرده‌ایم. و هم چنین «قدیر» و «جواد» و سایر صفات کمالیه او را اثبات می‌کنیم اما آن صفات را به کنه ندانسته‌ایم چنانچه آسمان را می‌بینیم و حکم به وجودش می‌کنیم اما حقیقت و جوهرش را نمی‌دانیم و دریا را می‌بینیم اما عمقش را و منتهایش را نمی‌دانیم و امر او بالا-تر است از این مثال‌ها و مثل‌ها قاصر است از او و اما عقل را راهنمایی می‌کند به سوی معرفت او. اگر گویند که: چرا مردم اختلاف کرده‌اند در ذات و صفات او؟ گوئیم: برای آن که او هام و عقول قاصراند از رسیدن به ساحت و جلالت و عظمت او، چون از اندازه خود تجاوز کرده‌اند و طلب معرفت او نموده‌اند و می‌خواهند احاطه به کنه او کنند با آن که عاجزند از ادراک امری چند که در خفا از او پست‌ترند، لهذا حیران توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۵ شده‌اند و هر یک به نادانی سخنی گفته‌اند. از جمله چیزهایی که پست‌تر از ذات اقدس اوست و عقل عاجز است از معرفت آن، این آفتاب است که می‌بینی که بر عالم طالع می‌شود و کسی حقیقت او را نمی‌داند و به این سبب فلاسفه در حقیقت آن سخن‌های مختلف گفته‌اند: بعضی گفته‌اند که: فلکی است میان تهی و مملو از آتش است و دهانی دارد که این حرارت و شعاع از آن ساطع می‌شود. و بعضی گفته‌اند: مانند ابر است «۱» و بعضی گفته‌اند: از آبگینه است و قبول ناریت از عالم می‌کند و شعاعش را بر عالم می‌افکند. و بعضی گفته‌اند: جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد می‌شود، و بعضی گفته‌اند: اجزای بسیار است که از آتش مجتمع شده. و بعضی گفته‌اند: جوهر پنجم است به غیر از عناصر چهارگانه. باز در شکلش اختلاف کرده‌اند: بعضی گویند: صفحه عریضی است. و گروهی گویند که: کره مدح‌رجه‌ای است. هکذا در مقدارش اختلاف دارند: بعضی گمان کرده‌اند که به قدر زمین است، و بعضی گفته‌اند کمتر از زمین است، و بعضی گفته‌اند که از جزیره عظیمه بزرگتر است، و اصحاب هندسه می‌گویند که: صد و توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۶ هفتاد برابر زمین است، پس اختلاف اقوال در آفتاب دلیل است بر آن که حقیقتش را درست نیافته‌اند و به گمان، سخنها گفته‌اند: هر گاه که آفتاب دیده می‌شود و حس ادراک آن می‌کند و عقول حکماء از حقیقت آن عاجزند، چگونه توانند یافت حقیقت خداوندی را که به حس در نیاید و عقل و وهم به ساحت عزت‌ش راه نیابد؟ مترجم گوید: که آن که در حقیقت شمس میان متأخرین حکماء که اقوال ایشان متداول است مشهور است آن است که جوهر دیگر است غیر عناصر اربعه. و در شکلش، مشهور کروی بوده است. و در مقدارش آن که صد و شصت برابر زمین و ربع و ثمنی است. و اقوال مذکوره اقوال قدمای حکماست که در این زمان متروک است. [انتهی پس حضرت فرمود که: اگر کسی گوید که: چرا از خلق پنهان شده؟ جواب گوئیم که: مستتر و پنهان شدن ذات مقدس نه به آن معنی است که به اراده خود را مستور گردانیده، چنانچه پادشاهان یا دیگران بدرها و پرده‌ها و دیوار پنهان می‌شود از رعیت خود، بلکه معنیش آن است که ذات مقدس از آن لطیف‌تر و رفیع‌تر است که عقل ادراک او تواند کرد، چنانچه «نفس ناطقه» که یکی از مخلوقات او است ادراک آن به فکر و نظر میسر نیست. اگر گویند که: چرا لطیف و متعالی گردیده است از ادراک او هام. گوئیم که: چون چیزی که خالق هر چیز باشد می‌باید که در صفات توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۷ مباین همه باشد و بلندتر از همه چیز باشد. اگر گویند: چه معنی دارد لطیف بودن و متعالی بودن او؟ جواب گوئیم که: سؤالی که در اشیاء کنند و طلب معرفت او نمایند به چهار وجه می‌تواند بود: اول: آن که بدانند که موجود است یا نه. دوم: آن که بدانند کنه حقیقت ذاتش را. سوم: آن که بشناسند چگونگی و صفات او را. چهارم: آن که بدانند علت و غایت وجودش را. و هیچ یک از این وجوه را در خالق نمی‌توان دانست به غیر آن که موجود است، و اما کنه ذات یا کنه صفات، پس دانستن آنها را محالات است و طلب معرفت در این مقام ساقط است زیرا که خالق جلّ شأنه علت همه چیز است و او را علت نیست، و غایت در چیزی می‌باشد که معلول علت باشد و علم آدمی به آن که خدا موجود است، مستلزم آن نیست که کنه حقیقت و چگونگی او را بدانند، بلکه در تصدیق به وجود، تصوّر به وجهی از وجوه کافی است. و هم چنین امور روحانیه لطیفه را می‌دانیم که موجودند و حقیقت آن را نمی‌دانیم. اگر گویند که از قصور علم به او چنان وصف می‌کنید او را که گویا به هیچ وجه معلوم نیست. جواب گوئیم که: از جهت کنه معرفت چنین است و احاطه به کنه توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۸ ذات و صفات او

میسر نیست، اما از جهت دیگر به ما از هم چیز نزدیک تر است و آثارش در ما از همه چیز واضح تر است و به دلائل و براهین وجودش از همه چیز هویداتر است، پس او به یک جهت چنان واضح است که بر هیچ کس مخفی نیست، و به یک جهت چنان غامض است که احدی را به ساحت معرفتش راه نیست. و عقل نیز چنین است که: به شواهد، ظاهر است و به ذات، مستور است. و اما اصحاب طبایع می گویند که: طبیعت کاری را بی فایده نمی کند و سعی می کند که هر چیزی را به منتهای کمالش برساند. جواب ایشان این است که: طبیعت را کی چنین حکمتی عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و کمال ایشان داده که تجاوز از حد قابلیت هیچ چیز نکند و عقول بعد از تفکر بسیار و تجارب بی شمار به این نمی تواند رسید. اگر طبیعت را چنین شعور و ادراکی که و رای عقول کافه خلق است قرار می دهند، پس اقرار کردند به آنچه انکار کرده اند و به صانع حکیم علیم قائل شده اند و لیکن در نامش خطا کردند. و اگر طبیعت را بی شعور و اراده می دانند چنانچه ما می دانیم، پس نسبت این افعال منطبقه بر قوانین حکمت به طبع عدیم الشعور، امری است واضح البطلان و هر ذره از ذرات ممکنات به زبان حال فریاد می کنند که من صانع حکیم قدیم علیمی دارم. و طایفه از قدما، انکار عمد و تدبیر در اشیاء کردند و گمان کردند که توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۲۹ به اتفاق واقع می شود و عالم را مدبر حکیمی نیست و از جمله چیزها که حجت خود قرار می دادند آن بود که گاه هست از اناث، که فرزندان بر خلاف مجرای عادت متولد می شوند، مانند: آدمی که یک عضو ناقص است، یا یک عضو زاید است، یا با خلقت مشوه و قبیح متولد می شود و بر خلاف خلقت انسان به وجود می آید، پس اینها را دلیل می کردند بر ابطال مدبر حکیم و «ارسطاطالیس» (۱) حکیم رد کرد بر ایشان و گفت: چیزی که گاهی بنا بر عارضی چند که در رحم حادث شود به عمل آید، منافات ندارد با آن که عقل حکم کند که چون اکثر امور بر قانون حکمت واقع می شود البته مدبر حکیمی می باید. و تو ای مفضل: می بینی که اصناف حیوانات اکثر ایشان بر یک مثال و بر یک نهج توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۳۰ می آیند که دو دست و دو پا و پنج انگشت می دارند و آنچه نادراً بر خلاف این واقع می شود به سبب علتی است که در رحم حادث می شود، یا در ماده که جنین از آن به هم می رسد عارض می گردد چنانچه بلا تشبیه صناعی که خواهد صنعتی را به عمل آورد و به اعتبار نقصی و علتی که در آلات و ادوات او هست نوع دیگر شود و این منافات با حکمت و تدبیر صانع ندارد. و اگر گویند که: خدا قادر بود که این علت را از رحم و از ماده زایل گرداند که مستوی الخلقه فرزند متولد شود. جواب گوئیم که: برای آن نکرد که مردم بدانند که اشیاء به محض طبیعت به عمل نمی آید که همیشه بر یک نهج باشد و غیر آن نتواند بود، بلکه به تقدیر و عمد صادر می شود از خالق حکیم مبین که گاه چنان می کند گاه چنین و استدلال کنند بر آن که همه محتاجند به ایجاد خالق و قدرت او به نهایت کمال برسند فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. ای مفضل! بگیر آنچه به تو دادم، و حفظ کن آنچه به تو بخشیدم، و حمد کن نعمت های او را و شکر پروردگار خود را و مطیع دوستان او باش. به تحقیق که شرح کردم برای تو از ادله بر خلق و شواهد بر صواب تدبیر اندکی از بسیار و جزوی از کل، پس تدبر کن در آن و عبرت بگیر از آن. من گفتم به یاری تو ای مولای من! قوت بر فهم و حفظ اینها می یابیم، پس دست مبارک خود را بر سینه من گذاشت و فرمود که: توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۳۱ حفظ کن به مشیت خدا و فراموش مکن ان شاء الله تعالی، پس غشی بر من عارض شد و افتادم، چون به هوش آمدم فرمود: چگونه می یابی خود را ای مفضل؟ گفتم: به یاری و تقویت و تأیید مولای خود غنی شدم از کتابی که نوشته بودم و همه در نزد من چنان حاضر است که گویا از کف خود می خوانم. و مولای خود را حمد و شکر می گویم چنانچه سزاوار است. پس فرمود: ای مفضل! فارغ گردان دل خود را و جمع کن به سوی خود ذهن و عقل و اطمینان خود را و به زودی القا خواهم کرد به سوی تو از علم ملکوت آسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده است در آنها از عجایب مخلوقات و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و مراتب ایشان تا سدره المنتهی و سایر خلق از جنیان و آدمیان از زمین هفتم و آنچه در زیر ثری است تا آنچه اکنون فرا گرفته ای جز وی از اجزای آن باشد. هر وقتی که خواهی برو و بیا با ما مصاحبی و در حفظ و حمایت خدائی و تو را نزد ما مکان بلند هست و دل های مؤمنان تو را می طلبند مانند آن تشنه که آب

طلب کند و آنچه را به تو وعده دادم از من سؤال مکن تا خود بگویم به تو ای مفضل. مفضل گفت: پس برگشتم از نزد مولای خود با نعمتی و کرامتی که هیچ کس با چنین حالی بر نگشته بود. «۱» توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۲۳۲ [تصویر نسخه خطی] تصویر نسخه خطی به اینجا منتهی شد رساله به دست مؤلف حقیر، محمد باقر، بن محمد تقی عفی الله عن سیئاتهما- فی شهر رجب الاصب من شهور سنه اربع و تسعين بعد الالف الحجریه. و الحمد لله وحده، و صلی الله علی سید المرسلین محمد و عترته الاقدمین الاکرمین الاعلمین.